

رشد آموزش ادبی فارسی

سال دوم - شماره ۴ و ۵ - زمستان و بهار ۶۴ و ۶۵ - بها: ۱۰۰ ریال

ای قوم درین غنای بگریید ^{دانش} برشته کرد با بگریید
وز معدن دل بشک چو خون در بر کوه مریضی بگریید
در گریه سخن نکوسینیا من میگویم شما بگریید
تاشسته شود که دست دل یکدم زب صفا بگریید
وز بهر زول غمیت حمت چو نابر که دعا بگریید

محررم ۱۴۰۷

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ان کلمه مصباح الہدی و نقشہ پنج

قال سید کونین

حسین منی انسان حسین

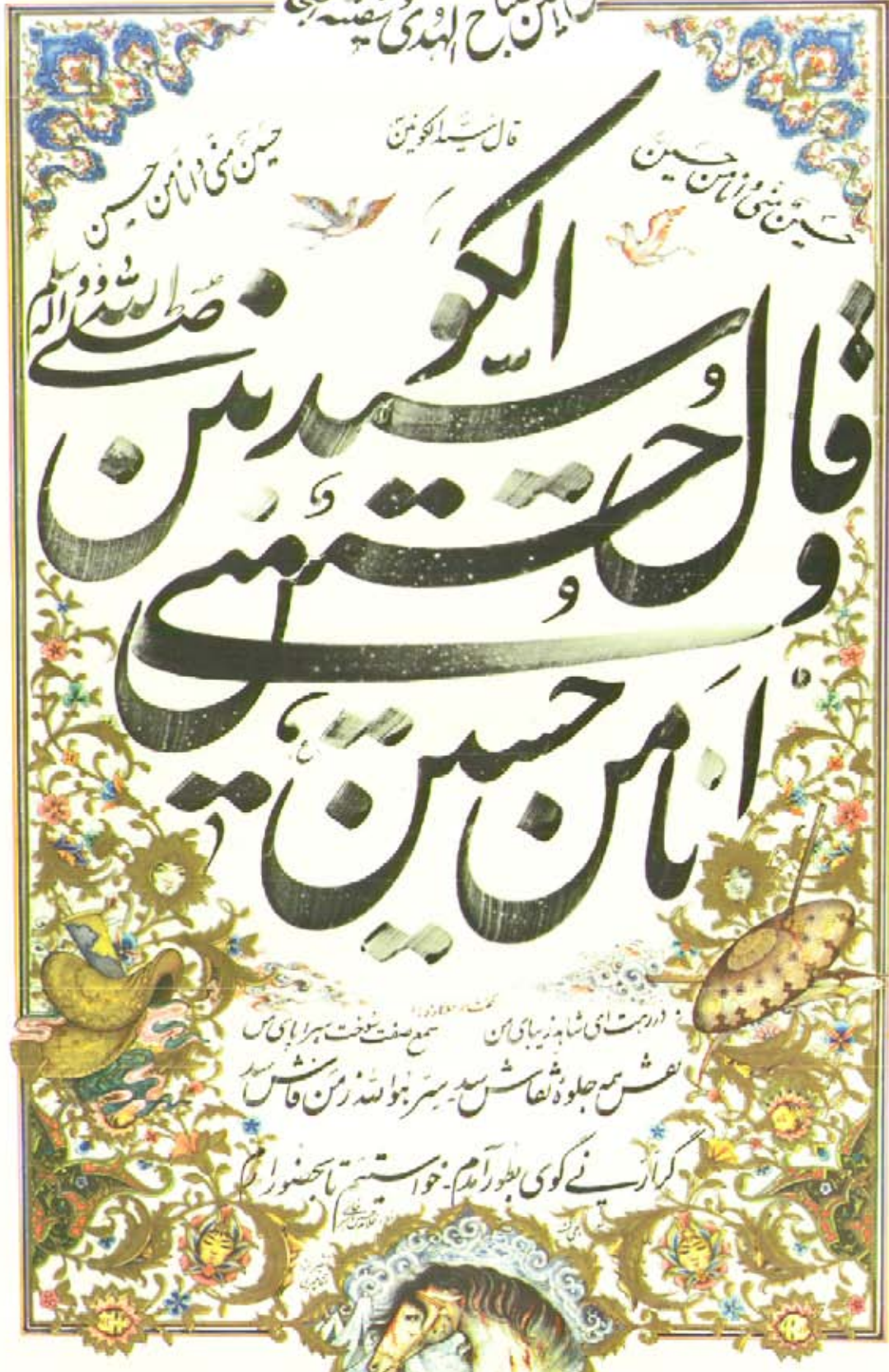
حسین منی انسان حسین

صراط شرف و سلم

فان احسن الناس والاکرمین

در دست ای شاہ زیبای من
عشقم جلوہ نقاشی سید میر بنو اللہ زکریا کشمیری

کرارے نے کوی بطور آدم نخواستم تا جھنوار



رشد آموزش ادب فارسی

سال دوم شماره ۲ و ۵ - زمستان و بهار - ۶۴ و ۶۵
 نشریه گروه ادب فارسی دفتر تحقیقات و برنامه‌ریزی و
 تألیف کتابهای درسی سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
 نشانی: خیابان ایرانشهر شمالی ساختمان شماره ۴ وزارت
 آموزش و پرورش تلفن: ۸۳۲۰۲۱ تلفن توزیع ۸۳۱۴۸۱
 مدیر داخلی: کامل احمدزاد
 تولید: واحد مجلات رشد تخصصی
 صفحه آرا: محمد بریسی

بانیان و نویسندگان محققان مجید

به حول و قوة الهی، چهارمین شماره «رشد آموزش ادب فارسی»
 منتشر گردید: لا حول ولا قوة الا بالله العلی عظیم.
 نامه‌ها، مقالات و اشعار رسیده، نشان دهنده این واقعیت است که
 نشریه نوپای ما، کم کم جایی در میان نشریات تخصصی باز کرده و
 مورد توجه همکاران ارجمند و صاحبان اندیشه و قلم قرار گرفته است.
 اگر این استقبال مداوم و مستمر باشد، رفع معایب و نواقص مجله و
 ارتقاء سطح مطالب آن امکان پذیر خواهد بود و امیدواریم که خداوند
 متعال نعمت همکاری و همدلی بیشتر همکاران و شایستگی استفاده
 کامل از نظریات صاحب نظران متعهد و مسؤول را به گردانندگان این
 نشریه عنایت فرماید.

در شماره‌های گذشته از اهداف انتشار «رشد آموزش ادب فارسی»
 سخن گفته‌ایم و تکرار آن را لازم نمی‌بینیم، اما ذکر چند نکته را
 ضروری می‌دانیم:

۱ - تلاش مسؤولان نشریه بر این است که مقالات حتی الامکان از
 چهار صفحه تجاوز نکند این منظور تاکنون به جهات مختلف عملی
 نشده است. از شماره آینده، این کار را خواهیم کرد. لذا از همه
 عزیزانی که بر ما منت می‌نهند و مقالات خود را برای چاپ می‌فرستند،
 تقاضا داریم با توجه به محدودیت صفحات نشریه، این نکته را مراعات
 فرمایند و در غیر این صورت گساختی تلخیص مقالاتشان را توسط
 هیئت تحریریه مجله قبلاً بر ما ببخشایند!
 پیاده در صفحه ۵۱

مجله رشد آموزش ادب فارسی هر سه ماه یک بار به منظور اعتدالی
 دانش دبیران و دانشجویان دانشگاه‌ها و مراکز تربیت معلم و
 آشنایی آنان با شیوه‌های صحیح تدریس ادب فارسی منتشر می‌شود.

فهرست

- | | | |
|----|----------------------------------------------------|-----------------------|
| ۴ | شرایط و روش نوشتن دستور تعلیمی | دکتر خسرو فرشیدورد |
| ۶ | مصاحبه با استاد سرفراز | |
| ۱۰ | شهر نیکان نظامی و مأخذ آن | دکتر کامل احمدزاد |
| ۱۳ | نامه‌ای از فخرالدین عراقی | دکتر نسیم محتشم |
| ۱۵ | کیمیای سعادت غزالی | دکتر حمید فرزام |
| ۱۸ | اخبار فرهنگی، سومین سینار زبان فارسی | |
| ۲۰ | پیام رئیس جمهوری | |
| ۲۱ | متن سخنرانی استاد دکتر سیدجعفر شهیدی | |
| ۲۳ | شهر آیه رحمت | سیدمحمد اکرم |
| ۲۶ | داستان سرایی عطار | دکتر فاطمه صنعتی نیا |
| ۳۰ | نقد اخلاقی | دکتر حسین رزمجو |
| ۳۴ | سری هم به دستور بزنیم | احمد احمدی بیرجندی |
| ۳۶ | قطره‌ای از دریا | دکتر محمد جعفر یاحفی |
| ۳۸ | مسائل و مشکلات آموزش املا | غلام مهدی نعمت‌اللهی |
| ۴۹ | جای پای همزه در رسم الخط فارسی | |
| ۵۲ | نغمه: سلطان عشق | دکتر امیر محمود انوار |
| ۵۴ | پاسخ «آیا فعل مجهول لازم است یا متعدی» | |
| ۶۸ | نگرشی به هدفهای ترکیب بند محتشم | |
| ۷۰ | جدول حذف و تعویض و اصلاح کتابهای درسی ادبیات فارسی | |
| ۷۱ | پاسخ تستهای چاپ شده در شماره‌های قبلی | |
| ۷۲ | گزارش دومین آزمون سراسری ادبیات فارسی | |

شرایط و روش نوشتن دستور تعلیمی

دکتر خسرو فرشیدورد

در باره دستور زبان دو نوع مبالغه می‌شود: یکی به وسیلهٔ قداما که آن را فن درست گفتن و درست نوشتن تعریف می‌کنند و آن را مهم‌ترین عامل زبان آموزی می‌دانند، دیگر به وسیلهٔ بعضی از نویسندگان که آن را در درست نویسی بی‌تأثیر می‌دانند. حقیق این است که دستور علمی است که به زبان آموزی کمک می‌کند. البته چنین دستوری شرایط و روشهایی دارد که بدون به کار بستن آن نمی‌توان در نوشتن آن کامیاب شد. چنین دستوری را دستور تعلیمی می‌نامیم که نه صد در صد سنتی است و نه کاملاً زیان‌شناسی و از هر دو بهره می‌گیرد و شرایط تدوین آن چنین است:

۱- پیروی از روش علمی - مهم‌ترین اصل برای دستورنویسی پیروی از روش علمی در این فن است. چون دستور و زیان‌شناسی از علوم انسانی است باید مانند سایر اقسام این علوم بر اساس تجربه و مشاهده تحقیق شود. به این معنی که قواعد آن را باید به طور عینی از واقعیات زبان استخراج کرد نه از فضاوت‌های ذهنی. مثلاً در جمله‌هایی مانند «من آنکس که می‌نویسم» و یا «تو آنی که گفתי که رویین نسیم»، مستدالیه فعلهای «می‌نویسم» و «گفתי» با آنکه سوم شخص مفرد (آن کس و آن) است، فعل آنها چنین نیست و فعل در این مثالها برخلاف معمول با «من» و «تو» که مستدالیه نیستند مطابقت کرده است و حال اگر کسی فعل را با مستدالیه مطابقت دهد و بنویسد «من آنکس که می‌نویسد» و یا «تو آنی که گفت که رویین تن است» کار درستی نکرده

است زیرا از قواعد ذهنی خود پیروی کرده است نه از حقایق و واقعیهای عینی زبان. ۲- مطالعهٔ تحقیق و کار گذشتگان - یکی دیگر از شرایط روش علمی آنست که دستورنویس باید همهٔ تحقیقات گذشتگان را در باره دستور خوانده باشد. او باید در روش خود به استفساء کامل و استغراء نام دست زنده تا کارش درست و دقیق باشد. نا پژوهش دیگران را بر اثر بی‌اطلاعی به اسم تحقیق تازه و به نام خود جا نزنند. متأسفانه این شیوه در میان دستورنویسان ما چندان معمول و متداول نیست و فراداند کسانی که همهٔ دستورها و مقالات دستوری گذشته را نخوانده‌اند اما بدون مطالعهٔ کافی، کتاب یا مقالهٔ دستوری می‌نویسند و در آن مطالب تکراری را به خورد خوانندگان می‌دهند و می‌پندارند که کار تازه‌ای کرده‌اند. برای رسیدن بدین منظور در تحقیقات دستوری فارسی باید فهرست دقیق کتابها و مقالات دستوری را که در باره دستور فارسی نوشته شده است، به هر زبان که نباشد استخراج و تدوین کرد.

۳- در دستورنویسی تعداد اقسام کلمات مهم نیست بلکه شرح دقیق آنها اهمیت دارد زیرا ما چه ضمیر را اسم بگوییم و چه نوعی جداگانه، باید آنرا دقیقاً شرح دهیم و مهم همین است. مثلاً کلمات فارسی را می‌توان به سه یا پنج یا شش یا هشت قسم تقسیم کرد. هیچ فرقی ندارد که ما حرف اضافه و حرف ربط را دو قسم کلمهٔ جداگانه بدانیم و یا هر دو را در ذیل یک قسم یعنی حرف بیاوریم. مثلاً اگر هر دو را

حرف به حساب آوریم، سرانجام باید بگوییم حرف بر دو قسم است: حرف اضافه و حرف ربط^۱ و اگر آنها را دو قسم بدانیم که دیگر جای حرفی نیست.

در هر حال مهم اینست که حرف اضافه و حرف ربط با هم تفاوت دارند و باید به اندازه کافی در باره هر یک از آنها تحقیق کرد. از اینکه هر دو را حرف بدانیم و بعد جدایشان سازیم یا از ابتدا آنها را جدا کنیم تفاوتی در اصل موضوع حاصل نمی‌شود. به نظر من باید شیوهٔ طبقه‌بندی دستورهای عربی و دستورهای سنتی و اروپایی را با هم تلفیق کرد زیرا زیان‌شناسی جدید طبقه‌بندی عربی را نباید می‌کند و به این ترتیب باید بگوییم کلمات دو قسمند: یکی آنهایی که مستقلاً معنی ندارند و عبارتند از حروف و وندها و وندها نیز بر سه قسمند: پیشوند، پسوند، میانوند. حروف نیز خود بر دو قسمند: حروف اضافه و حروف ربط. اما آنهایی که مستقلاً هم معنی دارند نیز بر دو قسمند: یا مقترن به یکی از زمانهای سه گانه‌اند و دارای ویژگیهای صوری خاصی هستند که آن کلمه را فعل می‌گوییم مانند رفت و می‌رود و خواهد رفت و یا مقترن به زمانی نیستند در آن صورت به چهار قسم تقسیم می‌شوند: اسم، صفت، قید، صوت. صفت آن است که اسم را مقید می‌کند و قید آن است که فعل و کلماتی غیر از اسم را بدون واسطه مقید می‌سازد. البته اگر کلمه‌ای فعل را با واسطه حرف اضافه مقید کند اسم است نه قید. اسم بر دو قسم است: دستوری با اندک شمار که

معدود و محدود است و خود بر چند قسم است: ضمیر، اسم پرسشی و تعجبی و غیره. و غیر دستوری یا نامحدود یا پر شمار که آنرا اسم ظاهر هم می‌نامند. صفت نیز دو قسم است: یکی صفت نامحدود یا غیر دستوری که نشانه آن «تر» است و آن را صفت بیانی می‌نامیم، دیگر صفت دستوری یا محدود که خود پنج قسم است: عددی، اشاری، تعجبی، مبهم و پرسشی. اصولاً کلمات مستقل بر دو قسمند: دستوری یا ساختمانی که تعدادشان محدود و مشخص است و به آنها طبقه سنته زبان نیز می‌گویند و دیگر غیر دستوری یا پر شمار که نامحدودند که آنها را طبقه باز زبان می‌نامند. کلمات غیر مستقل همه دستوری هستند.

۴ - دقت و ایجاز - در دستور نویسی حتی المقدور باید دقت و ایجاز را رعایت کرد و این نکته بی است که زیان شناسی جدید نیز آن را توصیه می‌کند. البته کتابهای درسی و تحقیقی را می‌توان به تفصیل نیز نوشت، ولی تفصیل اگر در دستورها بیش از اندازه باشد موجب ملال می‌گردد و کسی آنها را نمی‌خواند. برای آنکه ایجاز و دقت با هم توأم باشد باید ابتدا دستورهایی مفصل و دقیق نوشت زیرا دستور تحقیقی دقیق نمی‌تواند مختصر باشد و سپس برای تعلیم آنها باید مختصرشان کرد. اما اگر کسی بخواهد از دستور برای درست نویسی استفاده کند باید دستورهایی مفصل را هم بخواند منتهی پس از خواندن دستورهایی مختصرتر.

به همین سبب است که کشورهای که در دستور نویسی پیشرفت کرده‌اند هم دستورهایی مختصر دارند و هم دستورهایی مفصل و دستورهایی درسی را از مختصر شروع می‌کنند و به مفصل می‌رسند و آن را به چند دوره تقسیم می‌کنند: ابتدایی، متوسطه، عالی.

۵ - مطالعه دستورهایی سنتی عربی و اروپایی - برای دستور نویسی هم مطالعه

دستورهایی سنتی عربی لازم است و هم بررسی دستورهایی سنتی اروپایی زیرا این دستورها پایه زبانشناسی جدیدند.

به ویژه که اصطلاحات زبانشناسی جدید نیز اغلب همان اصطلاحات دستورهایی سنتی است و مفاهیمی مانند شخص، زمان، معرفه، نکره، قید، فعل، لازم، متعدی، اسم، صفت از هزاران سال قبل در دستورها بوده است. اگر دستور نویسی بخواهد به دستورهایی زبانشناسی اکتفا کند کارش ناقص خواهد بود. دستورهایی عربی علاوه بر نکات دقیقی که به ما می‌آموزد - نکاتی که بین زبان فارسی و عربی مشترک است - منبع خوبی برای اصطلاحات دستوری ما نیز هست زیرا ما از قدیم اصطلاحات دستوری خود را از عربی گرفته‌ایم و هنگام ابقا یا رد این اصطلاحات حتماً باید دستور عربی را هم بخوانیم. اگر چنین نکنیم و متلاً معنی مستدلیه و مستد را به خوبی ندانیم، بی جهت به جای آنها نهاد و گزاره فرار می‌دهیم و می‌بنداریم آنها را به جای مبتدا و خبر گذاشته‌ایم. کسی هم که عربی نخوانده است و نمی‌داند بین مبتدا و مستدلیه از طرفی و خبر و مستد از طرف دیگر چه فرقی هست. اصطلاحات غلط یاد شده را به کار می‌برد و آن را ترویج می‌کند.

البته دستورهایی اروپایی به دستور فارسی بیشتر کمک می‌کنند زیرا وجوه اشتراک بیشتری بین زبان ما و زبانهای اروپایی است. چه زبان فارسی و زبانهای اروپایی همه از زبانهای هند و اروپایی هستند. باری مطالعه دستورهایی اروپایی و عربی این فوائد را دارد:

الف - مطالعات ما را در زبانشناسی جدید بیشتر و عمیق تر می‌کند زیرا آنها در دستور نویسی از ما فرسنگها جلوترند.

ب - به مادر کشف قواعد مشترکی که بین فارسی و زبانهای دیگر هست کمک می‌نماید و زحمت ما را در این موارد کم می‌سازد.

ج - موجب مطالعات تطبیقی بین دو زبان

می‌شود و مطالعه تطبیقی برای آموختن زبانهای اروپایی و عربی لازم است بنابراین اگر اصطلاحات و طبقه بندیها و مفاهیم دستوری فارسی و عربی و انگلیسی به هم نزدیک باشند آموزش دستور آن نیز آسانتر خواهد شد.

۶ - سخن دانی و ادیبی - آگاهی از زبانشناسی جدید برای دستور نویسی لازم است اما کافی نیست، زیرا چنانکه دیدیم شرایط دیگری هم باید وجود داشته باشد، از آن جمله است: سخن دانی و ذوق ادبی، زیرا اولاً دستور نویسی باید از شم زبانی خود استفاده کند تا بتأیید باید هدف دستور نویسی، راهنمایی و تجویز صورتهای ادبی و زیبایی زبان نیز باشد و دستور نویسی که خود به زبان مادری خود مسلط نباشد و خود نتواند درست و شیوا بگوید و بتوسید در شم زبانی خود و استخراج قواعد و درست نویسی دچار انحراف خواهد شد و به بیراه خواهد افتاد.

۷ - کمک گرفتن از قواعد گونه‌های دیگر زبان - از آنجاییکه مهمترین بخش زبان فارسی نثر رسمی امروز است و از آنجاییکه این قسمت از زبان بسیار وسیع است و جنبه علمی و فرهنگی و ادبی هم دارد و چون دریایی است که رودهای بسیاری از گذشته و حال به آن می‌ریزد و با گونه‌های دیگر زبان در ارتباط نزدیک است، برای نوشتن دستور آن باید از دستور گونه‌های دیگر زبان نیز مدد گرفت، به خصوص از دستور زبان دری قدیم و از دستور زبان گفتار؛ زیرا زبان نوشتار امروز در نیمه راه بین زبان گفتار و زبان فصیح قدیم قرار دارد و از این دو سرچشمه فسیاض سیراب می‌شود و از این دو قرص می‌گیرد. زبان رسمی از لحاظ تلفظ و واج شناسی و بعضی از قواعد صرفی و نحوی تابع زبان گفتار است و از لحاظ دیگر ادامه زبان قدیم است. بنابراین برای دستیابی به دستورهایی دقیق نثر امروز باید لااقل به نوشتن دو دستور در کنار آن و به موازات آن دست زد. یکی دستور نثر کلاسیک،

درس معلم ...

مصاحبه با استاد دکتر محمود سرفراز



او این گرم، لحنی مهربان و چهره‌ای جذاب دارد. مطالب را با تسلط و مهارت بسیار می‌کند و انسان احساس غبن می‌کند؛ غبن در کلاس درس نبودن را!

ما - گردانندگان رشد آموزش ادب فارسی - که از نسل بعد از اویم، نامش را پیش از این هم شنیده‌ایم و فیض حضور در محضر پر مهرش را، این بار، صدیون دکتر اسمعیل حاکمی هستیم که برای مصاحبه، ما را به یاد استاد می‌اندازد و تأخیر در کنار را، توضیح و فروتنی استاد سرفراز، پیش می‌آورد که: «مصاحبه را دوست نمی‌دارد.»

ولی ما نیز شاگردان کنجکاو و سنجی بوده‌ایم - و هستیم -

در خانه بی‌پیرایه‌اش، ما را به حضور می‌پذیرد. در اطاعتی که مثل خود استاد رنگ و بوی تعبد و تعهد دارد.

با استاد دکتر محمود سرفراز که ۴۴ سال تدریس کرده است به گفتگو می‌نشینیم و حاصل این گفتگو، همین است که پیش‌رو دارید.

مقدمه را با این سخن استاد به پایان می‌برم که فرموده: «من هرچه دارم، از معلمهای خود دارم و بنابراین، طوق بندگی آنان را هم به گردن دارم.»

شنیدن این کلام از زبان استاد، همانقدر زیباست که از زبان شاگردان او.

و ما مضمون این کلام را در حق استاد، بیش از این و بارها، از زبان شاگردان ایشان شنیده‌ایم.

«سردبیر»

استاد دکتر سرفراز

از زبان دکتر اسمعیل حاکمی

دکتر محمود سرفراز از فرهنگیان

خوشنام و از استادان دانشمند و موفق ایران

است. اشتاد سالیان دراز به امر تعلیم و تربیت

اشتغال داشته و شاگردان فراوانی تربیت

کرده‌اند. بدون تردید تجارب بسیار گرانبها و

ارزنده ایشان می‌تواند راهنما و رهگشای

معلمان جوان و دانش‌آموزان و دانشجویان

عزیز در امر تعلیم و تربیت باشد. کسانی که از

نزدیک استاد سرفراز را می‌شناسند، با مراتب

علمی و فضایل اخلاقی ایشان آشنایی کامل

دارند و رویهم‌رفته ایشان را در امر تعلیم و

تربیت استادی بسیار موفق می‌دانند. دوستان و

شاگردان استاد خاطرات شیرین و آموزنده‌ای

از کلاسهای درس و سخنرانیهای ایشان به یاد

دارند. گذشته از مراتب فضل استاد، ایشان

دارای فضایل بی‌شماری هستند که شاید در

کمتر کسی مجموع آنها را بتوان سراغ گرفت.

عشق و ایمان به کار و جدیت و دلسوزی و در

نظر داشتن رعایت پروردگار در کلیه امور از

صفات بارز ایشان به شمار می‌رود. استاد

همواره شاگردان خود را به سحرخیزی و سربا

داشتن نماز و آشنایی هرچه بیشتر با اسلام و

معارف اسلامی و مخصوصاً قرآن کریم توصیه

و تشویق می‌کنند و رمز عمده موفقیت خود را

در زندگی در نماز و مداومت در خواندن قرآن

کریم و درک مفاهیم عالی این کتاب آسمانی و

عمل به تعالیم عالیه اسلام و عشق و ایمان به

کار و وظیفه‌شناسی می‌دانند. استاد از

حافظه‌ای قوی بهره‌مند هستند و در کلاس

درس و در ضمن سخنرانیهای ارزنده خود به

آیات و احادیث و اشعار و امثال فارسی و

عربی استناد می‌جویند و به کلاسهای خود

هرچه بیشتر تنوع می‌بخشند. استاد با آنکه

دوران بازتستگی را می‌گذرانند هم‌اکنون نیز

یا کوشش خستگی‌ناپذیری به امر تدریس در

مؤسسات فرهنگی و دانشگاهی و مدارس عالی

اشتغال دارند.

صابری - استاد سرفراز، لطفاً شرح حال خودتان را برای خوانندگان رشد آموزش ادب فارسی بیان فرمایید.

استاد سرفراز - بسم الله الرحمن الرحيم - نام محمود، نام خانوادگی سرفراز و محل تولد نیشابور است. از کلاس چهارم ابتدایی به نهران آمد و دبستان و دبیرستان را در این شهر گذراندم. رشته‌های طبیعی، ریاضی و ادبی را پشت سر گذاشتم. دانشکده الهیات و علوم تربیتی دانشرای عالی را به اتمام رساندم. در ضمن تحصیل در دانشگاه یعنی از سال ۱۳۲۱، در دبیرستان ملی یگانگی به تدریس مشغول شدم. در اینجا یک سال ریاضیات و سالهای بعد فرانسه تدریس می‌کردم. وقتی از دانشکده فارغ التحصیل شدم بنا به توصیه اکید مجاهد کبیر حضرت آیت‌الله کاشانی به استخدام وزارت فرهنگ درآمد و اولین ابلاغ به عنوان دبیر دبیرستان خرمشهر صادر گردید ولی از آنجا که در آن زمان فرهنگ آبادان و خرمشهر زیر نظر یک رئیس اداره می‌شد مقداری از ساعات تدریس در آبادان و مقداری در خرمشهر بود و چون از ابتدا علاقه شدیدی به کار آموزشی داشتم علاوه بر اینکه در این دو شهرستان به تدریس مواد موظف تعلیمات دینی و عربی مشغول بودم بنا به تقاضای عده‌ای از کارمندان دولت، کلاسهای خصوصی تشکیل دادم که داوطلبان را برای امتحان ششم ادبی و کنکور دانشگاه آماده می‌کردم. در سال ۱۳۲۷ به بهبهان منتقل شدم، چندی نگذشت که وزارت فرهنگ در اصرار بر اصرار روحانیت و اهالی با معرفت و حق شناس آبادان مجدداً مرا به این شهرستان منتقل کرد. سرانجام در سال ۱۳۳۵ به نهران انتقال یافتم و مدتی به عنوان مدیر دایره تعلیمات دینی و مدتی هم تحت عنوان مشاور تعلیمات فرهنگی استان وقت مشغول فعالیت بودم. ضمناً کلاسهای کارآموزی درازمدتی برای معلمان تعلیمات دینی در سالن فرهنگ

استان تشکیل دادم. این کلاس هفت‌هفته‌ای دو روز دایر می‌شد که یک روز اختصاص به آقایان داشت و یک روز هم به خانمها، پس از مدتی که روشهای مختلف تدریس معلمان دینی بررسی و اشکالات و ایرادهای وارد مرفوع شد بنا به تقاضای مکرر شرکت کنندگان، کلاسی را در جهت بررسی نحوه تدریس آنان در جهت آموزش قرآن مجید ادامه دادم. در خلال اداره این کلاس، موفق شدم به اشاره و راهنمایی مدیر کل محترم و مستدین و علاقمند و دلسوز وقت جناب آقای کوزلی (حفظه الله) از بانویی بزرگوار به نام بانو کوبک پورنجیر (که در آن زمان ۲۲ سال سابقه آموزش قرآن داشتند و محل فعالیتشان مشهد مقدس بود و کتاب و روش آموزش قرآنی هم که به حق می‌نویس گفت در نوع خود بی نظیر بود تصنیف کرده بودند) برای مدت یک‌ماه دعوتی به عمل بیاورم. خوشبختانه ایشان هم مسؤول اینجانب را اجابت فرمودند و اداره کل فرهنگ خراسان نیز با اعزامشان به این شهر موافقت نمود؛ خانم پورنجیر به تهران آمدند، کلاسها را گسترش دادم و ورود افسراد علاقمند غیر فرهنگی را هم آزاد گذاشتم. بدین ترتیب از کلاس و روش منحصر به فرد ایشان استقبال بی سابقه و شایان توجهی به عمل آمد. من وقتی این استقبال و این شور و هیجان را دیدم احساس کردم که از این جهت وظیفه‌ای هم به عهده من است که باید آنرا انجام دهم. به همین علت تصمیم گرفتم کلاسهای آموزش قرآن کریم را در حد گسترده‌ای ادامه دهم لذا تمام کلاسهای آموزگاران که رتبه کمک آموزگاری آنان پس از گذراندن کلاسهای ۱۰۰ ساعته و یا ۲۴۰ ساعته به آموزگاری تبدیل می‌گردید حاوی چند ساعت آموزش قرآن شد و تدریس برنامه مذکور، در این کلاسها صرفاً به عهده اینجانب بود. در دوره‌های متعدد آموزشگاههای تربیت معلم و دوره‌های دیگر این برنامه، منحصرأ به وسیله من پیاده می‌شد.

از طرفی بنا به اصرار بسیاری از دوستانم، ضمن فعالتهای آموزشی در آموزشگاه تربیت معلم، دانشسرا، کلاسهای کارآموزی و انجام وظیفه به عنوان مشاور تعلیماتی، در کنکور دکتری دانشکده الهیات شرکت کردم و با تعلق اراده الهی بالاترین نمرات را احراز کردم و همین نفر اول شدن من باعث شد که عده‌ای از استادان به سراغم بیایند و عملاً به تحصیل در این دوره تشویق کنند. من هم به لطف خاص خداوند متان برای اینکه پاسخگوی محبت آنان باشم درس را می‌خواندم، تکالیفی را که استادان گرانمایه به عنوان رساله، تحقیقات علمی و یا سخنرانی می‌خواستند به نحوی شبانه انجام می‌دادم. به کارهای اداری و آموزشی می‌رسیدم و ضمناً در کلاسهای پنجم و ششم ادبی یکی از دبیرستانهای خوشنام تهران که صاحب امتیاز سخنرانی هم اکنون در این مجلس حضور دارند به تدریس عربی مشغول بودم. دوره دکتری به پایان رسید، وضع فرهنگ استان تهران دگرگون شد و من مسؤول اداره دبیرستانی شدم. باز هم از آموزش قرآن مجید و کلاسهای شبانه و کنکور شانه خالی نکردم تا سینارهایی برای دبیران علوم دینی مراکز استانها و احیاناً شهرستانها با فعالیت و علاقه خاص شهید دکتر بهشتی تشکیل شد. شهید زنده باد اسلام به علت آشنایی کاملی که به کار و مدیریت و تخصص من داشتند از اداره کل آموزش ضمن خدمت مصرأ خواستند که علاوه بر تدریس دو قسمت (۱ - روش تدریس قرآن کریم، ۲ - شرایط و نشانه‌های یک دبیر موفق، نمونه و ابده‌ال تعلیمات دینی) ابلاغ وزارتی ریاست و مسولیت اداره این کلاسها را به نام من صادر کنند. ابلاغ من صادر می‌شد و با اتحاد مخمسی که برای اداره کلاسهای دبیران علوم دینی ترتیب می‌یافت (یعنی: شهید مطهری - شهید دکتر بهشتی - شهید دکتر باهنر - آقای دکتر گلزاده غفوری و اینجانب) چه در تهران، چه در آبادان، چه در اور میه و چه در

مشهد برای کلیه دبیران علوم دینی مناطق مربوطه به مدت معینی مسیابها و کلاسهای پربار و تشریحی دایر می گردید. اوایل انقلاب، بنابر اصرار زیاد اهالی حق شناس آبادان برای نجات آموزش و پرورش آن سامان از نابسامانیهای موجود، به عنوان سرپرست و ریاست آموزش و پرورش به آنتهرستان اعزام شدم و پس از مدتی فعالیت و گذشت ۳۶ سال خدمت دولتی، به افتخار بازتنگی نایل آمدم و چون ضمن انجام وظیفه در آموزش و پرورش، مدیریت عامل هلال احمر را هم عهده دار بودم در اثر فشار زیاد کار بیمار شدم و حدود ۵۲ روز در بیمارستان بزرگ شرکت نفت بستری گردیدم و پس از بهبودی نسبی، از سمت اخیر هم استعفا کرده به تهران آمدم و تاکنون با تدریس و آموزش قرآن حکیم و تجوید و علوم قرآنی و نهج البلاغه و فقه و عربی و ادبیات فارسی در بعضی نهادها، مکتب ولی عصر (عج)، دانشگاه آزاد اسلامی، دانشگاه صنعتی امیرکبیر و فرهنگسرای نیاوران وظیفه خود را نسبت به ساخت مقدس اسلام و اجتماع برگزار می کنم تا چه قبول افتد و چه در نظر آید!! و چون به کار تدریس، آنهم تدریس موادی که ذکر شد شدیداً علاقه مند و از طرفی مستمع هم باشم وجود خود به گفتار و درسم توجه دارد (مستمع صاحب سخن را بر سر کار آورد) به باری خدای متعال با داشتن بیش از ۴۴ سال سابقه آموزشی، هیچگاه و هیچگونه خستگی احساس نمی کنم.

افسری - با تجربه مستدی که به خصوص در تدریس قرآن و تعلیمات دینی دارید بفرمایید چه روشهایی را در تعلیم به کار می بندید و فعلاً در این زمینه چه باید کرد و با توجه به اینکه در دوره راهنمایی و دبیرستان تنها دو ساعت برای تدریس تعلیمات دینی پیش بینی شده است به نظر شما چه کنیم که این کمبود جبران یابد؟

استاد سرفراز - عرض می کنم با اینکه در دوران گسترش انقلاب اسلامی هستیم و با اینکه در جو حاکم و مناسبی قرار داریم و حقاً باید در تمام مؤسسات ما، اعم از ملی، دولتی، دبستان، راهنمایی، دبیرستان و دانشگاه آموزش و بهره گیری از قرآن شریف به خوبی و بدون تشویش خاطر تعمیم یافته باشد. متأسفانه تا آنجا که من اطلاع دارم تا کنون این نظر آنطور که باید و نباید تأمین نگردیده و در محیط آموزشی فعلی هم این کتاب مقدس به غربت گرفتار است! و من می ترسم اینکه شکوائیه ۲۲ سوره فرقان (وَ قَالَ الرَّسُولُ: يَا رَبِّ اِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا) خدای ناکرده، شامل حال ما هم قرار گیرد. آن وقت، چه کنیم؟! مسئولان هر قسمتی، باید به توسعه این برنامه ارج و ارزشی بیش از پیش قائل شوند نهضتی کنند، جنب و جوشی از خود نشان دهند، کلاسهای تحت نظر اساتید علاقه مند و درد دین دار تشکیل دهند و انقلابی قرآنی، در ابواب جمعی خود به وجود آورند و این برنامه آسمانی را که با تحمل مشقات همه جانبه و طاقت فرسای زمامدارانش و ریزش خونهایی گرانبها پس از گذشت بیش از ۱۴ قرن، صحیح و سالم به دست ما رسیده است، برنامه را که لنگر توحید عالم وجود علی علیه السلام در خطبه ۱۷۵ نهج البلاغه درباره اش می فرماید: (وَأَعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ عَلَيَّ أَحَدٌ بَعْدَ الْقُرْآنِ مِنْ قَافِرٍ وَلَا أَحَدٌ قَبْلَ الْقُرْآنِ مِنْ غَيِّ) از غربت رهایی بخشد.

و اما تعلیمات دینی - با توجه به محتوای هر یک از کتابها و با عنایت به اینکه ممکن است بعضی از معلمان مخصوصاً جدیدالاستخدام و کم سابقه، به بیان همه مطالب تسلط کافی نداشته باشند و نتوانند حق همه قسمتهای درس خود را به نحو احسن و شایسته تری ادا کنند برای رفع این نقیصه و برای اینکه برنامه صرفاً جنبه تشریفات و

نشتم و گفتیم و برخاستیم پیدا نکند دستگاههای مسئول، کمر همت برندند و نظیر کلاسهایی را که اتحاد محسن ما در گذشته تشکیل میداد تشکیل دهند تا اساتدان راهنما محتوای کتابها را پیاده کنند، اشکالات وارد را مطرح و مرتفع گردانند و دبیران محترم هم از مطالب گفته شده بآداشتهایی بردارند و با این عمل، با آمادگی هر چه بیشتری به کلاس درس خود بروند. مشروط بر اینکه پس از پایان دوره کلاس از آنان امتحانی به عمل آورند و برای افرادی که نتیجه کارشان رضایت بخش است امتیازی هم در نظر گیرند.

دکتر حاکمی - لطفاً درباره اسناداتی که تأثیر بیشتری در شما داشته اند یا خاطره ای از آنها دارید مطالبی برای خوانندگان رشد ادب بیان بفرمایید.

استاد سرفراز - از اوان کودکی سمس می کردم فاصله ای را که باید از لحاظ احترام با اسنادانم داشته باشم حفظ کنم. من همان احترامی را که در دوران تحصیل نسبت به آنان قایل بودم هم اکنون نیز قایلیم همان احترامی را که در کلاس پنجم ابتدایی درباره آموزگارانم در نظر می گرفتم بیشترش را الآن درباره آنان منظور می دارم. در کلاس پنجم ابتدایی دبستان اقدسیه تهران، آموزگاری داشتم به نام حاج محمد جبار اللّهی، بعداً با ایشان دوست شدم آموزگاهی داشتم به اسم آموزگاه سرفراز ایشان هم آنجا تدریس می کردند، باور کنید همان احترام یا بیش از آنچه را که در کلاس پنجم، در سنین کودکی برای ایشان قایل بودم در آموزگاه و سالهای بعد از آن هم محفوظ بود. چرا؟ برای اینکه، پیرو دین و شاگرد مکتبی هستم که شخصیت شماره ۲ آن علی علیه السلام فرموده است (مَنْ عَلَّمَنِي حَرْفًا فَقَدْ صَيَّرَنِي عَبْدًا) من هر چه دارم از معلمهای خود دارم و بنابراین طوطی بندگی آنان را هم به گردن دارم.

در دوره دوم دبیرستان علقیه دبیر فرانسه

بسیار خوبی داشتیم به نام جلیلی (برادر آن جلیلی که کتاب: منعم گریه کرده‌ام را نوشته است. من آن وقتها می‌گفتم - هر کس این کتاب را بخواند شایسته است در صفحه آخرش بنویسد: منعم گریه کرده‌ام) ایشان هر وقت مرا می‌دیدند مثل گل شکوفا می‌شدند چون زبان فرانسه را خیلی خوب یاد می‌گرفتم و همیشه در این درس شاگرد اول بودم اما در دوران بعد از دبیرستان، فیلسوف، عارف و علامه معاصر مرحوم حاج میرزا مهدی آشتیانی استاد من بودند که سالیان متعددی از کلاسهای درس شرح تفسیر، شرح منظومه، شرح اشارات و شرح فصوص و شفاي ایشان استفاده‌ها کردم. درست به خاطر دارم که وقتی مرحوم میرزا از نسطر رابع شرح اشارات امتحانی از ما به عمل آوردند، پس از تصحیح اوراق فرمودند: خدا شاهد است در این مدت ۲۰، ۲۰ سالی که در مصر و بلخ و سمرقند و کابل و بخارا و عراق و ایران تدریس کرده‌ام تنها کسی که از من به اخذ نمره ۱۹ نائل گردیده است نویی و از این رو مرا به فراگیری عرفان و فلسفه تشویق می‌فرمودند. روانشان شاد!

خلاصه هم استادانم به من علاقه‌مند بودند، چون کار می‌کردم و نظم و ترتیب را به هیچوجه نادیده نمی‌گرفتم نه تنها در دوران تحصیل، بلکه در دوره خدمت آموزشی هم همیشه مرتب و وظیفه‌شناس بودم و هیچوقت نشد که در کلاس درس حاضر نشوم و یا تأخیر داشته باشم. الآن هم سعی می‌کنم ۱۰، ۱۵ دقیقه قبل از وقت در محل کار خود حاضر شوم.

آقای دکتر حاکمی که از حدود ۴۰ سال پیش مرا می‌شناسند ایشان شاهد و ناظر چندین سال فعالیت آموزشی من در آبادان بودند از ایشان پرسیدم با اینکه اتفاق می‌افتاد که کسالت داشته باشم، کار داشته باشم، خسته شده باشم، گرفتاری یا مهمان داشته باشم آیا اتفاق هم می‌افتاد که ده دقیقه تأخیر و یا یک ساعت

غیبت هم داشته باشم؟ نه، برای اینکه همه این گونه اتفاقات را تحت الشعاع کار موظف خود قرار می‌دادم، خدای را شکر.

رشد ادب - به نظر شما یک معلم ادبیات خوب، باید واجد چه خصوصیات باشد؟ استاد سر فراز - چون این مسأله از اهمیت خاصی برخوردار است با توجه به سوابق قریب نیم قرن کار آموزشی و تدریس در رشته‌های مختلف، اجازه فرمایید عقیده‌ام را به طور کلی درباره خصوصیات یک معلم خوب بیان کنم.

معلم خوب و موفق کسی است که:

۱ - با مطالعه قبلی و احاطه و معلوماتی پیش از حدود برنامه و تسلطی کامل بر آنچه می‌خواهد بگوید به کلاس درس برود.

۲ - به هیچوجه نبعضی بین دانش آموزان مگر از لحاظ درسی و مزایای اخلاقی قابل نیاشد. درباره پیامبر عالیقدر اسلام که می‌فرماید: *أَنَا بُعِثْتُ مُعَلِّمًا* در روضه کافی چنین می‌خوانیم: *كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) يَقْسِمُ لِحَطَايَةِ بَيْنِ أَصْحَابِهِ قَيْطَرُ إِلَى ذَاوَيْتَرُ إِلَى ذَا بَا لَسُوِيَّةِ*. (رسول خدا (ص) نگاههایش را بین یاران خود تقسیم می‌فرمود و به این و آن یکسان و به یک اندازه می‌نگریست.

۳ - نسبت به درسی که می‌گوید علاقه‌مند و نسبت به دانش آموزان خود دلپوز باشد.

۴ - توجه داشته باشد که چه قسمتهایی از درس را باید بیشتر توضیح دهد و چه قسمتهایی را باید به کنجکاوی و تفکر شاگردان خود واگذارد و هر دو قسمت را حتماً در جلسه بعد از آنان بخواند.

۵ - به شخصیت دانش آموزان همانند شخصیت خود احترام گذارد. تا آنجا که ممکن است کبان آنها را حفظ کند، به آنان اهانت ننماید و ناسزا نگوید و مورد تمسخر و ملامتشان قرار ندهد و احساسات پاک و بی‌آلایشان را جریحه‌دار نازد و غرورشان را زیر پا نگذارد که در غیر این صورت از

پرورش آنان نتیجه مطلوبی نخواهد گرفت.
۶ - همیشه در تدریس، به کیفیت توجه داشته باشد نه به کمیت، درس کم بگوید ولی همان کم را با توضیحاتی کامل و شاخ و برگهایی که برای تفهیم بیشتر مطلب به درس می‌دهد در اختیار همه شاگردان خود قرار دهد، به طوری که وقتی از کلاس درس خارج می‌شود وجدان آگاهی به او آفرین و شادباش بگوید و دانش آموزان هم از حضور در کلاس پشیمان نباشند.

۷ - در تمام ساعت درس، خودش به تنهایی سخنگو نباشد بلکه به دانش آموزان هم مجال و میدان بدهد تا اشکالهای خود را مطرح کنند و پاسخهای فایده‌کننده‌ای بگیرند و با ناراحتی و نگرانی، کلاس را پشت سر نگذارند.

۸ - تا می‌تواند در کلاس درس، مناسبت، آرامش، تسلط بر اعصاب و خون سردی را حفظ کند و از بعضی اعمال کودکانه فایده گذشت دانش آموزان آتش نگیرد و گرنه، علاوه بر این، که در حال عصیانیت، از تسلط به کلاس و روش تدریس کاسته می‌شود دانش آموزان فرصت طلب هم از این موقعیت سوءاستفاده کرده به بهانه‌های گوناگون، بیشتر عصیانیش می‌نمایند.

۹ - از عادات ناپسند و مذمومی که توجه شاگردان را از درس منحرف می‌نماید جداً پرهیزد (مثل: بالا و پایین آوردن شانه راست یا چپ، جویدن ناخن در حین تدریس، بازی کردن یا صحبت دست و انگشتان دیگر، سیم‌دایره زدن یا یک پا، به صدا در آوردن بندهای انگشتان و...)

۱۰ - فقط درس را از شاگردان برجسته و ممتاز سؤال نکند که این عمل زیانبار عامل رکود سایر افراد کلاس می‌باشد.

نیکان و مأخذ

یکی از راههایی که متفکران، از عهد افلاطون تا زمان ما، برای نشان دادن معایب و نواقص جوامع عصر خود برگزیده‌اند عرضه ظرحی است از شهر و حکومتی کمال مطلوب. آنان که نمی‌خواستند با اغلب نمی‌توانستند، جوامع موجود را ارزیابی کنند و از جهل و ستم و فساد حاکم بر آنها سخن بگویند، می‌کوشیدند به طور ضمنی ناقص و معیوب بودن جوامع موجود را نشان بدهند و با تصویر دنیایی بهتر، شوق و همت مردم را به هواداری از نیکی و صلاح، و ستیز با فساد و ستم برانگیزند. اگرچه این طرحها اغلب خیالی و غیر قابل اجرا هستند اما دست کم تحول مستمر آرزوهای انسانی را در تحقق بخشیدن به دنیایی بهتر و حکومتی انسانی‌تر و عادلانه‌تر نشان می‌دهند.

از میان طراحان مدینه فاضله، در یونان باستان نام افلاطون، در دنیای اسلام نام فارابی و در اروپای پس از قرون وسطی نام کسانی مانند توماس مور^۱ (۱۴۷۸ - ۱۵۳۹ م)، فرانسیس بیکن^۲ (۱۵۶۱ - ۱۶۲۶ م) کامبنلا^۳ (۱۵۶۸ - ۱۶۳۹ م) و... درخور یادآوری است.^۴ اندیشه ایجاد مدینه فاضله را در دنیای باستان برای نخستین بار افلاطون پیش کشیده و در کتاب جمهوری طرح جامعی از آن ارائه داده است. افلاطون متناسب با فلسفه خود که برای هر چیز مثال و ابتدائی قابل بود برای حکومت نیز نمونه‌ای عالی تصور کرده است. البته هواداری او از حکومت اشراف، که خود او نیز یکی از آنان بود، و نفرت او از حکومت عامه (دموکراسی) که استاد محبوب او سقراط را به مرگ محکوم کرده بود نیز در الهام این طرح بی‌تأثیر نبوده است. هدف افلاطون از این طرح ایجاد جامعه‌ای طبقاتی است که در آن بر اساس اندیشه «عدالت مطلق» - عدالتی که سقراط تعریف می‌کند - افراد جامعه به سعادت برسند. تفصیل عقاید او را می‌توان در کتاب جمهوری، رساله تیمائوس و آثار دیگر او دید.

پس از افلاطون طرحی که مبنی بر تصور جامعه‌ای کمال مطلوب بود، در دنیای اسلام و در آثار فارابی مجال بحث یافت. در میان فلاسفه اسلام فارابی توجه خاصی به حکمت مدنی نشان داده و از مدینه فاضله و آراء اهل آن سخن گفته است. ابن فیلسوف، مدینه فاضله را به بدنی تندرست و نام الاعضاء مانند کرده که در آن هریک از اندامها عهده‌دار وظیفه خاصی است. این اندامها از لحاظ مراتب متفاوتند و همچنانکه در بدن، «قلب» بر سایر اندامها برتری دارد، در مدینه نیز یک عضو است که فرمانده همه و رئیس اول است و عضوهای دیگر به اعضای رتبه و غیر رئیس تقسیم می‌شوند.

فارابی بنا بر فلسفه خود نظام جامعه را با نظام زیستی بدن انسان و هر دو را با نظام آفرینی تطابق داده و شرط اساسی ریاست اول مدینه را مانند افلاطون حکمت دانسته است.^۵

در دنیای اسلام طرحی دیگر از یک جامعه آرمانی - هر چند مختصر - در اقبال نامه نظامی، ضمن داستانی مربوط به اسکندر، آمده

است.^۶ داستان مربوط به شهری است که اسکندر طی سفرهای خود و پس از ساختن سد یا جوج و مأجوج به آنجا می‌رسد. مردم شهر ایمن از دزدی و تجاوز، به آسودگی روزگاری گذرانند، نه باغها و کشته‌اشان حصار و دیواری دارد، نه شهرشان بارو و دروازه‌ای شهر از هر جهت بی‌نقص است، سرشار از عدل و نیکی و شادی و به دور از اندوه و ستم و دروغ و غیبت. اسکندر شگفت زده از راه و رسم آنان، فضیلت شهر را تأیید می‌کند و سعادتی را که حکیمان و اهل ادیان به دنبال آن هستند در این شهر تحقق یافته می‌بیند. گویی که آنهمه سیر و گشت اسکندر بر گرد جهان برای رسیدن به این شهر بوده است.

درباره پیشینه شهر نیکان و اینکه نظامی طرح آن را از چه کسی و چه مأخذی گرفته است، می‌توان گفت که آشنایی وی با آثار فارابی و حتی جمهور افلاطون محتمل و قابل تصور است. می‌دانیم که جمهور نوامیس و رساله تیمائوس افلاطون را چنین بن اسحق - به عربی برگردانده است^۷ و از حکمای مسلمان، هم فارابی در تنظیم «آراء اهل المدینه الفاضله» از آن متأثر بوده و هم ابوالحسن عامری در «السعادة والاسعاد»^۸ عباراتی از آن نقل کرده است. نظامی، می‌توانست به آثار فارابی و عامری مراجعه کند و از طریق آثار آنان و احیاناً از طریق دیگر، مثلاً از طریق همسایگان ارمنی و گرجی گنجه، با آثار و افکار افلاطون آشنایی پیدا کند و بی‌شک آشنایی با این آثار در ایجاد طرح چنین شهری بی‌تأثیر نبوده است.

اما در شهر نیکان نظامی، مردم نه در اندیشه تحقق بخشیدن به عدالت، از آن نوع که سقراط و افلاطون تعریف می‌کنند، هستند و نه جامعه آنها طبقاتی است، و نه مانند اهل مدینه فاضله فارابی سرادشان نیل به حکمت است. بلکه فضیلت عمده شهر نیکان که نیک‌بخشی

تکامل
نظامی

کامل احمد نژاد

ساکنانش نیز در گرو آن است مساوات است. مردم شهر در پاسخ اسکندر که از راه و رسم آنان می پرسد می گویند:

ندارد ز ما کسی ز کسی مال بیش - همه راست قسم در مال خویش شماریم خود را همه همران نخندیم بر گریه دیگران البته این اندیشه مساوات بعدها در آثار متفکران غرب که سر حلقه آنان را باید نامس مور شعرد دقیق تر و منظم تر طرح شده است ولی این امر از اهمیت کار نظامی نمی کاهد.

به نظر می رسد داستان سرای گنجه طرح شهر نیکان را نه از افلاطون و فارابی بلکه از داستانی گرفته است که پیش از او در آثار اسلامی وجود داشته و باذوالقرنین مربوط بوده است. نظامی جنبه های منفی داستان و قسمتهایی از آن را که به اعراض از دنیا و مرگ اندیشی مربوط بوده تفسیر داده و با تدبیر هنرمندانه و اندیشه شاعرانه خود طرحی تازه و مثبت و ابتکاری به داستان داده است. داستانی که نظامی طرح خود را از آن گرفته در کشف الاسرار میندی نقل شده است و از نظر ترتیب حوادث نیز با آنچه نظامی درباره اسکندر نقل کرده است

سازگاری دارده یعنی اسکندر پس از دیدن مشارق و مغارب و ساختن سد یا جوج و مأجوج به این قوم و این شهر می رسد. در کشف الاسرار داستان به این صورت روایت شده است: «در بعضی آثار نقل کرده اند که ذوالقرنین پس از آنکه اهل مشارق و مغارب را دیده بود و از آن پس که سد یا جوج و مأجوج ساخته بود همچنان رو نهاد در شهرها می گشت و قوم را دعوت می کرد تا به قومی رسید که همه همرنگ و همسان بودند، در سیرت و طریقت بستندیده و در اخلاق و اعمال شایسته، بر یکدیگر مهربان و کلمه ایشان یکسان، نه قاضی شان به کار بود نه داور، همه بر یکدیگر مشفق چون پدر و برادر، نه یکی درویش و یکی توانگر با یکی شریف و یکی وضعی بلکه همه یکسان بودند و برابری در طبعشان جنگ نه، در گفتارشان فحش نه، در کردشان زشت نه و در بیان ایشان بدخوی و جلف و جافی نه. عمر هائشان دراز اما آسائشان کوتاه بود که بر در خانه های خود گورها کنده بودند تا پیوسته در آن می نگرند و ساز مرگ می سازند، و سرهای ایشان را در نبود، ذوالقرنین چون ایشان را بدید و در کار ایشان خیره بماند، گفت: ای قوم شما چه قومید که در بر و بحر و شرق و غرب بگنشم مثل شما قوم ندیدم، چنانکه سیرت شما هیچ سیرت نیستیدم، مرا خبر کنید از حال و کار خویش و هر چه پرسم مرا جواب دهید به بیان خویش، چیست اینکه بر در سرهای خویش گورهای خود کنده اید؟ گفتند: تا پیوسته مرگ یاد داریم و چون ما را بازگشت آنجا خواهد بود دل بر آن نهیم. گفت: چون است که بر در سرهای شما در نیست و حجاب و بند و قفل نیست؟ گفتند: زیرا که در میان ما جز امین و مؤمن نیست و هیچ کس را از کسی ترس و بیم نیست. گفت:

چون است که در میان شما امیر و قاضی نیست؟ گفتند: از بهر آنکه در طبع ما جنگ و ظلم نیست تا حاجت به شخته و امیر و قاضی بود و کس را با کس خصومت نیست تا حاجت به قاضی و حاکم بود. گفت: این موافقت شما به ظاهر و نزدیکی دلهای شما به باطن از کجا خاسته است؟ گفتند: غل و حسد و بغض و عداوت از دل بیرون کردیم تا موافق یکدیگر گشتیم و دوست یکدیگر شدیم. گفت: چون است که شما را عمرها دادند دراز و دیگران را کوتاه؟ گفتند: از آن که به حق کوشیم و حق گوئیم و از حق در نگذریم و به عدل و راستی زندگانی کنیم. گفت: چون است که شما را به روزگار آفات نرسد چنانکه به سردمان می رسد؟ گفتند: از آن که هر چه پیش آید جز خدای را به بشنی نگیریم و عمل که کنیم با نوا و نجوم نکنیم. و ذوالقرنین گفت: خیر کنید مرا از پدران و گذشتگان خویش که هم بر این سیرت زندگانی کردند با خود شما چنین اید؟ گفتند: آری پدران خود را چنین یافتیم و بر این سیرت دیدیم پیوسته درویشان را نواختندی و خستگان را تیمار داشتندی و عاجزان را دست گرفتندی و جانبان را عضو کردندی و پاداش بدی نیکی کردندی، امانت گزار دندی و رحم پیوستندی، نماز به وقت

۱- Thomasmore ۲- F. Bacon ۳- Th. Campanella

- ۴ - برای تاریخچه و تحلیل مدینه‌های فاضله رجوع شود به: تاریخ در ترازو، دکتر عبدالحسین زرین کوب، چاپ اول، افق‌های ناکجا آباد، صفحات، ۲۳۲ - ۲۵۶
- ۵ - رجوع شود به: اندیشه‌های اهل مدینه فاضله، ترجمه و شرح از دکتر سیدجعفر سجادی، تهران ۱۳۵۲ و فلسفه مدنی فارابی، دکتر رضا داوری، تهران ۱۳۵۲
- ۶ - رجوع شود به: اقبال‌نامه، چاپ وحید دستگردی، صفحات ۲۲۷ - ۲۳۱ منتخبی از این دامن‌تخت عنوان «شهر نیکان» از سالها پیش تاکنون در کتابهای درسی چاپ می‌شود. رجوع شود به: «متون ادب فارسی»، سال سوم فرهنگ و ادب، چاپ ۱۳۶۲، صفحات ۵۷ - ۶۱
- ۷ - متفکران اسلام، کارا دوو، ترجمه احمد آرام، ج ۲، ص ۶
- ۸ - السعادة والاسعاد، به کتابت و باشرت مجتبی مینوی، ص ۲۵۶ و بعد
- ۹ - اقبال‌نامه، چاپ وحید دستگردی، ص ۲۲۹
- ۱۰ - کشف الاسرار سیدی، ج ۵، صفحات ۷۵۵ - ۷۵۷
- ۱۱ - درباره مهدویت که مورد اعتقاد اغلب مسلمانان و بخصوص شیعه است روایات متعددی وجود دارد که از جمله آنها حدیث نبوی ذیل است: لولم یبق من الدهر الا یوم لبعث الله رجلاً من اهل بیتی بملأها عدلاً كما ملئت جوراً
- ۱۲ - اقبال‌نامه، همان، ص ۵
- ۱۳ - مثلاً رجوع شود به: هفت پیگر، چاپ وحید دستگردی، داستان خیر و شر، صفحات ۲۶۹ - ۲۹۲
- ۱۴ - نور و ظلمت در تاریخ ادبیات ایران، میخائیل زتد، ترجمه اسدپور پیرانفر انتشارات پیام، چاپ دوم، ص ۱۱۷

خوش گزار دندی و به وفاء عهد باز آمدندی تا رب العزیز ایشان را به صلاح و سداد بداشت و به نام نیکو از دنیا بیرون برد و سارا به جای ایشان نشاند.»

اما اینکه نظامی چه تصویری از تحقق این مسارات داشته و آیا از نظر او این شهر نیکان می‌توانسته در همین دنیا وجود داشته باشد یا در آینده به وجود بیاید و با نمونه آن را تنها در دنیای دیگر، در بهشت می‌توان جست؟ باید گفت: درست است که اندیشه دینی نظامی و بخصوص تشبیه مکرر این شهر به فردوس و سینو این فکر را نفی می‌کند که او در طرح شهر نیکان از وصف بهشت در قرآن کریم و سایر آثار اسلامی متأثر شده است. طرح شهر نیکان تا حدی هم یادآور اعتقادات قایلان به مهدویت است.^{۱۱} اما باید توجه داشت که نظامی این جهان را نیز «خوب و خرم سرشت»^{۱۲} می‌داند و با توجه به اندیشه اجتماعی او و اینکه در تمام آثارش ستم و بدی را نکوهش می‌کند و عدل و مساوات را می‌سناید و اعتقاد او بر این است که در نهایت «خبر» بر «شر» پیروز می‌شود.^{۱۳} می‌توان گفت که به نظر او اگر در گذشته‌ها، در زمان ذوالقرنین، شهری بوده که در آن نیکی بر بدی غالب شده است دور نیست که در حال یا آینده نیز یک بار دیگر سه‌همت و تلاش انسانها، چنان جامعه‌ای به وجود آید. به هر حال، همچنانکه گونه گفته است نظامی به دنبال کمال مطلوب بوده، و آثارش از سخن الاسرار تا اقبال نامه حکایت از آن دارد که او امید داشته که این کمال مطلوب ولو به طور نسبی در همین دنیا تحقق یابد.

در خاتمه باید افزود که در طرح مدینه‌های فاضله، نیروی خیال را مؤثر دانسته‌اند. اما به نظر می‌رسد که در طرح اغلب این مدینه‌ها نیروی خیال در خدمت عقل و اعیاناً در خدمت عواطف بوده است و شاید بتوان شهر نیکان نظامی را شهری دانست که در طرح آن قوه مخیله در خدمت عقل و عاطفه هر دو، و شاید بیشتر در خدمت عواطف بوده است.

آداب طعام خوردن

اما آنچه پیش از آن [طعام خوردن] است:

اول آنکه: دست و دهان بشوید. که چون طعام خوردن بر نیت زاد آخرت بود، این چون وضویی باشد پیش از اذان، و نیز دست و دهان پاکتر شود.

دوم آنکه: طعام بر سفره نهد، نه بر خوان ...

سوم آنکه: نیکو بنشیند ... و تکیه زده، نخورد. که رسول (ص) گفت:

«من تکیه زده طعام نخورم که من، بنده‌ام، بنده وار نشینم و بنده

وارخورم ...»

پنجم آنکه: تا گرسنه نشود، دست به طعام نبرد.

ششم آنکه: به ما حضر قناعت کند و تکلف طعامهای خوش

نکند ... و سنت است نان را گرمی داشتن ... و همین اکرام وی [نان] آن است که اندر انتظار «نانخورش» ندارندش، بلکه اندر انتظار نماز ندارندش که چون نان به حاضر آمد، پیشتر نان خورند، آنگاه نماز کنند.

هفتم آنکه: دست به طعام نبرد تا کسی حاضر نیاید که با وی

طعام خورد که تنها خوردن، نیکو نیست:

بیغامبر (ص) هرگز طعام، تنها نخوردی.

از: «کیمیای سعادت»

هذه رسالة كتبها سلطان المحققين فخرالدین عراقی

قدس الله روحه العزیز

دکتر سرین محتشم

چون آینه جمال معشوق هر آینه می‌نماید پس
جست و جوی عاشق بر چه می‌آید؟ بیت:
من این و آن ندانم، دانم که می‌برآید
جانم ز آرزویست ای آرزوی جانم
اشتیاق دل به مشاهده عزیز برادر آغز آمد
فاضی احمد! ارنی الله سرباً جمیل محباً
و متعنی بسلطیف منادیه و کسریم لقباً، نه
چندانست که در بیان گنجد بنا بر شهادت
ضمیر این صاحب شهود و شرح اشواقی که
لایمکن شرحها یکب و رسول اطباب
نمی‌رود. بیت:

جاوید تویی باید و خوش مهتابی
تا با تو غم تو گویم از هر بابی
یا اخی، طال العهد و امتدت ایام الفراق و
جلبة الاشواق فهل من سبیل الی التلاق الی کم
فرقة والی کم اغتراب فما اشکر لفرقة الله.
يُجَفِّدُ لِي الْحَوَائِدَ كُلَّ بَسْمٍ
رَحِيلاً قَطُّ لَمْ يَخْطُرْ بِيَالِي
وما هذا التفرُّبُ باخنیاری
ولا قلبی عن الاوطانِ سالی
سالهاست که این مهجور برگ وصال
می‌سازد و تقدیر آنرا در تأخیر می‌اندازد. والله
غالب علی امره، جز آن چاره نیست که:
فاترک ما اربد لما ترید، با این همه او میدگاه

در قرن هفتم در آسیای صغیر تصوف رواج و رونق داشت. عارفان و عالمانی که بر اثر حمله مغول از خراسان و عراق به این ناحیه آمده بودند در سایه تسامح سلجوقیان روم نسبت به عقاید و ادیان و علاقه و احترام مردم نسبت به مشایخ صوفیه به نثر و تعلیم عقاید خود می‌پرداختند. در نیمه دوم قرن هفتم، در عهد مولانا در شهر قونیه در کنار مشایخی که اغلب از شرق آمده بودند یک شیخ اهل قونیه نیز اندیشه وحدت وجود این عربی را تعلیم می‌داد. اندیشه‌ای که ذهن خلاق این شیخ اهل اندلس به تصوف اسلامی هدیه کرد پس از او غوغایی برانگیخت و در سایه تعلیم و تفسیر صدرالدین قونوی حوزه‌های عرفان و شعر و فلسفه را از روم تا هند تحت تأثیر قرار داد. در میان پرورش یافتگان این مکتب فخرالدین عراقی برای ادبیات فارسی اهمیت خاصی دارد. وی از نخستین کسانی است که وحدت وجود مکتب این عربی را در حدی وسیع به شعر و نثر فارسی آورد و راه را برای شاعران و نویسندگان مانند شاه نعمت‌الله ولی، شمس مغربی، جامی و دیگران هموار ساخت و نه تنها لمعات بلکه اغلب اشعار او نیز شرح افکار و آثار این عربی بخصوص فصوص الحکم است.

از عراقی علاوه بر دیوان و لمعات پنج نامه نیز برجای مانده که تا کنون جایی چاپ نشده است. این نامه‌ها به وسیله خانم دکتر سرین محتشم که تصحیح و توضیح آثار منظوم و مستور عراقی را به چاپ برده‌اند در اختیار «رشد آموزش ادب» گذاشته شده است تا هر چه زودتر در دسترس اهل تحقیق قرار گیرد.

این نامه‌ها در کتابخانه ملی در جنگی به شماره ۲۹۹۶/۱ از برگ ۴۵ تا برگ ۵۱ آمده و در برگ ۵۱ تاریخ تحریر آنها ۷۶۰ ه. ق و نام کاتب علی بن محمد بن شرفشاه ذکر شده است. و تنها یکی از این نامه‌ها در مجموعه‌ای در کتابخانه اسعد افندی نیز باقی مانده است. در این شماره یکی از این نامه‌ها را که هم آرزوی ادیب و تاریخی دارند و هم بر ترویج زندگی شاعر می‌اندازند به نظر خوانندگان محترم می‌رسانیم.

رشد ادب

لَا تَيْسُؤُوا بَيْنَ رُوحِ اللَّهِ^{۱۱} است. شعری
عَسَى وَعَسَى مِنْ بَعْدِ طَوْلِ الشُّفْرُقِ
عَلَى خَيْرٍ مَا تَرْجُو مِنَ الْعَيْشِ تَلْتَمِسُ^{۱۲}
هذا مضمی^{۱۳}، انا حکایت حال:

این غریب چون از بغداد رخت پر بست، بعد
از شدت بسیار، به خدمت عم بزرگوار
شرف‌الدین عبدالسلام خصم‌الله بالسلام^{۱۴}،
چون او را مشغول منصب و جاه و مستغرق
درس و افتاد یافت و در آن وقت دل این
شکسته اندک سابه ذوق حریت چشیده بود و
لذت فراغت یافته، سر غوغا ندانست قرب
بیست روز پیش آنجا مقام نکرد، قصد شام کرده
باز از آنجا به جانب عراق آمد و علی‌هذا بیت:
اندر خم جوگان قضا گوی صفت
می‌خوردم زخم و سو به سو می‌گشتم
نه در دین قدمی راسخ، نه در دنیا قلمی
ناسخ، نه علمی به عمل مقرون، نه عملی به
اخلاص معجون، در غایت بی‌ذوقی و دشمن
کامی در بیابان عجز و فروماندگی و نایافت
یک دو سال مترد مانده بودم تا عنایت ازلی
این افتاده را دست گرفت و این گم شده را به
حضرت والی، شیخ ربانی بهاء‌الحق وال‌دین
زکریا، قدس‌الله روحه‌العزيز راه نمود. هفده
سال در خدمت او ملازم بودم. شعر

وكان ما كان مما لست اذكره
فظنُّ خبراً وتَسَلُّ عَنْ الْخَيْرِ^{۱۵}
بعد از نقل او رضی‌الله عنه به نیت دریافت
خدمت پدر مرحوم رضی‌الله عنه [...] و از
ترک و تجریدش خیر ندانست. بیت:

گرچه شگین شدم ز قوت پدر
نماد گشتم برادرم برجاست
حَمِدْتُ اللَّهَ الَّذِي حَرَّرَكَ عَنْ رِقِّ الْأَسْبَابِ
وَحَرَّرَكَ مِنْ بَيْنِ الْأَتْرَابِ وَفَسَّكَ لَابِنَارِ
الْخَمُولِ وَرَزَقَكَ طَرْحَ حَطِّ الْقَبُولِ وَأَرْجُو مِنْ
اللَّهِ الْكَرِيمِ أَنْ يُفَوِّقَكَ عَلَى التَّجْرِيدِ مَسْعَةً
وَالْتَفْرِيدِ لَهُ حَتَّى لَا تَسْتَقِيلَ بِغَيْرِهِ وَلَا تَكْرُنَ إِلَيَّ
سِوَاهُ^{۱۶}

غرض آنکه این درویش را حق تعالی به

واسطه التماس و استیناس فقرای بلاد روم در
این دیار مقید گردانید. طالبان حق تعالی رغبت
می‌نمایند و سر می‌تراشند و خرقة می‌پوشند و
ذکر تلقین می‌یابند و خلوت اختیار می‌کنند.
حالی مفارقت این جماعت متعذر می‌شاید تا
خود چه پیش آید.

امید دارم که این اجتماع به جمعیت پیوندد
و در این دیار طریقت منسوخ مهله شود و سنت
سلف احیاء پذیرد. شعر:
وها أَنَا أَرْجُو حُطُوءَةَ لَوْلُوعِيَّةَ
تُجِيبُ بِنَا دَاعِيَ الْفُلَا وَالْمَكَارِمِ^{۱۷}
توقع از کرم آن کریم آنکه بعد از استخارت
قدم رنجه کند و این بلاد را به قدم خود متبرک

گرداند و این برادر را پیش از وفات دریابد. در
خبر است که من زار اخاء المؤمن خاصی فی
ریاض الجنَّة حتی یرجع^{۱۸} تماشای چنین
سرغزاری غنیمت شمرد و این غم زده را به
وصال خود شاد گرداند. یا اخی اصْحَبِ أَخَا
بِتُوبٍ عَنكَ إِذَا أَدْبَيْتَ وَيَحْتَبِرُ إِلَيْكَ إِذَا أَسَأْتَ
وَيَحْمِلُ عَنكَ ثَوْنَةَ نَفْسِكَ وَيَكْفِيكَ مَوْنَةَ
نَفْسِيهِ وَهُوَ أَخُوكَ^{۱۹} ابراهیم بن بزرجمهر بن
عبدالغفار العراقي تعریفاً. باز زدهم صفر سنه
احدی و سبعین و ستمائه این نوحیت در قلم
درآمد.

«شهر توقات»

زیر نویسها:

طولانی به بهترین زندگانی که امید آن را داریم برسیم.
۱۰ - هذا مضمی... این گذشت.
۱۱ - خصم‌الله... خداوند او را به سلام خویش
مخصوص دارد.
۱۲ - وکان ما... بود آنچه بود که آنرا ذکر
نمی‌کنم، گمان نیکویر و از خبر میرس. شعر از این
معتز است.
۱۳ - حمدت الله... شکر کردم خدایی را که ترا
از بندگی اسباب نجات داد و از میان همگنان ترا
برگزید و ترا به برگزیدن گننامی توفیق داد و صرف
نظر کردن از بهره قبول مردم را روزی تو ساخت و از
خداوند بزرگ امید دارم که ترا بر تجرید با خویش و
یگانه شدن با او توانا سازد تا به دیگری سرگرم نیاشی
و روی دل بر غیر او نداشته باشی.
۱۴ - و اینک من ایندوار گامی زیر کانه هشم که
با آن دعوت‌کننده به سوی پلندی و بزرگواری سرا
پاسخ گوید.
۱۵ - من زار... هر که به دیدار برادر مؤمن خود
برود تا هنگام بازگشت در باغهای بهشت درآمده
است.
۱۶ - یا اخی اصحب... ای برادر همنشین
برادری شو که وقتی تو گناه کنی او به جای تو توبه
می‌کند و اگر بدی کردی از تو عذر می‌خواهد و بار تو
را به دوش می‌گذرد و بار خود را هم خود می‌گذرد و او
برادر تو...

۱ - قاضی احمد: چنانکه از این نامه دو نامه
دیگر برمی‌آید قاضی احمد برادر بزرگ فخرالدین
عراقی است که وی برای او احترامی خاص قایل
است.
۲ - ارنی... خداوند بزودی چهره زیبایش را به
من بنمایاند و سرا از همنشینی پر لطف و دیدار پر
کرات او برخوردار کند.
۳ - لایمکن... که شرح آن با نامه و سرستاده
امکان‌پذیر نیست.
۴ - یا اخی طال... ای برادر از آخرین دیدار
زمان زیادی گذشت و ایام عراق و کشتش دل طولانی
شد. آیا راهی برای بهم رسیدن (ملاقات) هست؟ عراق
ناکی و دوری تا چند؟ جز خدا بر کسی شکوه
نمی‌برم.
۵ - که هر روز حوادث را بر من نو می‌کند و
کوچی که هرگز بر قلمم خطور نمی‌کرد و این دوری به
اختیار من نیست و دل از وطن کنده نمی‌شد.
۶ - والله غالب علی امره: خداوند بر کار خود
سلط است.
۷ - (فمنی از آیه ۲۱ سوره یوسف) فاترک...
بس ترک می‌کنم آنچه را که می‌خواهم برای آنچه که
نو ازاده می‌کنی.
۸ - لا تیسؤا... از رحمت خدا مأیوس نیاشید
(از آیه ۸۷ سوره یوسف)
۹ - عسی و... شاید و شاید بعد از جدایی

کیمیای سعادت غزالی

دکتر حمید فرزام

«کیمیای سعادت» که از معروفترین کتب ابو حامد محمد غزالی به شمار می‌رود در علم اخلاق و تاریخ تألیفش میان سالهای ۴۹۰ - ۵۰۰ هجری است.

از آنجا که نقد و بررسی آثار و افکار بزرگان علم و ادب و عرفان، مهمتر از نقل اقوال دیگران در شرح اصول ایشان است، به پیشنهاد اعضای محترم شورای برنامه‌ریزی ادبیات فارسی وزارت آموزش و پرورش، که مقاله‌ای درباره غزالی برای درج در مجله (رشد آموزش ادب فارسی) خواسته‌اند، روی سخن را متوجه همین کتاب ارزشمند می‌نمایم و به اقتضای حال و مقام و به مصداق:

گسر بریزی بحر را در کوزه‌ای
چند گنجند قسمت یک روزه‌ای

آب دریا را اگر نتوان کنید
هم به قدر تشنگی باید چشید...

با کمال اختصار درباره برخی از مطالب عرفانی و اخلاقی و تربیتی و ادبی آن به بحث می‌پردازیم و طالبان تحقیق و پژوهندگان این معانی را به مطالعه اصل کتاب سفارش می‌کنیم.

اگرچه کیمیای سعادت با چهار عنوان: (شناختن نفس خویش - شناختن حق تعالی - معرفت دنیا - معرفت آخرت) و چهار رکن: (عبادات - معاملات - مهلکات - منجیات) اصلاً کتابی اخلاقی و دینی است ولی در بعضی موارد مطالب آن - به گونه‌ای با آراه و اندیشه‌ها و تعبیرات و اصطلاحات لطیف صوفیانه در آمیخته که از این حیث در زمره کتب عرفانی به شمار آمده است (۱) مثلاً بدین عبارت

نوحه فرمایید که در معرفت حق تعالی سخن می‌گوید: «... هیچ دل می‌داند که بک لحظه از عجایب صنع وی غافل ماند... تا به ضرورت بشناسد که همه آثار قدرت اوست، و همه انوار عظمت اوست، و همه بدایع و غرایب حکمت اوست، و همه پستو جمال حضرت اوست، و همه بدوست، بلکه خود همه اوست که جز وی هیچ چیز را هستی به حقیقت نیست، بلکه هستی همه چیزها برنو و نور هستی اوست (۲)

و در جای دیگر درباره حقیقت وجود آدمی چنین آورده: «... و حقیقت تو آن معنی باطنست... و ما آنرا نام دل خواهیم نهاد و چون حدیث دل کیم بدان که آن حقیقت آدمی را می‌خواهیم که گاه آنرا روح گویند و گاه نفس... و حقیقت دل از این عالم نیست و بدین عالم غریب آمده است... و معرفت خدای تعالی و مشاهدت جمال حضرت وی صفت و بست... و معرفت حقیقت وی و معرفت صفات وی، کلید معرفت خدای تعالی است... جهد آن کن تا وی را شناسی که آن گوهر عزیز است و از گوهر فرشتگانست و معدن اصلی وی حضرت الهیست است، از آنجا آمده است و به آنجا باز خواهد رفت»

و در شرح عجایب عالم دل سخنها دارد گفتنی و خواندنی - چنانکه درباره رؤیا و الهام آورده: «... دلیل برآنکه اندرون دل روزنی دیگرست علوم را در چیزست؛ یکی خواست که در خواب چون راه حواس بسته گردد آن در درونی گشاده شود و از عالم ملکوت و از لوح محفوظ، غیب نمودن گیرد تا آنچه در مستقبل خواهد بود بشناسد و بیند... و شرح حقیقت خواب درین کتاب ممکن نیست اما اینقدر باید دانست که مثل دل چون آینه است و مثل لوح محفوظ چون آینه که صورت همه موجودات در بست، چنانکه صورتها از یک آینه در دیگر افتد چون در مقابله آن بداری - همچنین صورتها از لوح محفوظ در دل پیدا آید چون صافی شود از محسوسات فارغ شود و با وی مناسبت گیرد و تا به محسوسات مشغول بود از مناسبت با عالم ملکوت محجوب بود و در خواب از محسوسات فارغ شود لاجرم آنچه در گوهر و بست از مطالعه ملکوت پیدا شدن گیرد... دلیل دیگر آنست که هیچ کس نباشد که ویرا فرستها و خاطرهای راست برسیل الهام در دل نیامده باشد که آن نه از راه حواس باشد بلکه در دل پیدا آید و نداند که از کجا آمد؟...»

و در شرح عنوان (روزی دل در بیداری نیز به عالم ملکوت گشاده گردد) از این هم فراتر رفته و مطالبی نوشته که از نوع ریاضتهای صوفیان برای تهذیب نفس است بدین قرار: «گمان میر که روزی دل به ملکوت می‌خواب و بی‌سرگ گشاده نگردد که این چنین نیست بلکه اگر در بیداری کسی خوشین را ریاضت کند و دل را از

دستِ غضب و شهوت و اخلاق بد و بایست این جهان بیرون کند و جای خالی بنشیند و چشم فراز کند و حواس را معطل کند و دل را با عالم ملکوت مناسبت دهد، بدانکه الله الله بر دوام می گوید به دل نه به زبان - تا چنان شود که از خوشنمی بی خبر شود و از همه عالم بی خبر شود و از هیچ چیز خبر ندارد مگر از خدای عز و جل، چگون چنین شود اگر چه بیدار بود، آن روزن گشاده شود و آنچه در خواب بینند دیگران وی در بیداری بیند و ارواح فرشتگان در صورتها نیکو و سیرا پنددار آید و پیمبران را دیدن گیرد و از ایشان غایبدها یابد و مندها گیرد و ملکوت زمین و آسمان به وی نمایند و کسی را که این راه گشاده شود کاری عظیم بیند که در حد وصف نیاید و آنکه رسول علیه السلام گفت: **زُویْتُ لِي الْاَرْضُ قَارِبَتْ مَشَارِقُهَا وَمَغَارِبُهَا** آنکه حق تعالی گفت: و کذلک تُرى ابراهیم ملکوت السموات والارض هم درین حال بودست بلکه علوم همه انبیاء از این راه بود نه از راه حواس و تعلم و بدایت همه مجاهده بوده است... اینهمه تعلیم ریاضت و مجاهدتست تا دل صافی شود از عداوت خلق و از شهوت دنیا و از مشغله محسوسات و زوای صوفیان اینست...

و جای دیگر، ضمن بیان (حقیقت ذکر) در همین باره سخن گفته و به اصطلاح معروف صوفیه (فناء) نیز اشارت نموده: «... اصل آنست که دل از حدیث پارس و تازی هرچه هست خالی شود و همه وی گردد و چون چنین مستغرق شود و خود را و هرچه را که هست جز حق تعالی - فراموش کند، به اول راه تصوف رسد و این حالت را صوفیان فنا گویند و تپستی گویند... و چون بدین درجه رسید، صورت ملکوت بروی کشف شدن گیرد و ارواح ملائکه و انبیاء به صورتهای نیکو ورا نمودن گیرد و آنچه خواست حضرت الهیت است پیدا آید کرد...»

اگر در این باب پیش از این هم به ذکر شواهد و اطالعه کلام بپردازیم نمی توانیم حق مطلب را که بیان جنبه های عرفانی کیمبای سعادت است ادا کنیم، طالبان این معانی را خواندن اصل کتاب در بایست است

گر بگویم شرح این بی حدشود مثنوی هفتاد من کاغذ شود با این همه در ریخت سخنی را که غزالی درباره مدعیان تصوف از باب احتیاط و همچنین کشف و کرامات صوفیان دارد در اینجا نیاوریم: «... اما این باب احتیاط... بی حاصل که درین روزگار پدید آمده اند... عبارت چند... از طامات صوفیان بگرفته اند و شغل ایشان آن باشد که خوشنمی راهه روز می شویند و به غوطه و مرفوع و سجاده می آریند و آن گاه علم را و علما را مذمت می کنند، ایشان گشتنی اند و شیطان

خلق اند و دشمن خدای و رسول اند که خدا و رسول علم را و علما را مدح گفته اند...» شیخ ابوالقاسم گرگانی قدس الله روحه گفته است که بر آب رفتن و اندر هوا شدن و از غیب خبر دادن این هیچ کرامات نبود که کرامات آن بود که کسی همه امر گردد یعنی همگی طوع و فرمان شرح شود که بر وی حرام نرود و این اعتماد را شاید، اما این دیگر همه ممکن بود که از شیطان بود که شیطان را نیز از غیب خبر است و کسانی را که ایشان را کاهن گویند از بسیاری کارها خبر دهند و چیزها عجیب بریشان برود، و اعتماد بر این است که وی و بایست وی بر خیزد و شرح به جای آن بنشیند، اگر بر شیر نتوانی نشست باک مدار آن سگ غضب که در سینه تو است و بر آ چون در زیر پای آوردی و مقهور کردی بر شیر نشستی و اگر از غیب خبر نتوانی داد باک مدار که چون عیب و غرور نفس خود بدانستی و از آفات و نلیس وی آگاه شدی... از غیب خبر یافتی، و اگر بر آب نتوانی رفت و در هوا نتوانی پرید باک مدار چون وادبها دنیا برستی و مشغله دنیا بیازرسی انداختی باده بگذاشتی، و اگر به یکبار پای بر زیر کوه نتوانی نهاد باک مدار که اگر پای بر یک درم شهبه استهانتی عقبه بگذاشتی که حق تعالی در قرآن عقبه این را گفته است: **فَلَا اقْتَحِم الْعَقَبَةَ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ** اینست بعضی از انواع غرور در این قوم و تمام گفتن آن دراز شود...

و اما مسائل اخلاقی در این کتاب به تفصیلت که حتی درج فهرست آنها موجب اطمان و ملال خاطر، و بیرون از حوصله کلام است، چنانکه از این پیش اشارت رفت، کیمیای سعادت اصلاً کتابی اخلاقی و دینی است که با افکار و اندیشه های عرفانی در آمیخته و برای تهذیب نفس نگارش یافته و غزالی خود، ضمن بر شمردن فهرست مطالب ارکان مسلمانی بدین معنی اشارت نموده و نوشته است: «... نگاه داشتن ادب است در حرکات و سکنات و محبت گنه آنرا (معاملات) گویند و پاک کردن دل است از اخلاق ناپسندیده چون خشم و بغل و حسد و کبر و عُجب (مهلکات) و آراستن دل است به اخلاق پسندیده چون: صبر و شکر و محبت و رجا و توکل (منجیات)» برای رعایت جانب اختصار از این مبحث تنها به ذکر آفات طمع و حرص و فایده قناعت، بسنده می کنیم: «بدان که طمع از جمله اخلاق مذموم است... و بسیاری اخلاق بد از وی تولد کند که هر که به کسی طمع دارد با وی مدهانت کند و نفاق کند و به عبارت ریا کند و بر استخفاف و باطل وی صبر کند و آدمی را حریص آفریده اند که بدانکه دارد هرگز قناعت نکند و جز به قناعت از حرص و طمع نرهد و رسول صلی... علیه وسلم گفت: اگر آدمی را دو وادی پُر زر بود وادی سیوم

خواهد و جز خاک اندرون آدمی پُر نگرداند. و گفت علیه الصلوة والسلام: همه چیز از آدمی پیر گردد الا در چیز: امید زندگانی و دوستی مال و گفت: خنک آن کسی که راه اسلام به وی نمودند و غدر کفایت به وی دادند و بدان قناعت کرد. و گفت: روح القدس در من دمید که هیچ بنده ای نمیرد تا روزی وی به تمام نرسد. از خدای تعالی بترسید و طلب دنیا به آهنگی کنید... یعنی مبالغت بر حرص مکنید و از حد میرید...»

از لحاظ جنبه های تربیتی نیز کیمیای سعادت حائز اهمیت فراوان است و بعضی مطالب آن برای تعلیم و تربیت و ترویج هدایت خردسالان و نوجوانان، مورد استفاده صاحب نظران و متخصصان علوم دیگر نیز تواند بود. نقل خلاصه ای از آنچه درباره (پروردن و ادب کردن کودکان) نوشته شده است: «بدان که فرزند امانتی است اندر دست مادر و پدر و دل وی پاک و خرد و بی غش و خوار و بی ستم و از همه نقشها خالی است و چون رسیدن به تکلیف که در آن روزی افگنی بر وی، اگر تخم خیر افگنی به سعادت دین و دنیا رسد... و اگر نه... و اگر تو اب شریک باشی و اگر به خلاف این بود بدبخت باشی...»

حق تعالی گوید: قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ... نگاه داشتن اولین که از آتش دور نگاه دارند. و نگاه داشتن وی آن که وی را به ادب دارد و اخلاق پاک پرورد و از قرین بد نگاه دارند... و نگاه داشتن آنها از قرین بد خیزد و او را اندر تنم و جامه نیکو آراست... و نگاه داشتن او را در راه سعادت و همه عمر اندر طلب آن ضایع کند... و آن که در راه سعادت و نجات و نیکو و عفو و عفو خوار بود که خوی بد از دایه سرایت کند و شیر که از حرام حاصل نماید پلید بود... و چون زبان وی گشاده گردد باید که سخن وی... باشد و این ویرا تلقین می کنند و چون چنان شود که از بعضی چیزها شرم دارد، این بشارتی بود و دلیل آن بود که هر که نور عقل بر وی افتاد از شرم شحته بی سازد که ویرا بر هر چه زشت باشد نشویر دهد... و از قرین بد نگاه دارد که هر کودک که ویرا نگاه ندارند، شوخ و دروغ زن... و بی باک گردد و به روزگار دراز، آن از وی نشود... و چون کودک کاری نیک بکند و خوی نیکو بر وی پدید آید ویرا اندر آن مدح کند و چیزی دهد ویرا که بدان شاد شود... و اگر خطایی کند یا گوید یک یا دوبار نادیده انگارد تا سخن خوار نشود که اگر بسیاری یا وی گفته آید دلیر شود و آشکارا بکند و چون معاودت کند یک بار اندر سر توبیح کند و گوید زنهار تا کسی از تو نبیند و نداند که رسوا شوی میان مردمان و ترا

به هیچ کس ندارند...»

اما ارزش ادبی کیمیای سعادت برای همه مردم فارسی زبان، بویژه دبیران محترم زبان و ادبیات فارسی از دیگر جنبه ها که تاکنون بر شمرده کمتر نیست بلکه اگر کتاب مزبور از این حیث مورد نقد و بررسی قرار گیرد و با دقت ارزشیابی شود، خود به منزله گنجینه گرانبهایی از دُرهای قیمتی لفظ دُرّی و اصطلاحات و واژه های کهن و نغزی است که پس از گذشت قرون و اعصار هم اکنون نیز مایه غنا و باروری زبان شیرین فارسی و ادبیات وسیع و پراچ آن تواند بود و این معنی را کسی به خوبی درمی یابد که تمام یا لافل بعضی از فصول و ابواب آنرا با حوصله در مطالعه بگیرد. استاد همایی که در معرفت بحال و آثار غزالی، تقدم فضل و فضل تقدم دارد، درباره شیوه نویسندگی وی - به مصداق خیر الکلام ماقول و دل نوشته است: «... نثر فارسی غزالی بسیار شیوا و پخته و ساده و گیرا و پرمغز است و کیمیای سعادت را از این درباره شیوه نویسندگی این بزرگ استاد نداریم که غزالی درست فارسی یا فارسی درست می نوشت نه ترجمه عربی یا بساطت فارسی یا ملمع فارسی و عربی و استاد ملک الشعراء بهار، درباره سبک نثر فارسی وی و برادرش به نکته جالبی اشارت نموده بدین قرار است: امام غزالی و برادرش احمد از جمله کسانی اند که در نثر فارسی سبک انداخته اند و به سبب قدرت زیادی که در فکر و قوه تخیل داشته اند از آوردن کلمات و لغات و اصطلاحات تازه پروا نکرده و بنیاد نثر فارسی قدیم را نه به طریق ابوالعالی بل به طریق بسیار ساده و برای درست فهمی عوام دگرگون ساخته اند...»

باری، لطف عبارات و حسن واژه ها و ترکیبات کهن دُرّی و سلاست و حلاوت سخن غزالی در کیمیای سعادت که جای جای باطنی غیر شکیل همراه است، کتاب مزبور را که در علم دین و حکمت و اخلاق نگارش یافته، به کتب ادبی مانده نثر ساخته و اینک یکی دو نمودگار در تأیید این گفتار: در فصل چهارم از عنوان سوم، درباره شناختن دنیا نوشته: «بدان که اوّل جادویی دنیا نیست که خوشش را به تو نماید چنانکه نو پنداری... یا تو قرار گرفته... و مثل وی چون سایه است که در وی نگری ساکن نساید و وی پسر دوام همی رود... دیگر سیخ وی نیست که خوشش را به تو دوستی بنماید تا تو را عاشق کند و فراتو نماید که تو را ساخته خواهد بود و به کسی دیگر نخواهد شد و آنگاه... از تو به دشمن تو شود... عیسی علیه السلام دنیا را دید در مکاشفات خویش در صورت پیرزنی. گفت: چند شوهر داری! گفت: در غدد نیاید از بسیاری!! گفت: بمردند یا طلاق دادند! گفت: نه که همه

نصفه بر صفحه ۲۹

سومین سمینار زبان فارسی

(بررسی مسائل و مشکلات زبان فارسی در کشورهای
هندوستان - پاکستان - بنگلادش)

مرکز نشر دانشگاهی به کمک وزارت امور خارجه و وزارت اوشاد اسلامی سومین سمینار زبان فارسی را تحت عنوان مسائل زبان فارسی در هند و پاکستان و بنگلادش در تهران، خیابان خالد اسلامی، محل کانون پرورش فکری کودکان به مدت ۲ روز از ۲۴ تا ۲۷ خردادماه ۱۳۵۶ با شرکت استادان ایرانی و شبه‌قاره برگزار کرد.

استادان مهمان عبارت بودند از: دکتر سرین اختر، استاد دانشگاه اورینتال کالج لاهور پاکستان (درباره زبان فارسی در پاکستان، گذشته و حال)، دکتر عبدالقدوس منشی از دانشگاه بمبئی (آموزش زبان فارسی در ایالت ماهاارا اشتراد (به انگلیسی).

آقای دکتر عبدالودود اظهار دهلوی از هند: (تهیه مواد تدریسی زبان فارسی به سبک و روش جدید) خانم کلثوم ابوالبشر از هند: (ادبیات فارسی در بنگال).

خانم دکتر آصفه زمانی از هند: (مسائل تدریس زبان فارسی در هند).

دکتر کلیم سهرانی از بنگلادش: (روابط رسمی و آموزش فرهنگی زبان فارسی در بنگلادش) دکتر بشیرانور: (مسائل زبان فارسی در پاکستان).

چون دکتر نورالحسن انصاری استاد ادبیات فارسی هند، نتوانسته بود به موقع خود را به سمینار برساند، متن سخنرانی ایشان توسط دکتر یعقوب عمر خوانده شد.

شریعت استاد دانشگاه اصفهان (راههای درست آموزش زبان فارسی و مشکلات آن) دکتر اسماعیل حاکمی از دانشگاه تهران: (فرهنگ‌نویسی در هند) دکتر محمد علوی مقدم از دانشگاه مشهد: (جلوه‌های عرفانی در شعر شاعران پارسی‌گوی شبه قاره)، برنامه روز اول سمینار رأس ساعت ۹ با تلاوت آیاتی از کلام‌الله مجید آغاز شد، سپس پیام حجة الاسلام والسلمین آقای خامنه‌ای ریاست محترم جمهوری اسلامی ایران، قرائت شد، آنگاه آقای دکتر سیدجعفر شهیدی، متن سخنرانی خود را قرائت کردند (متن پیام آقای رئیس‌جمهور و مقاله استاد دکتر شهیدی، در هین شماره چاپ شده است).

در پایان روز چهارم، پس از اتمام سخنرانیها، قطعه‌نامه سمینار که در واقع عصاره بسیاری از سخنرانیهای سمینار بود، توسط آقای دکتر رضا شهبانی قرائت شد. متن قطعه‌نامه برای مزید اطلاع خوانندگان در ذیل آورده می‌شود:

قطعه‌نامه سمینار «بررسی مسائل و مشکلات زبان فارسی در کشورهای هندوستان و پاکستان و بنگلادش»
۲۸-۲۴ خردادماه ۶۵»

با درود به رهبر عالی‌قدر انقلاب اسلامی ایران امام خمینی و با سلام به ارواح شهدای انقلاب اسلامی ایران به خصوص اینثارگرانی که در حوادث جنگ نعمیلی عراق به ایران جان باخته‌اند و شرافت و یابندگی ابدی کسب کرده‌اند و در اجرای اهداف عالی علمی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، مرکز نشر دانشگاهی با همکاری و معاضدت وزارتخانه‌های امور خارجه و ارشاد اسلامی، سمینار «بررسی مسائل و مشکلات زبان فارسی در کشورهای هندوستان و پاکستان و بنگلادش» را با حضور زبده صاحب‌نظران سه



اساتید و صاحب‌نظرانی که از دانشگاههای ایران شرکت کرده بودند و به ایراد سخنرانی پرداختند، عبارت بودند از: دکتر سید جعفر شهیدی از دانشگاه تهران: (برای بهبود تدریس فارسی در شبه قاره هند، چه باید کرد؟) دکتر غلامرضا ستوده از دانشگاه تهران: (روش تدریس متون فارسی به خارجیان) دکتر علی شیخ‌الاسلامی، استاد دانشگاه تهران: (ادب فارسی در هند) دکتر سرکارانی از دانشگاه تبریز: (آموزش زبان فارسی در هند) دکتر مهدی نوریان از دانشگاه اصفهان: (معرفی کتاب شعرالعجم شبلی نعمانی) دکتر فتح‌الله مجتبیایی: (مسائل زبان فارسی در هندوستان) دکتر محمد جواد

کنکور مزبور و اسنادان ادب ایرانی از تاریخ بیست و چهارم لغایت بیست و هشتم خردادماه ۱۳۶۵ - ه. ش برگزار نمود و پس از ایراد سخنرانیهای متنوع به وسیله اسنادان متعدد و تشکیل جلسات بحث و مناظره و بررسی به اتفاق اراء قطعهنامه ذیل را در یک مقدمه و چهار بند صادر کرد و به کار خود پایان داد.

مقدمه

۱ - طرح چگونگی آموزش و گسترش زبان فارسی در کشورهای هندوستان و پاکستان و بنگلادش و تداوم روابط نهصد ساله ادبی - علمی - فرهنگی و غیره.

۲ - ارائه وضعیت کنونی زبان، ادب و فرهنگ فارسی در کشورهای نامیزده و مشکلات با کمبودهای مربوط به آموزش زبان فارسی.

۳ - ارائه روشها و راهحلهایی برای آموزش زبان فارسی به دانشجویان و علاقمندان غیر فارسی زبان بویژه اردوزبانان.

۴ - طرح پیشنهادهایی برای بهبود وضع زبان فارسی در سه کشور و تسهیل آموزش آن به منظور توسعه ارتباط فکری و ایجاد علائق فرهنگی میان ملت‌های منطقه.

اول - در زمینه آموزش در ایران.

۱ - اعزام اسنادان آشنا به زبان و فرهنگ و ادب فارسی و ایرانی از سوی دولت جمهوری اسلامی ایران به کشورهای موردنظر.

۲ - مبادله استاد و دانشجو میان ایران و سه کشور هندوستان، پاکستان و بنگلادش.

۳ - تعیین بورس‌های تحصیلی کوتاه‌مدت و درازمدت برای تربیت اسنادان زبان و فرهنگ فارسی که از این سه کشور به ایران می‌آیند.

۴ - تشکیل اردوهای زبان‌آموزی برای دانشجویان علاقمند در کشورهای هند و پاکستان و بنگلادش.

۵ - بازگشایی بخش دانشجویان خارجی در دانشگاه تهران و افتتاح بخشهای جدید در

دانشگاههای دیگر.

۶ - ایجاد تسهیلات برای اسنادان و دانشجویان رشته زبان و ادبیات فارسی در بنگلادش، پاکستان و هندوستان برای زندگی با مردم ایران و زبان‌آموزی عملی.

۷ - انجام اقداماتی در جهت ساده‌تر کردن و یکدست کردن امر خواندن و نوشتن فارسی.

۸ - در زمینه دستور زبان فارسی.

الف - تنظیم یک دستور جامع و کامل زبان فارسی توسط هیأتی از دانشمندان و صاحب نظران ایرانی و غیر ایرانی.

ب - تهذیب و تحشبه کتاب‌های دستور زبان فارسی که در کشورهای هندوستان و پاکستان و بنگلادش نوشته شده.

ج - ترجمه کتاب‌های دستور زبان فارسی که به اردو نوشته شده است.

دوم - در زمینه آموزش در کشورهای هندوستان، پاکستان و بنگلادش.

۱ - تجهیز و گسترش خانه‌های فرهنگی از لحاظ وسایل جدید آموزشی و تأسیس کتابخانه‌ها و قرائتخانه‌ها و تهیه فیلم و نوار درسی و غیره.

۲ - درخواست اعزام مسؤولان با اطلاع و آشنا به زبان و فرهنگ و ادب فارسی و آشنا به زبان و شرایط و ویژگی‌های محل.

۳ - تألیف کتابهای درسی مناسب حاوی واژه‌های اساسی فارسی توسط یک هیأت متخصص و مجرب.

۴ - تشکیل اردوهای زبان‌آموزی توسط مراکز مزبور.

۵ - ارسال کتب فارسی برای اسنادان زبان و ادبیات فارسی در سه کشور.

۶ - ارسال کتب درسی برای دانشجویان زبان و ادبیات فارسی در سه کشور به صورت اهداتی یا به قیمت مناسب.

۷ - تعیین ندرک تحصیلی برای دانش‌آموزان و دانشجویانی که در هر سه کشور به آموزش زبان فارسی می‌پردازند به منظور تشویق آنها و دیگران برای توجه به زبان و ادبیات فارسی.

۸ - آموزش فارسی توسط رادیو - تلویزیون.

۹ - چاپ کتابهای آموزشی زبان و ادب فارسی در محل.

۱۰ - تلاش برای دایر کردن دوباره کرسی‌های زبان و ادبیات فارسی در دانشگاههایی که قبلاً دارای این رشته بوده است.

۱۱ - تأسیس دانشگاههای فارسی زبان در کشورهای مزبور.

سوم - تماس‌های زبانی

از آنجا که زبان‌های رایج در شبه قاره مخصوصاً اردو رابطه نزدیک با زبان فارسی دارد، برای تقویت هر دو زبان توصیه می‌شود که روابط موجود میان این زبان‌ها در زمینه‌های زیر گسترش یابد:

۱ - تماس میان مراجع لغت‌سازی و فرهنگستانها.

۲ - همفکری در وضع واژه‌های تازه به ویژه در زمینه‌های علمی.

۳ - آگاهی از تحولات زبانی در ایران پس از تحقق انقلاب اسلامی.

۴ - ایجاد سازمان یا مرجع علمی چهارجانبه از دانشمندان و صاحب نظران چهار کشور برای ایجاد هماهنگی میان تحولات زبانی و ارائه پیشنهاد برای طبع کتب به ترتیب اهمیت.

۵ - تشکیل سمینارهای مشابه در آینده در هریک از چهار کشور شرکت کننده.

چهارم - تماس‌های فرهنگی

از آنجا که کشورهای منطقه و مخصوصاً هندوستان دارای کتابخانه‌های متعددی مشتمل بر کتب نفیس خطی و آثار گرانبهای دیگری هستند که ذخایر عظیم مشترک فرهنگی ملل



پیام حجت الاسلام والمسلمین

سیدعلی خامنه‌ای، رئیس جمهور

در «سمینار بررسی مسائل و مشکلات زبان فارسی در کشورهای هندوستان، پاکستان و بنگلادش»

بسم الله الرحمن الرحیم

تشکیل این مجمع فرهنگی و حضور فضلاء و ادبای عزیز و ارجمند را که به همت مرکز نسر دانشگاهی و مساعدت وزارت‌های امور خارجه و ارشاد اسلامی صورت گرفته گرامی می‌دارم و از بانین و شرکت‌کنندگان آن صمیمانه تشکر می‌کنم.

بررسی مسایل و مشکلات زبان فارسی در کشورهای هند و پاکستان و بنگلادش که این سمینار آن را موضوع کار خود ساخته، یکی از بزرگترین وظایف جمهوری اسلامی ایران و پیشک یکی از مطلوب‌ترین و جذاب‌ترین موضوعات برای شما محققان بلندپایه و دانشمندی که زمان گرانبهایی از عمر خود را با مسایل این زبان شیرین زیسته‌اید به شمار می‌آید.

اگرچه رسیدگی به مشکلات زبان کارآمد و پربرکتی چون فارسی که قلمرو آن روزگاران را دراز، پهنه گسترده‌ای از جهان را در برمی‌داشته و از بنگاله تا خوارزم و از انطاکیه تا کاشغر را با گونه‌گون تمدنها و حکومتها به زیر پر می‌کشیده و ملتها و فرهنگها و مدنیتهای بیشمار را در طول تاریخ و پهنای جهان به هم پیوند می‌داده، کاری عظیم در عرصه فرهنگ و ادب است، لیکن با توجه به نقش بالقوه زبان فارسی در ایجاد رابطه میان ملت‌هایی که بر اثر غربت و انزوای این زبان، از هم جدا مانده و به چشم هم بیگانه آمده و برای آشنایی، به ناآشنایان نیازمند افتاده‌اند، تلاشی از این قبیل که شما اکنون بدان همت گماشته‌اید ارزشی مضاعف می‌یابد. سرگذشت زبان فارسی در

منطقه است. پیشنهاد می‌شود تا میان ایران و سه کشور بنگلادش، پاکستان و هندوستان قراردادهای فرهنگی برای تسهیل رفت و آمد اساتید و استفاده از کتابخانه‌ها و دسترسی به آثار و اسناد علمی و فرهنگی و تهیه میکروفیلم و نظایر آن متعقد گردد.

همچنین پیشنهاد می‌شود که اولاً یک نشریه ماهانه از سوی صاحب نظران مخصوص معلمان زبان و ادبیات فارسی دور از ایران تهیه شود و نیز سمینار جداگانه‌ای برای طرح و بررسی مسائل و مشکلات زبان فارسی در ایران و شیوه‌های زبان‌آموزی برای فارسی زبانان و غیر فارسی زبانان تشکیل گردد.

در پایان، شرکت‌کنندگان در سمینار، مراتب قدردانی خود را از معاضدات و مساعدات بزرگوارانه کلیه سخنرانان محترم و سازمانهای ذیل:

- ۱ - مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی وزارت فرهنگ و آموزش عالی.
- ۲ - دانشگاه علامه طباطبائی
- ۳ - کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان.
- ۴ - صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران.
- ۵ - روزنامه‌ها و ازیاب چراند.

اعلام داشتند و تحقق اهداف عالی جمهوری اسلامی ایران در تقویت مبانی اخلاقی و علمی و فرهنگی بشری را از دیدگاه الهی سائل نمودند.

شبه قاره و در طول یک قرن و نیم اخیر سرگذشتی عبرت‌انگیز و هنداردهنده است. در میان شما هیچکس نیست که این ماجرای غم‌انگیز و طراحان و بازیگران آن را نتواند و کمیاب، انگیزه‌های آن را نداند، ولی از رواج افکندن سکه‌ای چنان رایج و ناآشنا ساختن چهره‌ای چنان مأنوس و بریدن شاهراهی که در طول قرون، ملتی را تغذیه بسیار ادبی و هنری می‌کرده است دارای چندان پیامد فرهنگی و سیاسی و اجتماعی و اقتصادی است که یقیناً محاسبه آن، صفحه‌های نازده‌ای در باز شناخت این ماجرا می‌گشاید و اهمیت «سیاست فارسی ستیزی» را برای آنانکه زحمتها بدنامها و خرجها بر خویش هموار کردند تا آن را بتوانند به کرسی نشاند، بیش از پیش آشکار می‌سازد.

در صد ساله اخیر، ملتها با درک عظمت و عمق و گستردگی مسایل زندگی، بر آن شدند که راههای میان خود را کوتاه کرده، پراکندگیهای طبیعی را با پیوندهای انسانی پیوستند و همه از همه ممکنات یکدیگر بهره گیرند، شگفتا و دریفا که در چنین احوالی، رشته‌ای که قرن‌ها ملتهای بزرگی را به هم پیوند داده بود، می‌گسند و زبان و واژگانی که برترین دانش‌ها و زرف‌ترین حکمتها و روشترین معرفتها را که از قله بلند اسلام می‌جوشید چونان جویبار پربرکتی به همه جای شرق می‌رسانده و بسان خامه پولادینی در همه کتیبه‌های ماندگار تاریخ می‌نگاشته، قربانی بسته‌های استعمار و استکبار می‌گردد. ناهمزبانی و از آن پس، ناهمدلی میان آنانکه قرن‌ها هم‌زبان و همدل

زیسته بودند زخمی در پیکر ما ملت‌های منطقه
 میانی آسیا است که هر چند در وارد آوردن آن
 دست سیاستها از همه گنهارتر است اما نتایج
 آن در ضایعات سیاسی متحصر نمانده بلکه به
 خست‌ان بزرگ فرهنگی و انسانی انجامیده
 است.

اکنون ما با واجب فرهنگی بزرگی
 روبرویم که از آن نمی‌توان به غفلت و تسامح
 در گذشت و آن غبار ستردن از چهره زیبای
 زبان فارسی در همه پایگاههای تاریخی آن
 است و در این میان، کشورهای پاکستان و
 هندوستان و بنگلادش که روزگاری خست‌ان
 پرچمدار این زبان بوده‌اند از منزلی بلند
 برخوردارند میلیون‌ها نسخه دین و دانش و
 فرهنگ که در سراسر شبه قاره، به فارسی
 نگاشته شده و صدها کتابخانه کم نظیر و
 گنجینه‌وار فراهم آورده، بشوایه این منزلت
 ویژه به شمار می‌رود و تکلیف محققان و اسانید
 فارسی‌دان و فارسی‌گوی را سنگین می‌کند.

خوشبختانه چراغ فارسی، در زادگاه و
 پرورشگاه اصلی خود یعنی ایران به هیچ روی
 افسردگی و خموشی نیافته و روز بروز بر
 فروغ و گنجایش آن افزوده شده است و این
 دستاوردی سخت ارزشمند است که بسیار آن
 باید بردست و دل ادیبان و عالمان و گویندگان
 و نویسندگان تبار گردد.

اکنون بی‌شک شما است که در این راه
 از سرحد و اخلاص، قدمی استوار بر زمین
 راهی در خور بسمایید.

توفیق همه شما را از خداوند متعال مسئلت
 می‌کنم و مخصوصاً این مسجّل از جنّت را
 خوشامد و سلام می‌گویم.

سیدعلی خامنه‌ای
 رئیس جمهوری اسلامی ایران
 ۱۳۶۵/۳/۲۳

سخنرانی استاد دکتر سید جعفر شهیدی

در سمینار زبان فارسی

پارهای از مشکلات آموزش فارسی در شبه قاره

بسم الله الرحمن الرحيم
 مشکل آموزش زبان و ادب فارسی در
 کشورهای هندوستان، پاکستان و بنگلادش
 (شبه قاره) موضوعی است که باید استادان
 محترم دانشگاههای آن سرزمین‌ها با ما در میان
 بگذارند. و درباره آن بحث شود زیرا آنان
 هستند که مستقیم با دانشجو و کتاب‌های درسی
 سروکار دارند.

آنچه در این مجلس علمی به اطلاع
 همکاران محترم خود می‌رسانم - مهمانان
 عزیز از آن کشورها و استادان ادبیات فارسی
 در ایران - نمی‌استیاط از روی مدرک‌های
 تاریخی و قرینه‌های خارجی، و نمی
 تجربه‌هاست که در سه سفر به هند، از دیدار

کلاسهای درس و گفتگو با استادان محترم
 اندوختم.

همه استادان زبان و ادب فارسی و بلکه همه
 حاضران در این مجلس می‌دانند، زبان فارسی
 صدها سال زبان سیاسی، ادبی و علمی شبه
 قاره هند بود. در چنین وضع شرائط برای فرا
 گرفتن این زبان، بخوبی آماده است. زیرا
 خانواده‌هایی که می‌خواستند در دستگاههای
 دولتی شغلی یابند، یا در فرهنگ وسیع ایرانی و
 اسلامی تبحری داشته باشند، روی به یاد گرفتن
 فارسی می‌آوردند. زبان فارسی برای آنان در
 حکم زبان بومی بود. یا طالبانی چنین فراوان و
 پشتوانه‌ای چنان ارجمند، طبیعی است که
 وسیله تعلیم زبان فارسی هر چه بیشتر و بهتر
 آماده باشد، و مدرسه‌ها برای آموختن آن
 فراوان یافت شود. و البته ناگفته نباید گذاشت
 که فراگیرندگان فارسی در آن دوره، با زبان
 محاوره مردم ایران کمتر سروکار داشتند، آنچه
 برای یاد گرفتن آن می‌کوشیدند ادب فارسی
 بود. برای تعلیم فارسی به چنین طالبانی طبیعی
 است که کتاب و ماده‌های درسی از متن‌های
 ادبی پیش رفته گزیده شود، و محتوای آن
 مضمونهای عالی ادبی و عرفانی چون دیوان
 حافظ، مثنوی مولانا غزلیات معروف بدیوان
 سنس، و یادبوان مولانا بیدل، مولانا غالب و
 صائب تبریزی و مانند آنان باشد. و مقدمات
 این فراگیری را با خواندن داستانهایی چون
 کلیله و دمنه بهرامشاهی، داراب نامه و طوطی
 نامه بیاموزند. وضع زبان و ادب فارسی، در
 دوره حکمرانی پادشاهان تیموری چنین بود.

پس از تأسیس کمپانی هند شرقی در آن
 سرزمین، و توسعه سلطه انگلستان بر آن منطقه
 پهناور اندک اندک زبان انگلیسی در
 دستگاههای دولتی جای زبان فارسی را گرفت
 و زبان فارسی اهمیت سیاسی خود را از دست
 داد، اما نفوذ فرهنگی چنان ریشه دار و بارور
 در کشوری چنان گسترده، نه چنان بود که بتوان
 آنرا از بیخ و بن برانداخت. و هر چند از شمار
 فراگیرندگان آن اندک اندک کاسته شد، اما باز



هم در داخل خانواده‌های درس خوانده و محفلهایی که رنگی از معنویت و صفا داشت، شعرهای حافظ و سعدی و غزلهای مولانا جلال‌الدین از اهمیت خاصی برخوردار بود.

زبان فارسی دیگر زبان سیاسی نبود و وسیله‌ای برای به دست آوردن جاه و مقام به شمار نمی‌آمد، اما زبانی بود که اهل دل و مشتاقان معارف و فرهنگ اسلامی بدان عشق می‌ورزیدند. در چنین دوره بود که دانشمندان و ادیبان هند و علاقه‌مندان به فراگیری فارسی کتابهایی در لغت و دستور و تاریخ ادبیات تالیف کردند که برای ما ایرانیان هم از اهمیت خاصی برخوردار است.

با تقسیم شبه قاره به هند و پاکستان، زبان فارسی ضربت دیگری خورد بدین معنی که پیوند مطلقان و متصلان این زبان در شبه قاره از هم گسیخت. در چنین وضعی وظیفه ما بود که پا در میان گذاریم و حلقه این پیوند باشیم. در اینجا بدنیست قسمتی از گزارش خود را که پس از بازگشت از کنگره استادان در حیدرآباد به اطلاع مقامات جمهوری اسلامی ایران رساندم بیاورم.

اگر در آن هنگام یاد دو سه سالی پس از آن ما در دهلی نو، حیدرآباد، لکنهو، کلکته علیگر، کراچی، لاهور، واکا پایگاههایی برای نشر زبان و ادب فارسی تأسیس می‌کردیم، و شخصیت‌های عالم و باتجربه‌ای برای اداره آن پایگاهها می‌فرستادیم که بدون توجه به جو سیاسی، تنها به خدمت ادبی و فرهنگی بپردازند، و سالانه گروهی را برای تالیف و نشر دهند، و در کنار آن، طالبان فرا گرفتن زبان فارسی را با تطوری که در این زبان پیدا شده آشنا سازند؛ و نیز کتابها و مجله‌های ادبی به اندازه نیاز در اختیار علاقه‌مندان این زبان می‌گذاریم، آن پیوند استوار می‌شد، اما چنین نکردیم. من نمی‌خواهم گله‌ای را که یکی از استادان فارسی شبه قاره دهسال پیش در کنگره تحقیقات فارسی به میان گذاشت و از بعضی متصدیان خانه‌های فرهنگ گله کرد و

را ترک گفتند چه راهی پیش روی آنان گشاده است. از این گذشته اگر پای چنین دانشجوی به ایران رسید آیامی‌تواند در فرودگاه در همانخانه، در بازار به زبانی که یاد گرفته با مردم سخن بگوید؟

بگذارید صریح بگویم یاد گرفتن زبان و حتی ادبیات فارسی بدین صورت که امروز در بسیاری از دانشگاههای شبه قاره درس داده می‌شود، تنها فایده‌ای که دارد، گرفتن نمره خوب از استاد است و در انتظار نشتن که چه روزی نیاز به تعلیم فارسی افتد و آیا او بتواند چنان مقامی را به دست آورد یا نه؟ البته تنها در کشور خود و میان مردم خود.

در سالهای اخیر در بسیاری از ایالت‌های هند و پاکستان کرسیهای زبان فارسی تأسیس شده که درجه فوق لیسانس و دکتری در این زبان را به دانشجوی می‌دهند. این اقدام از یکسو شایسته تقدیر و موجب مسرت است، اما از سوی دیگر نگرانی هم به دنبال دارد. چرا چون بعضی استادان این کرسیها، زبان فارسی را در ایران فرا نگرفته‌اند، و در گفتگو بدان، چنانکه باید تسلط ندارند و اگر خود چنین نسلی دارند، دانشجویان آنان فارسی سخن گفتن را درست نمی‌دانند. بدین ترتیب بسا که دانشجوی از آغاز دوره تحصیل تا پایان، از فارسی همان را فرا گیرد که در متن کتاب او نوشته است زیرا چنانکه دیدم بعضی استادان محتوای متن درسی را به زبان هندی یا انگلیسی برای دانشجویان شرح می‌دهند. از طرز تلفظ و آهنگ سخن به میان نمی‌آورم چه آن مشکل در راه هر کسی که زبانی بیگانه را فرا می‌گیرد موجود است و جز از راه ماندن مدتی دراز در سرزمینی که مردم آن بدان زبان سخن می‌گویند و گفتگوی مداوم با آن مردم گشوده نمی‌شود.

استادانی که زبان و ادب فارسی را در ایران فرا گرفتند، چون به کشور خود بازگشتند برای تعلیم این زبان خدمتی شایان تقدیر کردند. اینان گذشته از گرفتن درجه بالایی ادبیات فارسی و آشنایی با دیگر گویهای زبان و

حق داشت - در میان بگذارم. البته باید بگویم گاهگاهی شخصیتی برجسته و دانشمند، مسئولیت ریزنی فرهنگی را در آن سامان به عهده می‌گرفت و از صمیم دل، و صرف همه نیرو در روشن نگاهداشتن این چراغ می‌کوشید، اما به قول معروف «با یک گل بهار نمی‌آید»، او به تنهایی چه کار می‌توانست بکند و تازه می‌دانیم که او هم از داخل ایران چنانکه باید تقویت نمی‌شد و وسیله‌ای را که می‌خواست در اختیارش نمی‌نهادند. بدین سان سال بسال از اهمیت زبان فارسی کاسته شد. پدرانی که با عشق و علاقه، زبان فارسی را فرا می‌گرفتند مردند، و سرانی روی کار آمدند که به زبان انگلیسی رو آوردند. چرا که بشنوائی اقتصادی داشت و با به تعبیر روشن‌تر وسیله در آوردن نان بود. بعضی دانشجویانی هم که در رشته ادبیات موظف به فرا گرفتن یکی از زبانهای غیر بومی خود - از زبانهای شرقی - بودند به زبان عربی رو آوردند، چرا که از کمک مالی بهره‌مندی گشتند نتیجه آنکه امروز شمار دانشجویانی که زبان فارسی را انتخاب می‌کنند اندک است.

در بعضی کلاسها عده آنان از پنج تا شش تن بالاتر نمی‌رود و تازه اینان هم بدرستی نمی‌دانند فارسی را برای چه یاد می‌گیرند و مهتر از آن اینکه چگونه باید آنرا یاد بگیرند. زبان علم است، زبان سیاست است، زبان گفتگو با دیگر فارسی زبانان است.

فرا گرفتن متن‌های کهن ادبی، آنهم با روش صدسال پیش به دانشجوی چه می‌دهد؟

فرض کنیم - و البته فرض محال محال نیست - که همه این دانشجویان از عهده درست خواندن و درست فهمیدن غزل‌های مولانا جلال‌الدین، سعدی و حافظ و کلیله و دمنه و مرزبان نامه برآمدند پس از آنکه دانشگاه



ایرزمست

تحقیق استادان در بحثهای گوناگون زبان و ادب چون در ایران درنگی چند ساله داشتند، لهجه آنان نیز دگرگون می‌شد و به زبان فارسی چون ایرانیان سخن می‌گفتند و اگر اندکی تنبیر در آن دیده می‌شد، همان تنبیر بر شیرینی سخن آنان می‌افزود که متأسفانه در چند سال اخیر این رشته پیوند هم برید.

اگر ما در مرکزهایی که زبان فارسی در آن تدریس می‌شود وسیله‌هایی چون ویس و آزمایشگاه زبان داشتیم و استادان و معلمان فارسی می‌توانستند، از راه تصویر و صدا با روش آموختن فارسی در دانشگاههای ایران آشنا شوند بسیاری از مشکلات بر طرف می‌شد ولی ما تنها یک دستگاه آزمایشگاه در دانشگاه جواهر لعل نهرو داریم که پیش از انقلاب به آن دانشگاه تحویل شد. بیشتر مرکزهای آموزش زبان فارسی - اگر نگوییم همه آنها - از کتابهای درسی پنجاه سال پیش بهره‌می‌گیرند و کتابهای درسی سالهای اخیر را هرگز ندیده‌اند. از بحثهایی که در مجله‌های علمی و ادبی ایران درباره دستور، تاریخ ادبیات، سبک‌شناسی، تاریخ تحول زبان طرح می‌شود اطلاع ندارند چون این تشریحات به آنان نمی‌رسد.

اینها جزئی از مشکلات تدریس زبان فارسی در شبه قاره است و چنانکه در آغاز سخن گفتم دریاچه‌های شخصی است. پس از بازگشت از کنگره حیدرآباد من این مشکلات را از طریق عرض گزارش با مقامات جمهوری اسلامی ایران در میان گذاشتم، دیگر استادانی هم که در آن کنگره شرکت کرده بودند نظیر چنین گزارشهایی دادند و موجب خوشحالی است که بگویم شورای عالی گسترش زبان و ادب فارسی در خارج کشور اجرای آن پیشنهاد را پذیرفته است و از شاه‌الله اندک اندک به مرحله عمل درمی‌آید. و ما امروز شاهد برآورده شدن قسمتی از آرزوی خود هستیم.

ای نور رخ تو عالم‌آرا	حق است ز رویت آشکارا
ای سید و سرور دو عالم	در هر دو جهان پناه آدم
ای بر تو خدا درود خواند	گلگهای سلام می‌فشانند
ای بارگفت جهان پناهی	جز راه تو نیست هیچ راهی
گر عشق تو راهبر نباشد	کس را به حرم گذر نباشد
ای پشت و پناه حق پرستان	وی باور و یار زیردستان
ای مونس مفلان محروم	وی حامی بندگان مظلوم
دین تو دوی مبتلایان	منشور حقوق بینوایان
دین تو محبت و مساوات	آیین مودت و مؤاخات
دین تو نجات آدمیت	تأمین حیات آدمیت
از دین تو شد بلند هر پست	اسلام سراسر انقلاب است
گر جمله جهان فنا پذیرد	بنیاد حرم خلل نگیرد
ای منظره نجلی حق	وی آینه جمال مطلق
تو آدمی وز آدم اقدم	در عالمی و برون ز عالم
نور تو نخست آفریدند	پس جان به تن جهان دیدند
سرسلسله پیمیرانی	تو سرور جمله سرورانی
چرخ است زمین بارگاہ	خورشید به سایه پناہت
در پیش تو سنگها به نحمید ^۱	در هجر تو چوب خشک نالید ^۲
هم بره بخته با تو گویاست	کز من مخوری که زهر آلاست ^۳
از کینه چه کینه خواست آرد ^۴	حق حفظ ترا به عهده دارد ^۵
از سنگِ عدو ترا چه اندوه ^۶	لرزید به زیر پای تو کوه ^۷
در بدر و حنین استادی	پاسخ به سؤال کفر دادی
تو میر و ترا سپاه هر چیز	سر باز تواند قدسیان نیز ^۸
حق فعل ترا از آن خود خواند ^۹	گفتار ترا بیان خود خواند ^{۱۰}
با عدل تو ظلم از جهان رفت	حق آمد و باطل از میان رفت ^{۱۱}
ای پیروی تو اصل قرآن ^{۱۲}	کفر است به جز تو دین و ایمان
دین جز تو همه فاسد باشد	گمراهی جاودانه باشد
ای ابرو گهر فشان رحمت	وی قلزم بی‌کران رحمت
تو رحمتی از برای انسان	ای رهبر و رهنمای انسان
دشمن به تو جور و بس جفا کرد	بی‌حد و حساب ظلمها کرد
از کرده دشمنان گذشتی	با رحمت بی‌کران گذشتی



اعدا چو مسخر تو گنستند
 صد ملک دل آن زمان گرفتی
 مانند تو دلبری که داند؟
 دلهای همه به دست افتاد
 ذات تو بلندتر ز دنیاست
 چشمت که ورای عرش بیند
 پشی نو عراق و ری چه باشد؟
 گر مکه و شام را گرفتی
 هم لات و منان را شکستی
 تو رحمتی و نشان رحمت
 نهذیب و تمدنی زمانه
 زن زنده بگور کرده می‌شد
 محروم ز حق زندگی بود
 زنجیر ز پای او گشادی
 آن گونه مطهرش شمردی
 تطبیح تو، احترام انسان
 پیغمبر حق خصال هستی
 حق سایه به تو نمی‌بستند
 ای فقر و جهاد خرقه‌هایت^{۱۷}
 فقر تو بود هنوز رجا
 یک آن تو وسعت زمان است
 از بیت حرم به بیت اقدس^{۱۸}
 از جمله مقامها گذشتی
 در پای گذاشتی تو کوبین
 جای تو بود مقام محمود^{۱۹}
 «ما زاغ» به وصف دیده نست^{۲۰}
 بس نام نکو تراست شاها
 باسین و مصدق و مکرم
 جواد و کریم و حق و محمود
 اسمای ترا شمار نبود
 یزدان چو ترا نمونه گوید^{۲۱}
 ای شأن تو «لانی» بعدی^{۲۲}
 در مدح تو معو صد نظامی
 از حسن تو من سخن چه رانم
 تو نقشی نخست کیریایی
 حق ذکر ترا بلند فرمود^{۲۳}

کردی همه را معاف و خرسند
 با نیم نظر جهان گرفتی
 سرداری و سروری که داند؟
 این فتح سین خدا ترا داد^{۲۴}
 دنیا به در تو جبهه فرساست
 کی منظر فرش برگزیند؟
 تخت جم و تاج کی چه باشد؟
 از بهر نجات ما گرفتی
 هم بند ستمگری گسستی
 از بهر جهان جهان رحمت^{۲۵}
 معنوی تو جمله جاودانه
 از جامعه دور کرده می‌شد
 محکوم به بند بندگی بود
 وز بند غمش نجات دادی
 نامش به نماز و عطر بردی^{۱۵}
 نفهیح تو، با خلاق احسان
 تو آدم بی‌مثال هستی
 مانند تو نقش کی ببندد؟^{۱۶}
 سرهای شهان به زیر پایت
 کو قبض و کو شکوه کسری؟
 یک گام تو ساحت مکان است
 رفتی به دمی به چرخ اطلس
 وز سدره منتهی گذشتی
 جای تو ورای قاب قوسین^{۱۷}
 آن جای که شاهد است مشهود
 شاهد صفت حمیده نست
 مُزَمِّل و مصطفی و طه
 منصور و مبشر و محرم
 مصباح و سراج و هاد و مشهود
 ای احمد و حامد و محمد
 وصف تو بشر چگونه گوید؟
 مداح تو صد هزار سعدی
 صد مولوی و هزار جامی
 لال است به وصف تو زبانم
 تو خانم جمله انبیایی^{۱۸}
 اخلاق ترا بستند فرمود^{۱۹}

صد جا به کتاب نام تو بر
 ای ذکر جمیلی تو عباده
 والتجم بود ستاره
 تنها نه زمین شدت مس
 تا از تو اشاره گشت ناگا
 ای جسم تو پاک‌تر ز جان
 هرچند میان خاک هست
 نو آیت رحمت خدای
 هم حسن کمال یافت از
 هم عقل رسید در پناه
 چون شرح تو نقد خود نشان د
 قرآن تو شد چو نغمه گوش
 منسوخ به پیش حرفت انجیل
 تا حشر تویی یگانه مرسل
 ای اول و آخر نبوت
 تو حاضر و غیب را علیم
 اسرار حقیقت از تو ملفوف
 حرف تو به حق دلیل قاطع
 تا چهره روشن نمود
 ما بتگر و بت‌پرست بود
 باطل منشی پلید بند
 ما را خبری نبود از ح
 از تست حق آشنائی
 گر نام خداست بر زبان
 گر مسجد و میر است بر پا
 گر صدق و صفا و راست‌گویی
 از لطف تو و عنایت نست
 ای زندگیت چراغ نابان
 اتوار ترا نهایی نیست
 ای درو پتیم بحر تخلیه
 خورشید و فلک مسخر
 افلاک مکمل از کمال
 هستی ز تو خواستار یاری است
 در شأن تو گفت ایزد پاک
 ای خاک در تو افسر
 زمین مایه‌ام افتخار پان

سپوگند به جان پاک تو خورد^{۱۷}
 وی یاد جمال تو سعادت
 شوق القمر است اشاره نو^{۱۸}
 فرمان بر تست آسمان هم
 خورشید به خاور آمد از راه^{۱۹}
 وی جان تو برز از گمانها
 لیکن تو ز خاک پاک هستی
 فیضان جمال کبریائی
 هم عنق جلال یافت از تو
 هم وحی به صدر بارگاہت
 هر مذهب از اعتبار افتاد
 تورات و زبور شد فراموش
 طفلی است به مکتب تو جبریل
 دین تو مکمل است و اکمل^{۲۰}
 وی باطن و ظاهر نبوت
 داننده حادث و قدسی
 پیشانی کتب لوح محفوظ
 قول تو به دهر نور باطن
 ظلمت ز رخ جهان بودی
 از یاد کفر است بودیم
 یزدان شناسی اهرمن یار
 بودیم همه به جهل مطلق
 ما از تو شناخیم حق را
 گر ذکر حق است در بیانها
 گر نقش حقیقت است بر جای
 گر عشق و وفا و صلح جوئیست
 در رحمت بی نهایت تست
 در آنگاه که در غایت آستان
 مانند تو هیچ کس نیست
 منظور خدا تویی که خلق
 روح القدس است تو جاگر تو
 آفاق منور از نور جمالت
 در نای وجود از تو جاری است
 لولاک لما خلقت الافلاک^{۲۱}
 خوب آفسری از بی سو من
 گر ناقص اعتبار باشد

من سر به فلک چرا نشایم
 ای رحمت کبریا ترحم
 ما سوخته جان دردمندیم
 بر ما شده ننگ عرصه زینست
 تا دامن تو ز دست دادیم
 گم کرده رهیم از جهالت
 دور از تو حیات نیست ما را
 ماییم چو نخل خشک صحرا
 ای چاره دردها نگاهت
 بنما به حریح خویش راهی
 ای مظهر حق درود بر تو
 پیغمبر حق درود بر تو

سید محمد اکرم «اکرام» دانشگاه پنجاب لاهور، رمضان المبارک ۱۴۰۳ هـ

- زیرنویسها:
- ۱ - ان الله رملانکه یصلون علی النبی (قرآن ۲۳: ۵۶)
 - ۲ - ان اول ما خلق الله نوری (حدیث)
 - ۳ - تلمیح به حدیث
 - ۴ - تلمیح به حدیث
 - ۵ - تلمیح به حدیث
 - ۶ - والله یفصنک من الناس (قرآن ۵: ۶۷)
 - ۷ - تلمیح به حدیث
 - ۸ - اذ جاءکم جنود فارسنا علیهم رباعاً وجنوداً لم نروها (قرآن ۲۳: ۹)
 - ۹ - وما ریت اذ رمیت ولكن الله رمی (قرآن ۸: ۱۷)
 - ۱۰ - وما یطق عن الهوی - ان هو الا وحی یوحی (قرآن ۵۳: ۳)
 - ۱۱ - جاء الحق وزهق الباطل (قرآن ۱۷: ۸۱)
 - ۱۲ - من یطع الرسول فقد اطاع الله (قرآن ۴: ۸۰)
 - ۱۳ - انا فتحنا لک فتحاً مبیناً (قرآن ۲۸: ۱)
 - ۱۴ - وما ارسلناک الا رحمة للعالمین (قرآن ۲۱: ۱۰۷)
 - ۱۵ - حبیب الی من دنیاکم ثلاث الطیب والنساء وقره عینی فی الصلوة (حدیث)
 - ۱۶ - مفهوم این شعر از میرزا اسدالله خان غالب اخذ شده است
 - ۱۷ - لی خرفان الفکر والجهاد (حدیث)
 - ۱۸ - سبحان الذی امری بعبده لیلأ من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی (قرآن ۱۷: ۱)
 - ۱۹ - فكان قاب قوسین او ادنی (قرآن ۵۳: ۹)
 - ۲۰ - عسی ان یتفک ربک مقاماً محموداً (قرآن ۱۷: ۷۹)
 - ۲۱ - ما زاغ البصر و ما طغی (قرآن ۵۳: ۱۷)
 - ۲۲ - لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة (قرآن ۳۳: ۲۱)
 - ۲۳ - (حدیث)
 - ۲۴ - و ما کان محمد ایا احد من رجالکم ولكن رسول الله وخاتم النبیین (قرآن ۳۳: ۴۰)
 - ۲۵ - ورفعنا لک ذکرک (قرآن ۹۴: ۲)
 - ۲۶ - وانک لعلى خلق عظیم (قرآن ۶۸: ۲)
 - ۲۷ - لعمرک (قرآن ۱۵: ۷۲)
 - ۲۸ - اقربت الساعة وانتق القمر (قرآن ۵۴: ۱)
 - ۲۹ - معجزة حضرت پیغمبر علیه السلام که ذکرش در حدیث آمده است
 - ۳۰ - دوام رسالت محمدی مرعود است طبق آیه شریفه: انا نحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون (قرآن ۱۵: ۹)
 - ۳۱ - الیوم اکملت لکم دینکم (قرآن ۵: ۳)
 - ۳۲ - سراجاً منیراً (قرآن ۳۳: ۲۶)
 - ۳۳ - حدیث

داستان سرایی عطار

دکتر فاطمه صنعتی‌نیا



داستان‌سرایی از زمان شروع شعر فارسی مورد توجه قرار گرفته و شاعران از همان زمان به نظم داستانهایی پرداخته‌اند که روایات مکتوب داشته یا در افواه شایع بوده است. رودکی در اوایل قرن چهارم کلیله و دمنه، سندیادنامه و چند داستان دیگر را به شعر درآورده است. ابوالمؤید بلخی در همین دوران به نظم داستان بوسف و زلیخا پرداخته و عنصری در قرن پنجم داستانهای «واسق و عذرا»، «شادبهر و عین الحیات» و «سرخ‌بیت و خنگ‌بیت» را سروده است. البته از این منظومه‌های عشقی و داستانی و پندآمیز جز ابیاتی برآکنده در دست نیست، اما از قدیم‌ترین منظومه‌های داستانی که بر جای مانده می‌توان از گشتاسب‌نامه^۱ شایسته‌نام^۲، شاهنامه^۳ فردوسی، گرشاسب‌نامه^۴ اسدی طوسی و ویس و رامین^۵ فخرالدین اسعد گرگانی نام برد. این داستانها اغلب حماسی یا غنایی بودند، با پیدایش و رواج تصوف داستان‌پردازی بُعد دیگری نیز پیدا کرد و نویسندگان و شاعران صوفی قالب قصه را برای بیان دقائق عرفانی و تعالیم اخلاقی مناسب یافتند. قدیم‌ترین نمونه شعر تعلیمی صوفیانه قطعات و رباعیات و ابیاتی است که از شیخ ابوسعید ابوالخیر و

خواجه عبدالله انصاری نقل شده است. سنایی نخستین شاعری است که در اوایل قرن ششم با سرودن مثنویهای تعلیمی و عرفانی افکار صوفیانه و مباحث اجتماعی را وارد شعر فارسی کرد و از آن زمان شعر فارسی بر اثر آمیختگی با اندیشه‌های عارفانه رونقی دیگر یافت. حدیقه سنایی اولین منظومه عرفانی است که در آن مراحل سیر و سلوک و مقامات تصوف در خلال قصه‌ها و نشیلات بیان شده و حکایاتی از احوال و مقامات شایخ صوفیه در آن آمده و شیوه سنایی در سرودن داستانهای عرفانی به وسيله عطار و مولوی ادامه یافته است.

عطار مثنویهای خود را تحت تاثیر مثنویهای سنایی سروده است. در منظومه منطلق الطیر او که عبارت از سیر روح در مراتب مختلف و رسیدن آن به حد کمال است تاثیر مثنوی سیر العباد الی المعاد سنایی آشکار است. اما شعر این دو از هر جهت یکسان نیست. شعر سنایی به جهت اشتغال بر معانی بساریک و استدلالهای عقلی و اصطلاحات علمی تا حد زیادی دشوار گردیده و بسیاری از ابیات آن محتاج شرح و تفسیر شده است اما کلام عطار بر خلاف شعر سنایی اشارات و تسلیمات

پیچیده ندارد و نیازمند توضیح و تفسیر نیست گرچه گاه برای بازگو کردن معانی عرفانی که بیانش دشوار است و درخور فهم همگان نیست از رمز و سمبل استفاده کرده است اما رمز هم در کلام عطار دشواری و پیچیدگی سخنان سنایی را ندارد. در آثار سنایی بیان عقاید صوفیانه در حدی است که با ظواهر شریعت سازگاری دارد اما عطار گاه سخنانی بی‌پروا از زبان مجذوبان و دیوانگان نقل می‌کند که در این چهارچوب نمی‌گنجد.

شعر عطار گرچه چون شعر سنایی آکنده از حکمت و تعلیم است شور و عمق آن نیز قابل توجه است و تعلیم و موعظه در آثار او یکنواخت و ملال‌آور نیست. یکی از خصایص عمده شعر عطار آن است که از آوردن داستانها و الفاظ مستهجن خودداری کرده است. عطار هرگز به ستایش و مدح شاهان و امیران نپرداخته و آرایش مدح و هجو را از چهره شعر خویش زدوده است.

سبک بیان عطار ساده و طبیعی است و از الفاظ نامأنوس کمتر نشانی در آن دیده می‌شود. وی اغلب از عبارت‌پردازی و تصویرگری دوری می‌جوید. البته در شعرا و گاهی صنایع از قبیل تشبیه، تناسب، تمثیل، و

بویژه التزام به کار رفته است. اما این صنعتگری هم به گونه‌ای نیست که از روانی و سادگی شعر او بکاهد.

هنر عمده عطار این است که شعر را از دنیای بسته در بارها و حجره‌های پرقیل و قال مدارس بیرون آورد و به میان توده مردم برد و با شور و حال اهل خانقاه درآمیخت و این سرآغاز تحولی بزرگ در ادب فارسی بود. چون سرگذشت مردم عادی، موضوع شعر واقع شد و مخاطب شاعر نیز همین مردم بودند. زبان قصه‌ها هم نرم و ساده شد و به زبان مردم نزدیک‌تر گردید. نفوذ افکار صوفیانه در شعر فارسی و راه یافتن شعر به خانقاهها وسیله‌ای شد تا شاعران در لباس قصه و تمثیل به تهذیب اخلاق و افکار مردم پرداختند و در خلال حکایاتی شیرین و پندآمیز حالات روحانی و رموز عشق عرفانی را بیان کنند. این حکایات در قالب مثنوی سروده می‌شد و عطار نیز مهم‌ترین آثار خود را در همین قالب سروده است. همه مثنویهای عطار بجز اسرارنامه به شیوه مستداول داستان‌سرایی فارسی یعنی درج قصه‌های کوتاه ضمنی در یک داستان جامع و مستقل تنظیم شده است و این همان روشی است که در داستانهای کهن شرق زمین نظیر کلیله و دمنه، هزار و یک شب، سندبادنامه، مرزبان‌نامه، و مختارنامه از آن استفاده شده است و ظاهراً عطار نخستین شاعری است که این اسلوب را در سرودن منظومه‌های عرفانی به کار برده است.

موضوعهایی که در قصه عطار مطرح است همه تعلیمی و حکمی و عرفانی است و انسان را به ترک آلاشهای جسمانی و توجه به احوال نفسانی فرا می‌خواند و با آنکه از گذشت عمر و بی‌ثباتی دنیا صحبت می‌کند و درای کاروان مرگ راه‌مواره در گوش انسان به صدا درمی‌آورد یکسره تسلیم یأس و بدبینی نمی‌شود و با تصویر دورنمای اتصال به حق و نوید رسیدن به سرچشمه زلال معرفت

القاکننده خوشبینی است. پیش عرفانی عطار و اینکه در همه چیز خدا را می‌بیند به او وسعت نظر می‌بخشد. وسعت مشرب او در برخورد با پیروان ادیان و مذاهب دیگر آشکار است. داستان حسن بصری و شمعون (الهی‌نامه، ص ۱۴۶ - ۱۴۹) و حکایت ابراهیم خلیل و مهمان کافر او (مصیبت‌نامه، ص ۳۰۷) که با طنزی لطیف بیان شده، گواه این مدعا و نمونه‌ای از این وسعت نظر اوست.

مأخذ قصه‌های عطار

مأخذ قصه‌های عطار متنوع و متعدد است. وی به سبب توجه به علوم دینی، بویژه تفسیر قرآن و احادیث و روایات مذهبی و قصص قرآن بیشتر از این منابع بهره گرفته و مأخذ بسیاری از داستانهای او را می‌توان در کتابهایی نظیر قصص الانبیاء نیشابوری و قصص الانبیاء جویری و کشف الاسرار میدنی و قصص قرآن یافت. عطار در بسیاری از موارد مضمون آیدای از قرآن کریم را مبتنی حکایتی قرار داده^۱ و گاه بر اساس حدیث داستانی پرداخته است.^۲

بعد از قرآن و حدیث به سخنان و کلمات مشایخ صوفیه توجهی خاص میدول داشته و خود در مقدمه تذکرة اولیاء گفته است که: «چون از قرآن و اخبار گذشتی هیچ سخنی بسالای سخن مشایخ طریقت نیست، که سخن ایشان نتیجه کار و حال است، نه ثمره حفظ و قال و از عیان است نه از بیان و از جوشیدن است نه از کوشیدن و گفته دولشاه در تذکرة الشعراء که: «عطار چهارصد جلد کتاب اهل طریقت را مطالعه نموده و جمع کرده و در آخر حال به مرتبه عالم فنا رسیده است»^۳ هر چند از مبالغه خالی نیست اما نشان دهنده توجه و علاقه عطار به اولیاء و مشایخ است.

اغلب حکایتهایی که در منظومه‌های عطار به عرفا و مشایخ نسبت داده شده با از قول آنها نقل گردیده در تذکرة اولیاء نیز آمده است. این

حکایتها شرح احوال و اقوال عرفایی است که مظهر حق‌گویی و ستم‌ستیزی و بطور عظمت و بی‌نیازی بوده‌اند. مأخذ این قصه‌ها کتابهایی است که در شرح احوال و اقوال و کرامات عرفا و مشایخ نوشته شده است. نظیر طبقات الصوفیه ابوعبدالرحمن سلمی (متوفی: ۴۱۲ ه. ق.) و حلیه اولیاء ابونعیم احمد بن عبدالله اصفهانی (متوفی: ۴۲۰ ه. ق.) و شرح تعرف ابوابراهم اسماعیل بن محمد بن عبدالله مستملی بخاری (متوفی: ۴۳۴ ه. ق.) و رساله تفسیریه تألیف امام ابوالفاسم قشیری^۴ (متوفی: ۴۶۵ ه. ق.) و کشف المحجوب تألیف علی بن عثمان جلابی هجویری (متوفی: ۴۶۵ ه. ق.) و اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابوسعید، تألیف محمد بن منور.

مأخذ عرفانی دیگری که مورد استفاده عطار قرار گرفته عبارت است از: احیاء علوم الدین و کیمیای سعادت و نصیحة الملوک امام محمد غزالی (متوفی: ۵۰۵ ه. ق.)، رساله لواطح و تمهیدات عین القضاة همدانی (متوفی: ۵۲۵ ه. ق.)، برخی از مصنفات شیخ تهاب الدین سهروردی (متوفی: ۵۸۷ ه. ق.) رساله سوانح امام احمد غزالی (متوفی: ۵۲۰ ه. ق.) و حدیقه الحقیقه سنایی (متوفی بین سالهای ۵۲۵ - ۵۲۵ ه. ق.) که از جهت اسلوب داستان‌پردازی و شیوه نظم سرمشق عطار بوده است. علاوه بر اینها در مثنویهای عطار حکایتهایی هم وجود دارد که نظیر آنها را در سندبادنامه، کلیله و دمنه، قابوس‌نامه، سیاست‌نامه، و مرزبان‌نامه می‌توان دید و البته قدمت برخی از این قصه‌ها به زمانهای بسیار دورتری می‌رسد و ریشه پاره‌ای از آنها را باید در یونان باستان و هند باستان و کتابهای مقدس تورات (عهد عتیق) و انجیل (عهد جدید) جستجو کرد. بی‌شک یافتن مأخذ اولیه این گونه حکایتها کاری بسیار دشوار و مستلزم دانستن زبانهای گوناگون است، چرا که این حکایتها در جهان

سیر کرده و در هر مکانی به مقتضای فرهنگ و معتقدات آن جامعه چیزی بر آن افزوده شده یا دگرگونی‌هایی در آن پدید آمده است. بدین جهت یافتن ریشه نخستین بسیاری از این قصه‌ها نامسکن می‌نماید.

گرچه در منظومه‌های عطار اصل حکایت از قصه‌های دیگر اخذ شده اما طرحد قصه و تغییراتی که گاه عطار در اجزای داستان ایجاد کرده حاکی از پیشش شاعرانه و قدرت داستان بردازی اوست. عطار در پروراندن این قصه‌ها شیوه واحدی در پیش نگرفته و همه را به یک صورت بازگو نکرده است. در بین آنها حکایت‌هایی است که بی‌هیچ تغییری به صورت حکایت مأخذ، حتی با الفاظ و عباراتی بکسان بیان شده است. نظیر حکایت زنجبور و مور (الهی‌نامه، ص ۱۶۹) و حکایت ابوسعید ابروالخیر و مریدان (مصیبت‌نامه، ص ۱۸۲)، افلاطون و جاهل (مصیبت‌نامه، ص ۳۶۹).

در بعضی حکایت‌ها نام راوی با قهرمان داستان را تغییر داده نظیر حکایت جولا‌های که به وزارت رسید (اسرار التوحید، ص ۲۰۹) که عطار آن را به ایاز نسبت داده است (مصیبت‌نامه ص ۱۳۹). گاه حکایتی را که در قصه مأخذ به عارفی مشهور منسوب است با از قول راوی معینی نقل شده از زبان پیری یا مریدی نامعین بازگو کرده و یا به شیخی نامعلوم نسبت داده است. نظیر حکایت ابوسعید ابروالخیر و پیر (مصیبت‌نامه، ص ۱۶۵) که در اسرار التوحید از پیر با عنوان امام بومحمد جویی یاد شده است.

در پاره‌ای موارد عطار در یکی از اجزای داستان تصرفی کرده است مانند «حکایت عبسی و ابلیس» (مصیبت‌نامه، ص ۱۷۹) و حکایت عاشقی که برای بدین معشوق به سیاحت از رودی پر آب می‌گذشت (منطق الطیر، ص ۱۶۹). البته این تغییرات نه داستان انسجام و عینیت بیشتری بخشیده و آن را با هدف شاعر سازگارتر کرده است. تفاوت عمده‌ای که

قصه‌های عطار با داستان‌های مأخذ دارد در بخش نتیجه آن است زیرا هدف عطار بیان مطالب و معانی دقیق عرفانی و تقریر و تبیین آنها در خلال سرگذشت‌ها و داستانها است. عطار معمولاً این قصه‌ها را به صورتی خلاصه در چند بیت بیان می‌کند و در قسمت نتیجه به تفصیل به شرح مبانی تصوف و مراحل سلوک می‌پردازد و همچون راهبری راه‌شناس انسان را از عقبه‌های این راه پر مخاطره آگاه می‌کند و به سرچشمه زلال معرفت رهنمون می‌شود. عطار برخلاف مولوی در خلال داستان به ذکر مطالب عرفانی و تعلیمی نمی‌پردازد بلکه با توجه به هدفی که از طرح حکایت دارد رموز و دقایق تصوف را در نتیجه داستان ذکر می‌کند و این روش را در همه منظومه‌های خود معمول می‌دارد. در این مورد هم عطار شیوه نظم داستان‌های حدیقه الحقیقه را برگزیده و از سنایی پیروی کرده است. اما در داستان‌سرایی عطار چیره دست‌تر از سنایی است.

همان‌گونه که قصه‌های عطار از جهت طرح و موضوع متفاوت است، از حیث تفصیل و اختصار نیز بکسان نیست. در منظومه‌های عطار داستان‌هایی مفصل آمده است نظیر حکایت زن پارسا (الهی‌نامه ص ۲۷ - ۳۹) حکایت رابعه دختر کمب (الهی‌نامه، ص ۲۵۹ - ۲۷۵)، حکایت سر ناپک هندی (الهی‌نامه، ص ۵۸ - ۶۲) و حکایت شیخ صنعان (منطق الطیر، ص ۶۷ - ۸۸) که نشان دهنده قدرت او در آفرینش هنری و ابداع داستان است و حتی با اصول و دقایقی که در داستان نویسی امروز مطرح شده قابل سنجش و تطبیق است. در این داستان‌ها نظم منطقی حوادث، بیان علت و معلول و صحنه‌آرایی و قدرت توصیف نمودار هنر عطار در داستان‌پردازی است. برخی از حکایت‌ها هم تنها طرحی از یک قصه با روایتی از قول عارفی بزرگ است و این حکایات طرح‌گونه در نهایت زیبایی و ایجاز در چند بیت بیان شده است نظیر روایتی

که در منطق الطیر ص ۱۸۶ از قول رابعه نقل شده است:

بی‌خودی می‌گفت در پیش خدای
کای خدا آخر دری بر من گشای
رابعه آنجا مگر بنشسته بود
گفت ای غافل کی این در بسته بود
منطق الطیر، ص ۱۸۶

عطار در داستان‌سرایی به مقتضای حال و مقام توجه داشته و در جایی که مطلب محتاج شرح و تفسیر بوده سخنش به تفصیل گرایده است و در مواردی که نیاز به شرح و تفصیل نبوده در نهایت ایجاز و اختصار سخن گفته است.

زیر نویسها:

- ۱ - ۲۷۲ بیت از این مثنوی را دکتر مولوی محمد شفیع در جلد کتابی یافته و ۱۶۲ بیت دیگر را استاد سعید نفیسی از فرهنگها گردآوری کرده که جزو استنواوات دانشگاه پنجاب چاپ شده است.
- ۲ - اشعار گناسب‌نامه دخیفی طاهر آه‌مین هزار بیت بوده است که فردوسی در شاهنامه خود آورده است.
- ۳ - نظیر «حکایت حوا و خناس» (الهی‌نامه، ص ۱۰۲) و «حکایت خانه عنکبوت» (منطق الطیر، ص ۱۶۱) و حیوان حرمی (مصیبت‌نامه، ص ۱۲۷).
- ۴ - نظیر حکایت کنیز عبدالله سمود (الهی‌نامه، ص ۳۰۱) و حکایت هفتین منزله (مصیبت‌نامه، ص ۸۸ - ۹۰) و حکایت حاجات ابراهیم ادم (الهی‌نامه، ص ۲۹۷).
- ۵ - تذکره اولیاء، ص ۵
- ۶ - تذکره الشعراء دولت‌شاهی سمرقندی، ص ۲۰۷
- ۷ - این کتاب به زبان عربی نوشته شده و ترجمه آزاد آن توسط خواجه عبدالله انصاری (سنونی، ۲۸۱ ه. ق.) صورت گرفته است.
- ۸ - این رساله به دست یکی از شاگردان او به نام ابرو علی حسن بن احمد عصفانی به فارسی ترجمه شده است.
- ۸ - رجوع شود به مقاله سیاحت سیدبای، نه شرقی نه غربی، انسانی نوشته استاد دکتر عبدالحسین زرین کوب ص ۲۸۹ - ۵۱۸ و نیز مقاله سدکاری، ایاز در کتاب روان‌های روشن تألیف استاد دکتر غلامحسین یوسفی.
- ۹ - اسرار التوحید، ص ۲۲۷



ایمان... و چون حدیث شراب و مستی بود در شعر، نه آن ظاهر فهم کنند. مثلاً چون شاعر گوید:

گرمی دوهزار رطل بسریعایی
نامی نخوری نباشدت شیدایی

آن فهم کنند که کار دین به حدیث و تعلم راست نیاید که به ذوق راست آید. اگر بسیاری حدیث محبت و عشق و زهد و توکل و دیگر معانی بگویند و درین کتاب تصنیف کنی، و کماغذ بسیار درین سیاه کنی، سودت نکند تا بدان صفت نگریدی...»

را بگشتم. گفت: پس عجب ازین احقمان دیگر می بینند که با دیگران چه می کنی و آنکه در نو رغبت می کنی و عبرت نمی گیرند!...»
و در میحث (سماع) چنین آورده: «... شعری که در وی صفت زلف و خال و جمال بود و حدیث وصال و غرقانی و آنچه عادت عشاق است، گفتن و شنیدن آن حرام نیست... اما صوفیان و کسانی که ایشان به دوستی حق تعالی مستغرق باشند و سماع بر آن کنند، این بیتها ایشان را زبان ندارد که ایشان از هر یکی معنی فهم کنند که در خور حال ایشان باشد. تا باشد که از زلف، ظلمت کفر غمهم کنند و از روی، نور

زیر نویسیها:

- ۱ - غزالی خود در ابتدای این میحث نوشته: «... بدان که کلیه معرفت خدای عزوجل معرفت نفس خویش است و برای این گفته اند: من عرف نفسه فقد عرف ربه و نیز برای اینست که گفت از بدیعتان و تعالی: سر بهیم آیتان... نشانها خود در عالم و در نفوس ایشان به ایشان نمایم تا حقیقت حق ایشانرا پیدا شود...» کیمیای سعادت، ص ۱
- ۲ - کیمیای سعادت، ص ۱۱
- ۳ - کیمیای سعادت، ص ۲۲
- ۱ - عارف ربانی ساج میرزا جواد ملکی تبریزی نیز در کتاب (الناجی) نظیر همین معانی را بیان فرموده است
- ۲ - کیمیای سعادت، ص ۲۳ - ۲۴
- ۳ - همان کتاب، ص ۲۰۶
- ۱ - کیمیای سعادت، ص ۳۰ - ۳۱
- ۲ - این عبارت یادآور جمله معروف خواجه انصاری است که گفته: (اگر بر هوا پری مگس باشی، اگر بر آب روی خسی باشی، دل به دست آر تا کس باشی)
- ۳ - کیمیای سعادت، ص ۶۴۱
- ۴ - همان کتاب، ص ۴
- ۱ - اصل این حدیث بدین قرار است: شبیه این آدم و شبیه قبه خصلتان: العبرص وطول الأمل، صاحب تبریزی مضمون این حدیث را در یکی از مفردات خود چنین آورده: «... کسی پیر چونند حرص جوان می گردد... خواب در وقت سحرگاه گران می گردد و در بیت دیگر گفته: ریشه نخل کهنسال از جوان افزونتر است... بیشتر دلستگی باشد به دنیا پیر را
- ۲ - کیمیای سعادت، ص ۵۴۱
- ۳ - همان کتاب ص ۲۴۲ - ۲۴۶
- ۱ - رجوع شود به مقاله نگارنده به عنوان: اندرین زبان و ادبیات فارسی در دانشگاهها، سومین کنگره ادب و هنر، مشهد، ۱۳۶۲
- ۲ - غزالی نامه، ص ۲۱۰ - ۲۱۱
- ۳ - سبک شناسی، ج ۲، ص ۱۶۲
- ۴ - همان کتاب، ص ۱۶۲ - ۱۶۳
- ۱ - کیمیای سعادت، ص ۶۷
- ۲ - همان کتاب، ص ۲۷۷ - ۲۷۸
- ۳ - با اینکه مصحح دانشمند کیمیای سعادت در حل مشکلات و شرح و معنی بعضی از لغات و امثال و اخبار و احادیث و آیاتی که در آن آمده براساسی رنج فراوان سرده اند لیکن کتاب مرور قافه فهرست لغات و اصطلاحات و اساسی کتب و امکنه و رجال... است.

- ۱ - سبک شناسی، محمدتقی بهار (ملک الشعراء)، ج ۲، ص ۱۶۲... و تاریخ ادبیات در ایران، دکتر صفار، ج ۹، ص ۹۲۳
 - ۲ - کیمیای سعادت غزالی، به تصحیح احمد آرام، ص ۱ - این عبارات که عالیترین مفاهیم عرفانی را در بردارد از بعضی آیات قرآن سجد شتفادت از جمله آیه ۳۶ سوره ۲۴: (خدا نور آسمانها و زمین است...) و آیه ۱۱۰ سوره ۲ (بس هر جا روی بگردانید خدا همانجا است...)
 - این معانی در سخن دیگر معرفت نیز به نظم و نثر آمده و شواهد فراوان دارد، بابا ظاهر حمدانی گفته:
- به صحرا بنگرم صحرا نه وینم
به دریا بنگرم دریا نه وینم
به هرجا بنگرم کوه و در و دشت
نشان از قامت رعنا نه وینم
- و عبرت نابینی چنین سروده:
- چون نور که از پیر جدا هست و جدا نیست
عالم همه آیات خدا هست و خدا نیست
هرجا نگری جلوه آن شاهد غیبی است
او را نتوان گفت کجا هست و کجا نیست...
- و حکیم سزوداری در اسرارالحکم با استناد به آیات و اخبار و استدلال به آراء فلسفی و عرفانی به همین حقیقت اشارت فرموده است. رجوع شود به: اسرارالحکم، ملاحضاتی سرداری، یا مقدمه استاد ابوالحسن شعرانی، ص ۱۹ و - دیگر صحایف.
- ۱ - در روایات آمده: قلب المؤمن عرش الرحمن - لایسمنی ارضی ولا سمانی ولكن یسمنی قلب عبدي المؤمن... و مولانا درباره دل چنین سروده:
- طواف کعبه دل کن اگر دلی داری
دلست کعبه معنی تو کیل چه پستداری
طواف کعبه صورت حقت از آن فرمود
که تا به واسطه آن دلی به دست آوی
هزار بار پیاده طواف کعبه کنی
قول حق نشود گس دل پیازاری
هزار بغره زر گس بری به حضرت حق
حقت بگوید دل آر گس ما آری
زعرش و گرمی و لوح و قلم فزون باشد
دل خراب که او را به هیچ شماردی...

نقد اخلاقی و ضرورت انجام آن (۳)

فصل دوم: اخلاق؟ اخلاق از نظر فلسفه و مذهب؟

دکتر حسین رزمجو

طنابهای کهن برای نجات آنها از هم گسیخته و طنابهای نوین هنوز پیدا نشده است. هنوز کسی نمی‌داند که در دنیای فردا این کلمات چه معانی پیدا خواهد کرد و برای فهم رفتار انسانی در عصر صنعتی و شهرنشینی چه تعریفی از آنها خواهد شد؟

ما میان دو عالم زندگی می‌کنیم که یکی از میان رفته است و دیگری تازه ظاهر می‌شود. ما مانند «سقراط» و «کنفوسیوس» دریافته‌ایم که اصول اخلاقی مبنی بر قید و ترس از میان مردم رخت بر بسته است و دنبال اصول اخلاقی طبیعی هستیم که بر پایه عقل باشد نه ترس و شایسته آن باشد که مردم روشنفکر تربیت یافته را غایب کند. کسانی که دارای اولاد هستند، امروز با هزاران مسئله اخلاقی و روانی مواجه می‌باشند که جوابهای قدیم ما برای آنها کافی نیست. ما ناگزیر هستیم که برخلاف میل خود فیلسوف باشیم و عادات و عقاید خود را از نو بررسی کنیم و برای زندگی و اندیشه خوبش اصولی طرح نماییم که با مقتضیات عصر ما سازگار باشد.

ستارگان آسمان در عصر ما حیثیت ماوراء طبیعی خود را از دست داده‌اند و اصول اخلاقی عصر ما نیز، همه چیز باید از نو بنا شود. حتی اگر مجبور شویم مانند دوران توحش تمدنی از نو بسازیم!! این اصول اخلاقی را در کجا جستجو کنیم که هم موافق تغییرات عصر ما باشد و هم مثل گذشته ما را به

خانه برگرداند، وطن خود را مرکز سراسر است اینگونه امراض اجتماعی قرار دادند. در نتیجه کشتار کورکورانه، قیمت حیات کاهش یافت و امراض روحی جنایی پیدا شد. میلیونها مردم عقیده به عنایت الهی را از دست دادند و اتکا به عقاید دینی از ضمایر رخت بر بست. پس از جنگ نسلی پیدا شد که آرزوها و رؤیاهای او از دست داده و به بی‌عفتی و بداخلاقی گستاخانه گراییده است. دولتها از مردم جدا شده‌اند و طبقات نزاع خود را از سر گرفته‌اند و صاحبان صنایع بدون اینکه منافع عمومی را ملاحظه کنند فقط سود خویشین را در نظر دارند. مردان از مسئولیت ازدواج تنانه تهی کرده و زنان تن به بردگی ناپودکننده‌ای داده‌اند. با طفیلی‌های فاسدی گشته‌اند. جوانان آزادیهای نازهای به دست آورده‌اند که از اختراعات حاصله از نتایج عشق‌بازیهای پیشین تقویت شده و در عرصه زندگی و هنر در معرض میلیونها محرک عشقی و جنسی قرار گرفته‌اند.

اینهاست علل گوناگون اصول اخلاقی ما. برای فهم نسلی که می‌خواهد با چنین جوش و خروش جای ما را بگیرد باید به انتقال مرکز زندگی از مزرعه و خانه به کارخانه و خیابان نیز توجه داشت... انقلاب صنعتی آنها را در چنگال خود گرفته و رفتار و کار و لباس و دینشان را عوض کرده است... اخلاق و ضد اخلاق هر دو دچار طسوفان شده است و

بخش سوم: اخلاق در عصر حاضر
در عصر حاضر به واسطه ترقی علوم تجربی و تکنولوژی و سلطه نظام زندگی ماشینی بر جوامع انسانی و رویداد جنگهای خانمانسوز اول و دوم جهانی و سایر درگیری‌های مسلحانه و خشونت‌باری که دائماً به دست جهانخواران استعمارگر شرق و غرب، در گوشه و کنار عالم به وجود می‌آید و واکنشی که اندیشمندان و روشنفکران مغرب زمین در برابر مذهب رایج در اروپا و آمریکا و در قبال آریاب کلیسا پس از رنسانس نشان می‌دهند چنانکه تداوم این عکس‌العمل هنوز در جوامع غرب محسوس می‌باشد. عوامل و شرایط مزبور، موجب پیدایی مکتهای فلسفی و سیاسی خاصی گردیده است که جوامع انسانی را در این کشورها از دین و اخلاق مذهبی و امور معنوی بیگانه ساخته و به مادپروری و قدرت‌طلبی و لذت‌جویی و فساد و بی‌بندوباری و بی‌نظمی کشانده است.

وضع جوامع امروز مغرب زمین و اکثر کشورهای غرب زده و مستعمره را از لحاظ تنزل ارزشهای معنوی و تغییر اصول اخلاقی در توصیفی که ویسل دورانت از اوضاع اجتماعی و طرز تفکر مردم اروپا و آمریکا پس از جنگهای اول و دوم به دست می‌دهد، می‌توان تشخیص داد: او می‌نویسد:

«جنگ مردان را به خشونت و فحشا معناد ساخت و هزاران نفر که پس از پایان جنگ به

مهربانی و فداکاری و حجب و شرافت و افتخار و محبت و جوانمردی سوق دهد؟ و یا صفات و سجایای دیگری دهد که مانند صفات مذکور مستحسن باشد؟ «خیر» چگونه باید از نو تعریف شود و بنای اخلاق جامعه بزرگ چگونه باید پی‌ریزی گردد؟^۱

این یأس فلسفی و اضطراب و نگرانی از سر نوشت مبهم آدمی و آینده وحشت بار او که منبث از جنگ‌زدگی همراه با انقلاب صنعتی و سرخوردگی جوامع غربی از دین و پایدنیهای اخلاقی است، به تدریج فکر «اومانیسم» یا اصالت انسان را که هدف اساسی آن نجات و کمال بشریت در جهت رفاه مادی و قدرتمندی علمی است، در اذهان عده‌ای از اندیشمندان باختر جان می‌دهد و نتیجتاً جریان‌های فکری و اعتقادی تازه‌ای را که زیربنای همه آنها «اصالت انسان» و طبیعت آدمی و وجدان اوست، به وجود می‌آورد که معروفترین آنها را باید «لیبرالیسم غربی»، «مارکسیسم کمونیسم» و «اگزیستانسیالیسم» دانست.

لیبرالیسم غربی، جریان فکری و آرمان خواهی مکتبی است که: «خود را وارث اصلی فلسفه و فرهنگ اومانیستی تاریخ می‌شمارد و آن را جریان فرهنگی می‌داند که از یونان قدیم آغاز شده است و در اروپای کنونی به کمال نسبی خود رسیده. اومانیسم غربی بر اساس همان مینولوژیک خاص یونان باستان استوار است که میان آسمان و زمین - جهان خدایان و جهان انسانها - رقابت، تضاد، حتی نوعی حسد و کینه‌توزی برقرار است و خدایان قدرتهای ضد انسانی هستند که تمام تلاش و احساسشان بر حاکمیت جبارانه بر انسان و اسارت وی معطوف است... در این نوع جهان‌بینی طبیعی و منطقی است که اومانیسم در برابر حکومت و پرستش خدایان، ارباب انواع طبیعی - شکل می‌گیرد و میان «اصالت انسان» و «اصالت خدایان» تضاد برقرار می‌شود. بر همین اساس اومانیسم یونانی

می‌کوشد تا با نفی خدایان و انکار حکومت آنان و قطع ریمان بندگی «انسان - آسمان» به اصالت انسان برسد. ملاک درستی و نادرستی را انسان بگیرد، ملاک زیبایی را اندام انسان فرض کند و تنها به آن عناصری در زندگی اهمیت قائل شود که برای انسان «قدرت» یا «لذت» بسایزند. از ویژگیهای فکری لیبرالیستهای غربی نفی خدا و تکیه بر اصالت ذاتی انسان و وجدان اخلاقی اوست، چنانکه «رادیکالیستها» که از برجسته‌ترین مبلغان و متفکران اومانیسم جدید در اروپای قرن هیجدهم و اوائل نوزدهم هستند در اعلامیه‌ای که به سال ۱۸۰۰ میلادی منتشر ساختند، اعلام کردند: «خدا را از پایگاه اخلاق بردارید و به جای آن وجدان را بگذارید زیرا انسان موجودی است دارای وجدان اخلاقی اصیل، این وجدان اخلاقی از نظر آنان از سرشت ذاتی انسان سرچشمه می‌گیرد و اقتضای طبیعت انسانی وی است. تکیه بر طبیعت انسانی (Nature Humaine) و نیز وجدان اخلاقی (Conscience Morale) شالوده‌آسی و ثابت اومانیسم بی‌خدای غرب، در این عصر است.

اومانیسم جدید که لیبرالیسم بورژوازی غرب خود را نظامی مبتنی بر آن می‌شمارد و به انسان به عنوان موجودی صاحب فضایل جاوید اخلاقی و ارزشهای شریف و ماوراء مادی می‌نگرد، فضایل و ارزشهایی که تنها انسان کانون اصلی آن است و از این جاست که به «اصالت انسان در برابر طبیعت» و در برابر ماوراء طبیعت تکیه می‌کند. در این اومانیسم: اخلاق انسانی مجموعاً از مذهب گرفته شده است ولی تنها توجیه مذهبی آن است که انکار شده و امکان پرورش معنوی و رشد وفاداری نسبت به فضائل اخلاقی را بدون اعتقاد به خدا اعلام می‌نماید.^۲

اخلاق از دیدگاه مکتب کمونیسم: «مانند تمام مظاهر ایدئولوژیک اجتماع بر پایه عوامل

اقتصادی قرار دارد... و مانند علم، فلسفه، مذهب، هنر، حقوق تابع خصوصیات اقتصادی است. به نحوی که اگر در زندگی مادی افراد تحولاتی ایجاد گردد، در نقش و کیفیت اخلاق هم، هماهنگ با تحولات اقتصادی تحوّل پیدا می‌شود... به نظر کمونیستها: هر تئوری اخلاقی که تاکنون وضع شده، در مرحله نهائی، نتیجه اوضاع اقتصادی جامعه مربوطه بوده است»^۳ چنانکه آنگلس^۴ در مجموعه مقالاتی که در زمینه نقد و آراء پرولتوار معاصر خود در دانشگاه برلین، در این مورد چنین اظهار نظر کرده است:

«ما بر این عقیده‌ایم که همه نظرات اخلاقی گذشته، در تحلیل نهائی محصول مرحله‌ای اقتصادی هستند که در هر دوره خاص تاریخی، جامعه بدان رسیده است و از آنجا که جوامع تاکنون از میان جنگهای طبقاتی عبور کرده است، اخلاق همواره اخلاق طبقاتی بوده است. این اخلاق، با توجه گر سلطه و منافع طبقه حاکم بوده و یا همین که طبقه محکوم قدرت کافی یافته‌اند، بیانگر عصیان علیه سلطه ظالمانه حاکمان و منافع آینده محکومان بوده است.»^۵

اصول اخلاقی در مکتب فلسفی «مارکسیسم کمونیسم» چون بر پایه مادبگری و جهان‌بینی ماتریالیستی است و از طرفی نظر به آنکه این مکتب: «انسان را ساخته محیط اجتماعی می‌داند و محیط اجتماعی خود مجموعه‌ای از شرایط و نهادهای متحوّل و متغیر می‌باشد، لذا قادر نیست بر اصل ثابتی به نام جوهر و حقیقت انسان تکیه کند و در نتیجه چون: هم خدا را انکار کرده است و هم فطرت انسان را، پایگاه اصیل ارزشهای انسانی را که تشکیل دهنده اخلاق است، از دست داده و ناچار به تعبیر «تئین» سخن گفتن از هر اصل اخلاقی دروغ است.^۶

اگزیستانسیالیسم

که پس از جنگ جهانی اول در فرانسه به وجود آمده و در کشور آلمان رواج یافته و سپس به سایر کشورهای اروپائی و نقاط دیگر جهان گشایده شده. مکتب فلسفی است که بر پایه اومانسیم بنا شده و جهان بسینی آن علیه کوششهایی است که انسانها در جنگ آن گرفتارند. پروان این مکتب که می توان آنان را پیرو «اصالت وجود» در مقابل «اصالت ماهیت» دانست. معتقدند که:

«آدمی در دنبالای پوچ و بیهوده ای افکنده شده است که نه قرار و قناتونی دارد و نه به هدفی مستهزی می شود. بنابراین هیچ چیز راهنمای آفرینش نیست و وجود یا هستی با آزادی تمام و بدون دخالت مفهوم «نیکی» و «بدی» و بدون امید پاداش، هر راهی را که بخواهد تعیین می کند و هر معنایی که بخواهد بدان می بخشد. انسان در اصل و ماهیت دارای هیچ خصیصه فطری نیست، بلکه از آنچه در عالم وجود کسب می کند، تشکیل شده است. یعنی بشر را کارهای او و رفتار او و محیط او می سازد. آدمی با کارهایی که در عالم وجود انجام می دهد، می تواند برای خوب شدن ماهیتی بسازد و بدون هیچ قیدوبندی و بدون ایمان و اعتقاد به هیچ چیزی برای خود شخصیتی تشکیل دهد.» و: «برای اینکه اخلاقی وجود داشته باشد و جامعه ای منظم باشد، لازم است که بعضی از ارزشها^{۱۰} به جد گرفته شود و وجود آنها پیش از آنکه به محک نجر به آزموده شود به هدایت عقل مسلم تلقی گردد. باید به هدایت عقل و پیش از هر تجربه ای، شرافتمند بودن، دروغ نگفتن و... اجباری باشد.»^{۱۱}

به عقیده سارتر:^{۱۲} «تنها وسیله ای که انسان را زنده نگه می دارد. کار و فعالیت است. او باید حقیقت را به تملک درآورد و راه تملک حقیقت در این است که انسان بدون واسطه و رابطه، خودش را درک کند. این تئوری به نوبه خود مقام برجسته انسان را نمایان می سازد و

تنها این تئوری است که بین انسان و شیء، امتیاز قائل می شود.»^{۱۳} او «انسان را آزاد و به این آزادی محکوم می داند، زیرا عقیده دارد: با اینکه انسان خودش را به وجود نیاورده است، ولی با نخستین جهشی که در دنیا انجام داده، مسئولیت تام و تمام را به عهده خود گرفته است. اعمال انسان با آزادی او انجام می گیرد و به این سبب خود او، مؤول اعمال خود خواهد بود.»^{۱۴} به طور کلی اصول اخلاقی مکتب اگزیستانسیالیزم - خصوصاً از نظر «سارتر» این است که انسان: «توانایی آن را دارد که هر کاری را انجام دهد و هر کاری را انجام داد. اگر آزادانه باشد مجاز است. چون هیچ ملاکی برای منع آن در خارج از انتخاب او نیست. نتیجه؟ پس هر کاری برای این انسان توانا و آزاد جایز است. این نتیجه گیری را - اتفاقاً - خود سارتر می کند و بارها گفته مشهور: «داستان بوسکی»^{۱۵} را تکرار می نماید و بدان معترف است که: «اگر خدا را از جهان برداریم، هر کاری برای آدمی مجاز است.» در اگزیستانسیالیزم سارتر این خطر وجود دارد که او می کشد تا با اعلام اراده مستقل و آزاد انسان در جهان و جامعه، از انسان در طبیعت خدا بسازد. شیطان بار آورد!!^{۱۶}

*** * ***

در مبحث بررسی اخلاق در عصر حاضر، نکته حائز اهمیتی که لازم است بدان توجه کافی مبذول شود موضوع «اخلاق علمی» است. زیرا: «علم در فرهنگ جدید به منزله ایمان و برای بشر جدید جانشین معبودهای گذشته او شده است. اینک علم - شرک بزرگ روزگار ما - کعبه ای است که همه به سوی آن نماز می برند و توانای مطلق است که همه کس و همه چیز از او کسب مزد و طلب قدرت می کنند. مؤمن و کافر، مذهبی و بی مذهب در فرهنگ قدیم به علم گرا و ضد علم در فرهنگ نوین، تقییر نام داده اند. امروزه هر چه در دایره علم بگنجد مقدس است و محبوب و هر چه از

آن بیرون ماند مغفور است و مغضوب. بُت شدن علم تنها نه از این راه است که بشر جدید آن را تا حد پرستش ستایش می کند و در محراب عبادتش به خضوع و تسلیم سجود می برد، بلکه مهمتر و آفت آفرین تر از آن اینست که علم در روزگار حاضر خدای خودکامه و انحصار جو و رقیب ناپسندی شده است که هر نیاز و رازی را باید در آستان معبد او قربانی کرد و برای روایی هر حاجتی می باید به دامان او توسل جست و حل هر مشکلی را می باید از او که بکه ناز میدان معرفت است انتظار داشت.

نه مذهب، نه فلسفه، نه طبیعت و نه ماوراء طبیعت، هیچکدام تا سهر نصویب علم را بر چهره نداشته باشند، پذیرفتنی نخواهند بود. نه اخلاق، نه ابدتولوژی و نه مکتب نا از دست برکت گستر علم کسب برکت نکرده باشند، فداست و والایی نخواهند داشت.

«اخلاق علمی» نیز خود از فرزندان این بینش شرک آمیز علم پرستانه است. وقتی دست همه چیز را از همه جا کوتاه کردند، لاجرم باید در علم پناهی و صلاحی جست. اخلاق که روزگاری پشتوانه سعوی والهسی داشت، امروز از دیدگاه بسیاری اگر در پناه علم نخزد و از حمایت او برخوردار نباشد چیزی است در ردیف هیئت بظلمیوسی یا مزاجهای چهارگانه جالبیوسی که می باید آن را همراه سایر ترهات کهن به مزبله فراموشی فرو ریخت.»^{۱۷}

در حالی که علم و اخلاق دو قلمرو متفاوت و جدا از یکدیگر هستند چه: «علم یعنی توصیف و اخلاق یعنی تکلیف. علم یعنی معرفت و اقیقتها و اخلاق یعنی معرفت ارزشها. در علم سخن از طبیعت می رود و در اخلاق از فضیلت. چگونه هست و چگونه نیست به عهده علم است و چه باید کرد و چه نباید کرد به عهده اخلاق... مجموعه معارفی که به نحوی جزئی یا کلی به توصیف چگونگی هستیها می پردازد علم نام می گیرد. اما قوانین

اخلاقی با اشیاء و امور خارجی را ارزیابی می‌کنند یا به نحوی جزئی یا کلی سخن از باید و نباید می‌گویند و یا به اقدامی دعوت می‌کنند. اینکه تضییع حق دیگران بد است یا کمک به مظلوم برای دفع ظالم خوب است دو قانون اخلاقی اند همچنین است این قانون که نباید به خاطر نفع شخصی منافع توده را پامال کرد. ارزیابی و تعیین خوب و بد برای اشیاء در حقیقت جدا از باید و نباید نیست و به یک معنی عین یکدیگرند. عملی را که می‌گوییم نباید کرد، به بیان دیگر می‌گوییم انجامش بد است و همچنین است در مورد خوب و بسیار بد کرد. بدین قرار هیچ‌گاه هیچ قانون اخلاقی از نوعی ارزیابی و سنجش خالی نیست. برعکس قوانین علمی که همواره و آگاهانه از ارزیابی می‌برهیزند و تنها به بیان چگونگی پدیده هست یا نیست می‌پردازند. توضیح دقیق و مبسوط ساختمان و طرز کار یک مطلب علمی است اما اینکه این تنگ را کجا و علیه چه کسانی باید بکار برد یک مسئله اخلاقی است.^{۱۳}

بطور کلی جهان امروز - خصوصاً جوامع علم زده و مادی گرای غرب و شرق متأخرانه: «هر آنقدر که در راه شناسایی طبیعت جلوتر می‌رود و در گشودن معضلات مادی موفق‌تر و داناتر می‌شود، به همان نسبت در مسئله شناخت خویش و وظایفی که نسبت به هم‌نوع و رعایت اصول اخلاقی دارد، راه انحطاط می‌پوید و سیر قهقرائی طی می‌کنند. روگرداندن از معنویات و پشت کردن به اخلاق و مذهب، هم‌اکنون سیر قهقرائی اخلاقی را همراه با جهود عاطفی برای انسان‌ها در فضای زندگی ماشینی و جوامع صنعتی فراهم کرده است»^{۱۴} و بشریت امروز را به صورت مصداقی روشن از این آیت کریمه از قرآن مجید در آورده است که: «یعلمون ظاهراً من العیوة الدنیا و هم عن الآخرة هم غافلون»^{۱۵}

بخش چهارم: مخالفان اخلاق

علی‌رغم نظریات فلاسفه و آراء مذهبی که رعایت اصول اخلاقی را ضامن بهروزی جوامع می‌دانند، گروهی نیز از فیلسوفان قدیم و جدید وجود دارند که چون هوادار نظریه خودپرستی و لذت‌جویی هستند و به اصالت لذت و شهوت و قدرت و فردپرستی اعتقاد دارند: «نه تنها اخلاق را معیار خوشبختی و مایه تعالی بشر نمی‌شناسند، بلکه آن را مانع تحقق آرزوها و سد راه کامیابی انسان می‌دانند و معتقدند که مقررات اخلاقی یک سلسله دستورهای بیفایده و مهمل است و نتیجه‌ای جز تحدید شخصیت و سلب آزادی و تقلیل لذات ندارد، چنانکه آریستیب فیلسوف یونانی که در قرن چهارم قبل از میلاد زندگی می‌کرده است، اعتقاد دارد که: «خبر غیر از لذت و شر جز الم نیست. هدف بشر در حیات تکام گرفتن از لذت جهان است از این رو به سوی آن بویان و از الم و درد و نامالایمات گریزان است و چون گذشته و آینده به دست ما نیست، عقل حکم می‌کند که باید از لذت و خوشی موجود استفاده کرد و فکر را به نتایج نیک و بد آن مشغول نداشت. و کالیکلس حکیم دیگر یونان باستان، اخلاق را زنجیری می‌داند که ضعفا برای دریند کشیدن اقویا ساخته‌اند و هم از اوست که توصیه می‌کند: ندای غرائز را اجابت کن، تا لذت و خوشی‌هایی در مقابل آنها هیچگونه مقاومت منما که مورت درد و رنج می‌شود چه اخلاقی جز منمنی موهومات خالی از دلیل و برهان نیست»^{۱۶}

و به اعتقاد فلاسفه‌ای چون «نیچه»^{۱۷} که طرفدار اصالت قدرت و برتری طلبی هستند، اصول اخلاقی نظیر برادری و برابری و صلح‌طلبی و رعایت حقوق زنان و رنجبران و امثال آن که امروزه در دنیا شایع شده، خدعه و تزویر و فریب است و مایه فقر و ضعف و انحطاط می‌باشد. باید این اصول را خراب کرد و اصول زندگی خواجگی را اختیار نمود. اصول زندگی خواجگی کدام است؟ فکر خدا و

زندگی اخروی را باید کنار گذارد که آن از ضعف و عجز آمده است. به نظر وی: باید رافت و رقت قلب را دور انداخت، رافت از عجز است، فروتنی و غرمانبرداری از فرومایگی است حلم و حوصله و عفو اغماض از بی‌همتی و سستی است... «مرد برتر» باید قید و بند تکلیف و وجدان را بگسلاند. آنکه می‌گوید: زندگانی دنیا قابلیت ندارد، در واقع باید بگوید من برای زندگانی قابلیت ندارم، نفس کشش چرا؟! باید نفس را برورد، غیرپرستی چیست؟! خود را باید خواست و خوشتن را باید پرسنید. ضعیف و ناتوان را باید رها کرد تا از میان برود و رنج و درد در دنیا کاسته شود و ناتوان پر دوش توانا بار نباشد و سنگ راهش نشود.

«مرد برتر» و زبردست لازم است. مرد زبردست اگر نباشد چه باک؟ گروه مردمان غایت وجود نیست، بلکه وجود خواص و مردان برتر غایت مطلوب است. مرد برتر آن است که نیرومند باشد و به نیرومندی زندگی کند و هواها و تمایلات خود را برآورده نماید و خود را خواجه و خداوند بداند و هر مانعی که برای خواجگی در پیش بیاید از میان بردارد و از جنگ و جدال نهراسد. بشر بر حسب طبیعت بی‌رحم است و اصل همین فطرت است. نفاست که امری فطری و طبیعی است، بد نیست، جزو اعظم وجود انسان همان اسور فطری است که شعور در آن مدخلیت ندارد. ادراک و وجدان و شعور و عقل جزء قلیلی از انسان است و نباید بدان اعتماد کرد»^{۱۸}

بنابر این اعتقادات، نیچه همه ادیان جهان اصول اخلاقی دنیای قدیم را نفی می‌کند، «این دست‌پرورده مکتب اصالت و قدرت و مسرد شریف او که در خیالافیهایش، خود اوست، شخصینی است بکلی عاری از حس همدردی و بی‌رحم و حیل‌گر و سنگدل و فقط علاقه‌مند به قدرت خویشتن»^{۱۹}

بطور کلی: مخالفان اخلاق، غالباً از زمره

سری هم به دستورهای زبان بزنیم!

احمد - احمدی (بیرجندی)

در لغات فارسی تدوین کرد و در مقدمه و مواضع دیگر به دستور زبان فارسی نیز پرداخت.

محمدحسین بن خلف تبریزی نیز در سال ۱۰۶۲ هجری کتاب لغت معروف «بسترهان قاطع» را نوشت و در مقدمه به قواعد صرف زبان فارسی و نیز در جای جای فرهنگ خود به اشاراتی بسنده کرد. چه فرهنگ از لغات بحث می‌کند و تغییرات و اشتقاقیات لغوی را بر می‌شمارد و ظاهراً به نحو کاری ندارد و قواعد اشتقاقی و ساختمان «کلمه» را در اختیار مستفیدان قرار می‌دهد.

در مقدمه «فرهنگ انجمن آرای ناصری» تدوین شده در قرن سیزدهم هجری نیز رضاقلی خان هدایت به شیوه گذشتگان رفته. اما کسانی که مستقلاً درباره «صرف و نحو» زبان فارسی بحث کرده و کتاب «دستور زبان فارسی» تدوین نموده‌اند بنا به عقیده استاد فقید جلال همایی اینانند:

- ۱ - عبدالکریم بن ابی القاسم ایروانی که کتاب «قواعد صرف و نحو فارسی» را برای فرزندش تألیف کرده و نخستین بار در تبریز به چاپ سنگی رسیده است (قرن سیزدهم هجری)
- ۲ - حاج محمدکریم خان کرمانی رئیس سلسله شیخیه کرمان نیز کتاب «صرف و نحو فارسی» را، برای فرزندش نوشته است.
- ۳ - تنبیه الصبیان - متعلق به دوره ناصری است که آن را محمدحسین بن مسعود انصاری در سنه ۱۲۹۸ هجری بسیار مختصر با شواهد شعری نوشته است.

در قرن چهاردهم هجری نخستین کسی که

هفتم هجری تألیف شده... بد نیست که بعضی نکات و اشارات مهم این کتاب را یادآور شوم:

۱ - در حرف الف می‌نویسد: «حرف فاعلی و صفت و آن الفی است که در اواخر اصول، معنی فاعلیت دهد چنانکه دانا و بیبا و شنوا و گویا و در آخر نعوت معنی ائصاف دهد بدان صفت گویند چنانکه زیبا و شکیب». و مسا امروز آنها را جزو صفات فاعلی مشبیه در دستورهای زبان فارسی می‌بایم. صاحب المعجم به اصول و ریشه‌های آنها که امروز بن مضارع با امر گفته می‌شود توجه داشته و شیوه اشتقاقی آنها را نیز به دست داده است.

مرحوم همایی در همین مقاله از نخستین کتابهای دستور زبان فارسی که به زبان عربی برای فارسی زبانان و علاقه‌مندان به دستور زبان فارسی نوشته شده است نام می‌برد از جمله:

- ۱ - منطق الخُرمس فی لسان الفرس (قرن هشتم هـ)
- ۲ - حلیه الانسان فی حلیه اللسان (دورهٔ مغول)

که گرچه مفید و مغتنم‌اند اما چون به زبان عربی نوشته شده‌اند به کار خواص می‌آیند. بعد از آن که زبان فارسی در هند رواج پیدا کرد و قند پارسی به بنگاله رفت، پارسیان هند و علاقه‌مندان به زبان فارسی خواستند که با لغت فارسی آشنا شوند و از قواعد و دستور آن باخبر گردند. بدین جهت کسانی مانند: جمال‌الدین حسین ابنجوی شیرازی که در هند می‌زیست در زمان جهانگیر شاه فرزند اکبر شاه (قرن یازدهم هجری) «فرهنگ جهانگیری» را

کتابهای دستور زبان با چهره‌هایی شرم‌آگین و لبهایی بر بست از سخن، ولی گویا و گله‌مند در کنار کتابهای دیگر فارسی و قرانت متون ادبی، همچون رفیقانی محبوب اما وفادار نشسته‌اند.

گله دارند از اینکه به قول شادروان جلال همایی: «اگر دانشمندان گذشته) عشر آن همه رنج و زحمت را که در وضع و تدوین و تکمیل علوم عربیه کسب کرده‌اند، در قواعد زبان فارسی متحمل شده بودند، صرف و نحو فارسی به حد کمال می‌رسید. و اینکه می‌بینید در این اواخر، اندکی به صرف و اشتقاق توجه شده، از برکت لغت است که احتیاج شدید بدان داشتند، بلکه این صرف و اشتقاق هم از قبیل توجه به عربی است»^۱ به همین جهت، شاید هنوز هم کسانی باشند که مانند برخی قدما که می‌گفتند: زبان فارسی «نحو» ندارد! معتقد باشند که زبان فارسی صرف و نحوی نداشته و ندارد! چه می‌شود کرد با کسانی که با زبان فارسی جز از طریق محاوره کاری نداشته‌اند و یا عرشان به توغّل در زبانهای عربی یا زبانهای بیگانه: انگلیسی و فرانسو و ... گذشته است؛ به هر حال، نشان پای دستور زبان فارسی را در زمانهای پس دور باید در کتابهای ادبی یا کتابهای لغت جست. مرحوم جلال همایی می‌نویسد: «قدیمیترین کتاب فارسی که منظمین پاره‌ای از مطالب مربوط به صرف و اشتقاق فارسی است و خوشبختانه از دست حوادث گریخته و به دست ما رسیده، کتاب «المعجم فی معاییر اشعار العجم» تألیف شمس‌الدین محمد بن قیس رازی است که در اوایل قرن

به نوشتن دستور زبان فارسی دست یازید و بنا به نقل استاد همائی اولین کسی بود که کلمه «دستور» را به جای «قواعد صرف و نحو زبان پارسی» برگزید، و قواعد فارسی را از عربی جدا کرد و صورت ابتکاری تازه‌ای به کتاب خود بخشید. میرزا حبیب اصفهانی است. وی سالها در اسلامبول معلم زبان و ادبیات فارسی بود و این نیاز واقعی را برای تدوین دستور زبان فارسی برآستی حس می‌کرده است و دو کتاب در دستور زبان فارسی تألیف کرده:

۱ - دبستان پارسی

۲ - دستور سخن.

از کتابهای دیگر دستور زبان فارسی نیز باید یاد کرد از جمله:

۱ - کتاب لسان العجم تألیف میرزا حسن بن محمد تقی طالقانی در سنه ۱۳۰۵ قمری است که آن را برای کلاسهای دارالفنون در زمان ناصرالدین شاه تألیف کرده و به روش زبان عربی در این کار، جهدی نموده است.
۲ - دستور کاشف، تألیف غلامحسین کاشف که قواعد زبان فارسی را تحت تأثیر زبان ترکی تدوین کرده است.

۳ - مرحوم میرزا علی اکبرخان ناظم الاطباء نیز کتابی در صرف و نحو زبان فارسی نوشته و آن را «زبان آموز فارسی» نامیده است.
۴ - کتاب «نهج الادب» است که آن را مولوی محمد نجم نجم الفنی رامپوری در ۱۹۱۹ میلادی نوشته و در لکنهوه طبع کرده است. کتابی است مفصل و متأثر از زبان عربی.

۵ - «دستور فارسی» استاد فقید عبدالعظیم خان فریب گرگانی که سالها در مدارس ایران تدریس شده است. مرحوم فریب هم متأثر از دستور میرزا حبیب اصفهانی بوده و هم تحت تأثیر گرامر زبان فرانسه و رویهمرفته دستوری است پاکیزه و روشن.

۶ - «دستور حسن» از دستورهائی است.

مرحوم شیخ حسن هروی نوشته و شبیه است به کار مرحوم فریب یا تمرین‌های بسیار. یاری سخن به درازا کشید.

اصل مطلب این است که درباره دستورهایی که در نمایشگاه دانشی کتابهای درسی که در سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی وزارت آموزش و پرورش موجود است و گنجینه سرشاری است که به همت برادر جناب آقای دکتر حداد عادل معاون وزیر آموزش و پرورش و رئیس سازمان ترتیب یافته است: سخن بگویم و دنباله مقاله قبل را - از باب تنوع مطلب - به دستور اختصاص دهم ولی مطالعه مقاله پرفیض و فایده‌آسا شادروان جلال همائی، بنده را به این وادها کشاند و به نظر بنده بدهم نیست - تا شما همکار عزیز چه نظر داشته باشید.

از دستورهائی که هم اکنون پیش‌روی بنده است و از نمایشگاه مزبور به عاریت گرفته‌ام اندکی سخن می‌گویم و مقاله را به پایان می‌برم. دبستان پارسی اثر عن اعضای انجمن معارف - حبیب (کذا) چاپ اول با اذن نظارت جلیله معارف استانبول... چاپ شده است ۱۳۰۸.

کتاب مزبور که قبلاً از آن سخن رفت دیباجه‌ای دارد و مدخلی - در مدخل از زبان پارسی باستان پهلوی، دری، و لهجه‌ها سخن می‌گوید. آن گاه از حروف هجا و کلمه و کلام بحث می‌کند و کلمه را برده قسم منظم می‌سازد: ۱ - اسم - ۲ - صفت - ۳ - ضمیر - ۴ - کنایات - ۵ - فعل - ۶ - فرع فعل - ۷ - متعلقات فعل - ۸ - حروف - ۹ - ادوات - ۱۰ - اصوات و برای هر یک فصلی جداگانه پرداخته است. من برای پرهیز از اطباب به دو خصوصیت این کتاب اشاره می‌کنم:

۱ - با آنکه آوردن مثالهایی منظوم در ذیل قواعد چندان مستحسن نیست و باید به جای اشعار بیشتر از تثر قدیم و جدید استفاده کرد. مگر در مواردی که شاهد مثال مربوط به

استعمالات قدیم و دستور هم حتمی باشد. مع هذا، مانند دستور مورد بحث بسنی: دبستان پارسی میرزا حبیب اصفهانی و بسیاری از دستورهائی دیگر در لابلای قواعد، شاهد مثالهای منظومی دیده می‌شود که برای به خاطر سپردن دانش آموزان بسیار مفید بوده و هست. چنانکه در صفحه ۴۶ برای تأکید ملوک و انتساب به کسی، می‌گوید: دو لفظ (آن) و (این) یا (از آن) و (از این) (برای نیست ملکیت) آورند و شاهد را از مولوی وحشی بافقی می‌آورد. وحشی بافقی گوید:

زیباتر آنچه مانده زباها از آنی نو

بد ای برادر از من و اعلا از آنی نو
از صحنی خانه تا به لب بام از آنی من
از بام خانه تا به تریا از آنی نو
مثال برای (الف تئنا) که در آخر فعل می‌آید و اینک مثال:

بادا رخ عدوی نو همچون بهی دزم

روی تو باد همچو گل از شادی و بهی
میحت حروف و معانی آنها از فصول جالب توجه کتاب است. و نیز فصل (ادوات) که همان بساوندها و پیشوندهاست. در آخر کتاب از صفحه ۱۲۵ تا پایان کتاب میاحت بسیار مفیدی آورده است مانند: فرقی میان دال و ذال - معروف و مجهول - قلب و ابدال - تعریب - تخفیف - قصر و مد - تحریک و اسکان - حذف و زیاده و فهرست لغتهای مشکل کتاب که مشکل گشا است.

چاپ کتاب نیز و خوانا - حروف درشت و زیباست. رحمت خدا بر روان مؤلف آن که در حد خود، خدمتی شایسته کرده است. وآه المستعان.

۱ - لغته دهخدا، مقدمه، جلال همائی، دستور زبان فارسی ص ۱۲۲.

۲ - مانند قبل، ص ۱۲۳.





داستانهای بید پای

کتاب کلیله و دمنه همراهه می‌شناسیم و می‌دانیم که در زمان انوشیروان به توسط فرزانه‌ای به نام برزوی (برزویه) طبیب از هندوستان به ایران آورده شد و به زبان ایران عصر ساسانی (بهلوی) ترجمه گردید. از میان ترجمه‌های متعدد منظوم و منثوری که در دوره اسلامی به زبانهای عربی و فارسی از روی این کتاب صورت گرفته، ترجمه عربی عبدالله بن مقفع، مترجم نام‌آور قرن دوم هجری، زبان زد خاص و عام شده و کلیله و دمنه فارسی به وسیله ابوالعمالی نصرالله منشی در حدود سالهای ۵۳۸ تا ۵۴۰ با تغییر و افزایشهای مختصری از روی همین متن به پارسی برگردانیده شده است. دو سه سال پیش از آن که نصرالله منشی

ترجمه خود را در هندوستان به بهرام شاه غزنوی عرضه کند، شخص دیگری به نام محمد بن عبدالله بخاری، به اشاره سیف‌الدین غازی اول (حکومت: ۵۴۱ - ۵۴۴) پسر زنگی بن آق سقز، که بر نواحی بین‌النهرین فرمان روایی داشت، در شهر موصل کلیله و دمنه این مقفع را به پارسی روان و شیرینی ترجمه کرد و آن را «داستانهای بید پای» نامید. با فاصله زیادی که میان موصل و هندوستان هست و همچنین با توجه به این که در این سالها دو ناحیه مذکور تحت فرمان روایی دو سلطان و از یکدیگر مستقل بوده، گمان نمی‌رود که این دو مترجم از کار همدیگر آگاه بوده باشند. این دو ترجمه گذشته از این که هر یک دیباچه مستقلی دارد، با بهای پانزده گانه آن دو نیز با هم تفاوت‌های مختصری دارد، به نظر می‌آید که محمد بن عبدالله بخاری بیشتر از

نصرالله منشی خود را به ترجمه اصل عربی پای بند می‌دیده است. با این حال تفاوت عمده این دو کتاب در این است که بخاری به خلاف نصرالله منشی، گرد عبارت پردازی و استناد به آیات و احادیث و اخبار و اسیات عربی و فارسی نگشته و تنها به نقل عین عبارات این مقفع به پارسی اکتفا کرده است.

می‌دانیم که نثر پارسی از اواسط قرن نهم و بخصوص از زمان همین ترجمه نصرالله منشی راه تازه‌ای در پیش گرفت و از سادگی و بی‌بیرابگی به عبارت پردازی و آرایشهای کلامی روی آورد. آثار این تغییر بطور محسوس، اما هنرمندانه از همین کلیله و دمنه بهرام شاه پیداست و حال آن که ترجمه بخاری با وجود آن که در همان سالها فراهم آمده بحق دنباله نثر ساده و روان قرنهای چهارم و پنجم هجری و از نمونه‌های بارز و موفق آن است.

اینک قطعاتی از آن کتاب:

خوبیهای پسندیده

بدان که مردم را به چند خصلت بشاید شناخت: گوش دار نامن شرح دهم و باز نمایم: اول، باید که به حکمت و مروّت آراسته بود؛ دوم، باید که به حزم و احتیاط از غفلات برهیزگار بود؛ و سوم، باید که نصیحت از خلق بریخ ندارد و در طاعت حقیقت نفسیر نکند. چهارم، باید که جای راز نهادن خود را بشناسد تا راز پیش کسی گشاید که برابری جان نگاه دارد، و در وقت رضا و خشم و دوری و نزدیکی بر نگاه داشتن راز یکسان بود؛ و پنجم، آن که چون به در سرای ملوک قصد کند راهی بر نیست گیرد^۲ که عقلا چون دروی نگرند بر روی

انکار نکنند؛ و ششم، آن که در کار خود رازدار بود؛ و هفتم، آن که هوای خود را زیر پای آرد و زبان خود را از آنچه در وی سودی نبود نگاه دارد؛ و هشتم، آن که چون با بزرگان و اصحاب خرد صحبت کند، ادب مجالست به جای آرد و عنان زبان به دروغ فرو نگذارد که دوروی و دروغ گوی را آب پروی نبود.

این هشت عادت پسندیده هر جایگه که فراهم آمد آراستگی دهد که آرایش را به وی راه نبود؛ و ستایشی حاصل کند که هیچ نکوهشی به وی باز نگردد.

پایان ناراستی

به روزگار دو مرد کنجید فروش بوده‌اند و هر دو رادوکان یکی بود. از این هر دو یکی را حرص مال و نسیان مال^۱ به آن آورد که با خود اندیشه کرد که امشب بیایم و کنجد هم دکان

ببازیم؛ و بیامد و ردای خود بر کنجد هم دکان پوشید تا چون به تاریکی بیاید کنجدیار، از آن خود باز شناسد، و برفت. چون هم‌دکان به جایگاه خود باز آمد، ردایید بر کنجد خود پوشیده. گفت: ایبت^۲ هم‌دکانی پرشفت و متحنن^۳ که من دارم که به ردای خود کنجد مرا از گرد و خاک پوشانیده است! و به هر حال ردای او بر کنجد او اولین^۴ ردای او از کنجد خود برداشت و بر آن وی پوشید و برفت.

چون شب در آمد آن یار خیانت کار قصد کنجد بردن کرد؛ و دانست که تنها نتواند. دیگری را با خود بار کرد و نیمی او را یابدبار کرد^۵ چون در آمد تاریک بود. دست فراز کرد و به نشان ردا بر سر کنجد رفت و دو نیمه کرد و نیمی بر گرفت و نیم به شریک داد. چون روز شد، نگاه کرد کنجد خود نیمی به باد داده بود و رنج نین و بیداری شب بسر سری^۶ درد دل

می‌کشید و روی گفتار نه، و زبان خود می‌دید و روی بیگانه.

مصیبات و رقی‌ها:

۱. خنزا دور اندیش و دور بین.
۲. غفلت: ناکامیها، غفلت.
۳. بردست گرفتن راه: آغاز کردن، پیروی نمودن.
۴. صحبت کردن: معاشرت کردن، همدم بودن.
۵. نسیان مال: غفلت از آینده، عاقبت فراموشی.
۶. ایبت: ایک، هان، آفرین.
۷. متحنن: دلشور، مهربان.
۸. یابدبار کردن: مغرور دانستن، معین کردن.
۹. برسری: افزون، علاوه.

بقیه از صفحه ۳۳

کسانی هستند که به خدا و مذهب و ارزشهای معنوی باور ندارند و چون تلفی شان از انسان موجودی سرگشته و مجبور و بی‌پناه و بی‌هدف است که در زندان طبیعت و زندگی اسیر گشته و با سرگ فسانی می‌شود و بازگشت و رستخیزی پیرایش نیست لذا به نظامات اجتماعی و از جمله به اصول اخلاقی نیز اعتنا و اعتقادی ندارند.

مرداران فلسفه پوچی و پیروان مکتب‌هایی چون نیهلسم که با نفس گرائی هرج و مرج طلبانه بر ارزشهای حیات معنوی و فرهنگ بشری و اصول اخلاقی خط بطلان می‌کشند و هر گونه اندیشه مثبتی را انکار می‌کنند، از مخالفان اخلاق به شمار می‌روند.

یاورقی‌ها:

- ۱ - ر ک: لذات فلسفه، صفحات: ۹۸، ۹۹
- ۲ - ر ک: دکتر علی شریعتی، انسان، اسلام و مکتبهای غرب زمین، صفحات ۸ تا ۱۹

- ۳ - ر ک: مجله انترناسیونالست، دوره یکم - شماره ۵ صفحات ۳۳ تا ۳۸
- ۴ - (۱۸۲۰ - ۱۸۹۵) م Friedrich Engels عالم اقتصاد و سیاستدار آلمانی، دوست کارل مارکس که با وی در سال ۱۸۴۴ م دسانواده مقدس و در سال ۱۸۴۸ اعلامیه حزب کمونیست با «مانیفست» را تنظیم کرد
- ۵ - ر ک: دکتر عبدالکریم نیروش، دانش و ارزش، صفحه ۱۵۵ - چاپ سوم - تهران ۱۳۵۸ - از انتشارات پاران
- ۶ - (۱۸۷۰ - ۱۹۲۴) م Vladimir ilitch oulianov Lenin بنیانگذار و رهبر حزب کمونیست و دولت نوین شوروی
- ۷ - ر ک: انسان، اسلام و مکتبهای مغرب زمین - همان - صفحه ۱۳۵

- ۸ - ر ک: مکتبهای ادبی جلد دوم - صفحه ۳۷۷
- ۹ - Valeur یا ارزش، یعنی آنچه درخور احترام و شایسته و جستجو است و غصتی که چنین احترام و جستجویی را در امری ایجاد می‌کند. ارزشهای اخلاقی نیز یکی از آنچه که در جهان اخلاق قابل جستجو و احترام است. کلمه ارزش در اخلاق، تا حدی معادل مفهوم «خیر» در مقابل «شر» است و در فلسفه شامل معانی «حقیقت» «خیر» و «زیبایی» است.
- ۱۰ - ر ک: ژان پل سارتر، اگرستانیا لیسیم و اصالت بشر - ترجمه: دکتر مصطفی رحیمی، صفحه ۳۴ چاپ ششم - تهران - از انتشارات مروارید
- ۱۱ - (۱۹۰۵ - ۱۹۷۹) م Jean Paul Sartre نویسنده و فیلسوف معاصر فرانسوی

- ۱۲ و ۱۳ - ر ک: ژان پل سارتر، اگرستانیا لیسیم و اصالت بشر، انسانیت، ترجمه حسنعلی جواهرچی، صفحات: ۳۵ و ۳۶ و ۳۷
- ۱۴ - چاپ تهران - ۱۳۳۴ - از انتشارات مطبوعاتی فرخی
- ۱۵ - (۱۸۱۱ - ۱۸۸۱) م Fedor Dostoyevski نویسنده روسی
- ۱۶ - ر ک: انسان، اسلام و مکتبهای مغرب زمین، همان - صفحات ۶۱ و ۶۲
- ۱۷ و ۱۸ - ر ک: دانش و ارزش صفحات ۱۱ تا ۱۴
- ۱۹ - ر ک: حسین رزمجو، این است موانع راه، صفحه ۱۱۲
- ۲۰ - چاپ مشهد - ۱۳۴۷ - از انتشارات کتابپروشی باستان
- ۲۱ - آیه ۷ - از سوره مبارکه آلرؤم
- ۲۲ - ر ک: لذات فلسفه - همان - صفحه ۱۰۱ و علم اخلاق یا حکمت عملی صفحات ۳۳۳ و ۳۴۵ به نقل از اخلاق از نظر همزیستی ارزشهای انسانی، تألیف: محمدتقی فلسفی، صفحه ۳ - چاپ تهران ۱۳۳۴ - از انتشارات، هیئت نشر معارف اسلامی
- ۲۳ - (۱۸۴۴ - ۱۹۰۰) م Friedrich Wilhelm Nietzsche فیلسوف آلمانی
- ۲۴ - ر ک: سیر حکمت در اروپا - همان - جلد ۳ صفحات ۱۲۹ و ۱۳۰ - ر ک: تاریخ فلسفه، از ویل درانت، ترجمه دکتر عباس زریاب خوبی، صفحات: ۵۲۲ تا ۵۲۳ - چاپ هفتم - تهران ۱۳۵۷ - از انتشارات شرکت سهامی کتابهای جیبی
- ۲۵ - ر ک: تاریخ فلسفه غرب، همان - کتاب چهارم - فلسفه جدید (از روسو تا امروز) - صفحه ۲۸۲



مسائل مشکلات آموزش املاء



غلام مهدی، نعمت‌اللهی دبیر دبیرستانهای آباده

نفهمیدیم» و جملاتی دیگر از این قبیل موجب انلاف وقت و به وجود آوردن اشکالات دیگر نیز می‌شوند.

حال این سؤال مطرح است که چرا دانش‌آموز کلاس سوم و یا چهارم دبیرستان با اینکه از کلاس اول ابتدایی بطور اعم در جریان آموختن خواندن و نوشتن بوده و به طور اخص در تمام پایه‌های تحصیلی، درس دیکته را بتوان یک ماده درسی اجباری در برنامه خود داشته نمی‌تواند چند جمله‌ای را که معلم دیکته می‌کند به راحتی و بدون اشکال بنویسد؟

برای پیدا کردن علت و یا علت‌های این امر لازم است که در درجه اول روش آموزش درس املاء را که در سطوح ابتدایی و دبیرستان معمول است مورد واریسی و تحلیل قرار دهیم. به طور کلی روش آموزش املاء در مدارس ما به اینصورت است که معلم، متنی را که قبلاً تدریس کرده بعنوان موضوع املاء به دانش‌آموزان اعلام می‌کند و در ساعت مقرر متن درس را قرائت کرده و از دانش‌آموزان می‌خواهد، کلمات و جملات را بنویسند. — اکثر معلمان به هنگام املاء، گفتن، سعی می‌کنند جملات را به صورت کلمات مجزا از هم ادا کنند.

— سعی می‌کنند هر کلمه و یا حداکثر، هر دو کلمه را به طور متوسط سه مرتبه تکرار نمایند.
— کلمات را آنچنان تلفظ می‌کنند که با تلفظ همان کلمات در جریان قرائت صحیح تفاوت دارد.

بعنوان مثال، کلماتی هستند که با های غیرملفوظ نوشته می‌شوند و بسیاری از معلمان، به هنگام گفتن املاء، آنچنان کلمه را تلفظ می‌کنند که های غیرملفوظ آن چندین بار آشکارتر و واضح‌تر از حروف دیگر همان کلمه شنیده می‌شود مانند «کوزه»، «آماده»، «اره» و.... با توجه به موارد یاد شده در مورد روش آموزش املاء در اکثر مدارس، سوالات ذیل مطرح است:

آیا در جریان دیکته گفتن، کلمات هر جمله را به صورت مجزا ادا کردن صحیح است؟
آیا صحیح است که هر کلمه را دو الی سه مرتبه تکرار کنیم؟
آیا صحیح است که کلمات را آنچنان تلفظ کنیم که با تلفظ

در جمهوری اسلامی ایران، همه فترها مؤلفین بزرگ در جهت سازندگی جنبه‌های مختلف مین اسلامی‌مان بر عهده دارند. مسئولیتی که از خویشتن‌سازی آغاز می‌شود و با پویائی و نشاط و کوشش هرچه بیشتر بر طرف‌کننده موانع و اصلاح تقاضی باشد که از نظام طاغوت به جای مانده است.

در این سازندگی، تعلیم و تربیت بیش از ده میلیون نفر از فرزندان مین اسلامی مسئولیت ما معلمان را سنگین‌تر و حساستر می‌سازد و ما را مکلف می‌کند که ضمن تهذیب نفس و فراهم ساختن زمینه‌های رشد اخلاق اسلامی در دانش‌آموزان و بالا بردن معرفت و آگاهی‌های علمی در آنها، جستجوگر در یافتن مشکلات آموزشی و پرورشی و تلاشگر در پیدا کردن روشها و راه‌حل‌های آنها باشیم. نگارنده سعی کرده است که با این نیت، روش جاری آموزش املاء را به عنوان یک مشکل یا مسئله مطرح سازد و نظرات و پیشنهادات خود را طی مقاله‌ای با عنوان «مشکلات روش آموزش درس املاء» خالصانه به مؤلفین محترم آموزش و پرورش جمهوری اسلامی و همکاران ارجمند عرضه دارد که اگر منطقی و صحیح باشد امید عنایت و توجه است و اگر ناصحیح و غیر حقیقی به نظر برسد امید بر آنستکه مؤلفین محترم و همکاران ارجمند با نظرات اصلاحی خود نگارنده را در این زمینه راهنمایی کنند.

گاهی اوقات ضرورتی پیش می‌آید که مطالبی را که معلم در ارتباط با درس تهیه کرده برای دانش‌آموزان دبیرستانی دیکته کند و از آنها بخواهد که در دفتر خود یادداشت نمایند.
با اینکه در یک کلاس مثلاً ۳۵ نفره معلم جملات را با مکت و دادن وقت کافی برای نوشتن ادا می‌کند و با اینکه در تلفظ کلمات رعایت تَن صدا و وضوح و رسایی لازم را می‌نماید، مع الوصف در صد قابل توجهی از دانش‌آموزان را با اشکالاتی به شرح ذیل مواجه می‌بیند.

الف — بعضی از آنها با اینکه جملات گفته شده را به طور صحیح نوشته‌اند، تقاضا می‌کنند که همان جملات دوباره تکرار شود.
ب — بعضی از آنها از نوشتن عقب می‌مانند و با گفتن جملاتی نظیر «اجازه صبر کنید»، «اجازه بکیار دیگر بگویید»، «اجازه ما

همان کلمات در جریان قرائت صحیح تفاوت مشهود داشته باشد؟
آیا تأکید محض بر آموزش درست‌نویسی کلمات، تنها هدف
آموزش درس املاء است؟

در پاسخگویی به سؤالات یاد شده، موارد ذیل قابل ذکر است:
الف - در جریان املاء گفتن اگر کلمات هر جمله با عبارت را
به صورت مجزا ادا کنیم بنحوی که میان ادای هر کلمه با کلمه بعدی،
مکث قابل توجهی وجود داشته باشد ارتباط مفاهیم هر جمله در ذهن
دانش‌آموز به حداقل ممکن نگاهش می‌یابد و وقتی ارتباط بین مفاهیم
کلمات هر جمله در ذهن دانش‌آموز کاهش پیدا کرد صحیح نوشتن
کلمات مشابه برای دانش‌آموز دشوار می‌گردد.

ب - تکرار کردن کلمات، در جریان املاء گفتن معایب و
مشکلاتی را به وجود می‌آورد. از جمله بعضی از دانش‌آموزان به هنگام
شنیدن کلمه، برای بار اول، فوراً آنرا می‌نویسند و به حساب اینکه معلم
دومرتبه دیگر، همان کلمه را ادا می‌کند فرصتی می‌یابند تا کیفیت توجه
و تمرکز دقت گوش دادن خود را کاهش دهند و چشمشان را به اینطرف
و آنطرف بچرخانند و در همین چند لحظه امکان این هست که
موضوعی توجه بصری آنان را جلب کند و کلمه‌ای را که معلم ادا کرده،
به واسطه ادراک بصری و گسسته شدن موقتی احساس و توجه
شنوایی جا بیندازد.

از طرف دیگر تکرار کردن کلمات در جریان املاء گفتن به
بعضی از دانش‌آموزان دیگر این امکان را می‌دهد که کوشش لازم را در
تقویت خوب گوش دادن و خوب توجه کردن به محرکات کلامی
شنوایی نکنند.

تکرار کلمات بنحوی که در املاء گفتن اکثر معلمان ما اعمال
می‌شود نه تنها کندنویسی را در دانش‌آموز از بین نمی‌برد بلکه موجب
تقویت آن نیز می‌گردد و همین امر نه تنها موجب تقویت کندنویسی
می‌شود بلکه آنرا به صورت یک عادت نامطلوب در رفتار دانش‌آموز
متجلی می‌سازد و وقتی دانش‌آموز در دبیرستان و یا بعد از دبیرستان
(جامعه - دانشگاه - محیط شغلی) موظف می‌شود متنی را که می‌شنود
بنویسد دچار اشکال می‌شود و به یاد ساعت املاء می‌افتد که معلم املاء
هر کلمه را سه مرتبه تلفظ می‌کرد یا تلفظی آنچنانی!

ما بجز مدرسه و آنهم ساعت املاء موقعیت دیگری را ندیده‌ایم
که آنچه می‌شنویم و موظف به نوشتنش هستیم به صورتی بنویسیم که
معلم املاء ادا و یا تلفظ می‌کرد.

در اینجا ذکر این نکته ضرورت دارد که حتی وقتی ما به طور
طبیعی خاطرات و تفکرات خود را می‌نویسیم در حال املاء نوشتن
هستیم. ذهن ما در آن واحد هم فکر می‌کند و هم به شنودن املاء
می‌گوید لیکن اغلب ما عادت داریم که در نوشتن مفاهیم ذهنی خود

کلمات را تکرار کنیم. شما در نظر بگیرید زمانی را که می‌خواهیم
نامه‌ای اداری بنویسیم. قبلاً منظور و هدف مشخص است یعنی ما
می‌دانیم که می‌خواهیم چه بگوییم و چه بنویسیم اما وقتی شروع به
نوشتن می‌کنیم ناخودآگاه علاقه داریم که کلمات را دو سه مرتبه تکرار
کنیم. بعنوان مثال اگر شروع نامه ما با این جمله آغاز شود:
«پاسخ به نامه شماره»

عادت داریم که همین دو سه کلمه را دو سه مرتبه تکرار نماییم
یعنی وقتی آنرا نوشتیم دوباره برمی‌گردیم و می‌گوییم: پاسخ به نامه
شماره..... و همین عمل را تا آخر یعنی تمام شدن نامه کم و بیش تکرار
می‌کنیم و این عادت نامطلوب اکثراً تحت تأثیر روش ناصحیح آموزش
املاء است که در طی تحصیلات مدرسی در مورد ما اجرا می‌شده است.
در مورد تلفظ کلمات آنچنانکه معمول اکثر معلمین مدارس
ماست باید گفت: دانش‌آموزان ما در جریان آموزش و یادگیری نوشتن
باید دارای آنچنان مهارتی شوند که بتوانند آنچه را می‌شنوند به صورت
صحیح بنویسند. بعنوان مثال ما هیچوقت کوزه را «کوزه» (به صورتی
که «ه» کاملاً تلفظ شود) و یا نهران را «نهران» (بصورتی که «ه» را
طوری تلفظ کنیم که کاملاً مشهود باشد) و یا اعتدال را «اعتدال» تلفظ
نمی‌کنیم. پس چه دلیل صحیحی دارد که بعضی از مادر آموزش املاء
کلمات را به صورت باد شده تلفظ کنیم و با این روش موجب به وجود
آمدن عادت نامطلوب در دانش‌آموزان گردیم؟

موفیکه معلم در جریان املاء گفتن کلمات را به شکل باد شده
تلفظ کند و آنها را به صورت کلمات مجزا از هم دو سه مرتبه تکرار
نماید موجب به وجود آوردن و رشد دادن شک و تردید در اکثر
دانش‌آموزان می‌شود و در دراز مدت یعنی از دوره ابتدایی به بعد یک
نوع وسواس فکری در زمینه املاء نوشتن پیدا می‌کند. وسواس از این
نظر که آنچه را که می‌شنود و می‌نویسد صرف نظر از اینکه صحیح نوشته
باشد یا ناصحیح، توأم با اطمینان و اعتماد کافی نیست و همین امر
موجب دلهره و اضطراب در دانش‌آموز می‌شود و پدیده‌ای است که دلهره
و اضطراب می‌تواند بعنوان یک عامل موجب کاهش دقت و کاهش
فعالیت‌های ذهنی دانش‌آموز به هنگام املاء نوشتن باشد.

به نظر نگارنده در اکثر فارغ‌التحصیلان دبیرستانی ما یک نوع
زدگی و یا عدم تمایل ناخودآگاه در مورد نوشتن وجود دارد که از
روشهای ناصحیح آموزش املاء در اکثر مدارس ما ریشه می‌گیرد.
بارها دیده‌ایم که چند نفر دیپلمه به دفتر اداره‌ای مراجعه می‌کنند و
تقاضای استخدام شدن را دارند و وقتی مسئول اداره از آنها می‌خواهد
که تقاضای خود را در چند جمله به صورت کتبی ارائه دهند اکثراً
مایلند که تقاضای کسی را فرد دیگری برای آنها بنویسد و یا اگر قرار
باشد تقاضای دسته‌جمعی بنویسند دیده می‌شود که نوشتن تقاضا را

یکی به دیگری پیشنهاد می‌کند و هر یک بنحوی سعی در ظفره رفتن و نوشتن نقاضا را دارند حتی وقتی که مسئول اداره می‌گوید: «من مستن نقاضا را دیکته می‌کنم و یکی از شماها بنویسد.» باز هم مشاهده می‌شود که دیپلمه‌ها براحتمی داوطلب نوشتن نمی‌شوند و در عرض چندین لحظه هم که شده به اصطلاح به همدیگر تعارف می‌کنند و هر یک از آنها میل دارد که خودش بنویسد و دیگری داوطلب نوشتن جملاتی شود که مسئول اداره دیکته می‌کند. البته این حالت یعنی عدم تمایل به نوشتن معلول عوامل متعددی است که عمده‌ترین آنها از روشهای ناصحیح آموزش املاء ناشی می‌شود.

پیشنهاد

۱ - اولین پیشنهاد نگارنده در رفع نقایص و مشکلات یاد شده در آموزش املاء این است که به هر تریبی که مصلحت است از معلمان ابتدایی و معلمان ادبیات دوره راهنمایی و معلمان ادبیات دوره دبیرستان که باروش یاد شده مسئولیت درس املاء را به عهده دارند سؤال شود که چه چیز باعث شده که آنها به چنین روشی متعقد باشند؟ آیا این روش را از کجا یاد گرفته‌اند؟

آیا دلیل و یادلیل صحیح برای تأیید و درستی روش خود دارند؟

نگارنده معتقد است که در حال حاضر اکثر معلمان، روش آموزش املاء را از معلم خودشان وقتی دانش‌آموز بوده‌اند یاد گرفته‌اند و همان روشی را که در جریان تحصیلات مدرسی در مورد آنها اجرا می‌شده در مورد دانش‌آموزان خود بکار می‌برند و اگر این قضیه را تا پنجاه، شصت سال گذشته دنبال کنیم و روش باروشهای آموزش املاء را طی این مدت مورد بررسی و تحقیق قرار دهیم به این نتیجه خواهیم رسید که امروزه روش آموزش املاء صرفنظر از تغییرات جزئی، همان روشی است که معلمان قدیمی در مورد دانش‌آموزان گذشته اجرا می‌کرده‌اند و تحقیق در تاریخ آموزش و پرورش نشان می‌دهد که اکثر روشهایی را که معلمان قدیمی در جریان آموزش و پرورش داشته‌اند از مبانی علمی کمتری برخوردار بوده و اکثراً حاصل عقیده و سلیقه شخصی آنان بوده است و بدیهی است که بسیاری سلیقه‌ها و عقیده‌ها و ابتکارات و روشها و نظرها که با مبانی علمی مغایرت و ناسازگاری دارند.

در هر صورت برای رفع اشکالات موجود در روش آموزش املاء باید شرایطی را به وجود آورد که معلمان ما عمیقاً متوجه روش ناصحیح خود در آموزش املاء بشوند.

۲ - معلمان درس املاء سعی کنند به هنگام املاء گفتن از ادا

کردن جملات به صورت کلمات مجزا از هم با مکث‌های نسبتاً طولانی خودداری کنند.

۳ - سعی کنند حتی الامکان عبارات را به صورت جملات کوتاه و با کلمات در ارتباط یا هم ادا کنند تا ارتباط بین مفاهیم کلماتی که شنیده می‌شود موجب درست‌نویسی بیشتر دانش‌آموز گردد. بعنوان مثال اگر به خواهیم جمله زیر را در درس املاء به دانش‌آموزان دیکته کنیم.

«روزی ز سر سنگ عقابی به هوا خاست»

و اگر همچنانکه در اکثر مدارس ما معمول است بگویم

روزی، روزی، روزی، ز سر، ز سر، ز سر، سنگ، سنگ، سنگ،

سنگ، عقابی، عقابی، عقابی، به هوا، به هوا، به هوا، خاست، خاست، خاست.

ارتباط بین مفاهیم در ذهن دانش‌آموز به حداقل ممکن کاهش می‌یابد و علاوه بر اینکه مشکلاتی را که قبلاً یاد شد به وجود می‌آورد، تأثیر قابل توجهی در کاهش درصد درست‌نویسی دانش‌آموز دارد. یعنی در این شرایط دانش‌آموز دچار شک و تردید می‌شود که «هوا» را هوا بنویسد یا هوی «خاست» را خاست بنویسد یا خواست

لیکن اگر همین جمله را به صورت ذیل ادا کنیم

روزی، ز سر سنگ، عقابی به هوا خاست.

مشکلات یاد شده تا اندازه قابل توجهی کاهش می‌یابد.

۴ - پیشنهاد می‌شود که معلمان کلاسهای اول تا سوم ابتدایی به هنگام املاء گفتن، کلمات را حداکثر دو مرتبه تکرار کنند و از کلاس چهارم ابتدایی به بعد بتدریج سعی شود به هنگام املاء گفتن، کلمات و یا جملات را یک مرتبه ادا کنند. لازم به یادآوری است که معلم باید سعی کند وقت کافی و مناسب را برای نوشتن آنچه دیکته می‌کند به دانش‌آموزان بدهد و در این زمینه نه افراط باشد نه تسفیریط. وقتی می‌گوییم معلم باید برای نوشتن آنچه دیکته می‌کند، به دانش‌آموز وقت کافی بدهد این مشکل پیش می‌آید که وقت کافی چه مدت و چه اندازه زمان می‌تواند باشد؟ زیرا یک معلم ممکن است برای نوشتن یک کلمه پنج حرفی سه ثانیه را کافی بداند در صورتیکه معلم دیگر، وقت کافی را برای نوشتن همان کلمه بیش از سه ثانیه و یا کمتر از سه ثانیه در نظر بگیرد. برای رفع این مشکل نگارنده موارد ذیل را پیشنهاد می‌کند:

در دوره ابتدایی؛ متوسط مکث و با فرصتی را که برای نوشتن کلمات و یا جملات ادا شده باید برای دانش‌آموزان منظور بداریم برای هر کلمه چهار حرفی حداکثر پنج ثانیه است. در دوره راهنمایی، فرصت کافی برای نوشتن یک کلمه چهار حرفی، حداکثر چهار ثانیه است. در دوره دبیرستان، فرصت و یا مکث مناسب برای نوشتن یک کلمه چهار حرفی سه ثانیه کافی به نظر می‌رسد. معلمان مدارس ابتدایی

و راهنمایی و دبیرستان می‌توانند بر مبنای الگوهای یاد شده، وقت مناسب را برای نوشتن کلمات و جملات در درس املاء در نظر بگیرند. در بعضی از کلاسهای دوره ابتدایی و راهنمایی و دبیرستان ممکن است بکمی دو دانش‌آموز از نظر شنوایی نقایصی داشته باشند و به هنگام املاء گفتن تقاضا کنند که جملات و یا کلمات تکرار شود. در این زمینه شایسته است که معلم از همان ابتدای سال تحصیلی، دانش‌آموزانی را که ضعف شنوایی دارند شناسایی کند و با معرفی آنها به مراکز پزشکی و کمک گرفتن از مسئولین مدرسه و خانواده دانش‌آموز حتی الامکان در رفع نواقص شنوایی دانش‌آموز بکوشد. در غیر اینصورت معلم می‌تواند محل نشستن اینگونه دانش‌آموزان را نزدیک خودش انتخاب کند.

۵ - اغلب دیده می‌شود که بعضی از معلمان در جریان املاء گفتن قدم می‌زنند و در حالی که املاء می‌گویند از نقطه‌ای به نقطه دیگر تغییر مکان می‌دهند. این عادت نامطلوب مشکلاتی را برای دانش‌آموزان به وجود می‌آورد به عبارت دیگر وقتی معلم در حال قدم زدن، کلمات و جملات را ادا کند محرک شنوایی برای همه دانش‌آموزان یکنواخت و یکسان نیست و مرتباً شدت و ضعف می‌یابد و شدت و ضعف محرک شنوایی (صدای معلم به هنگام ادای کلمات و جملات) مشکلاتی را برای دانش‌آموزان به وجود می‌آورد. از طرف دیگر صدای گفتن بعضی از این قبیل معلمان به هنگام قدم زدن سر کلاس و در همان حال املاء گفتن، مزید بر علت می‌گردد.

بنابراین نگارنده پیشنهاد می‌کند که معلمان به هنگام املاء گفتن جای مناسبی را انتخاب کنند و بدون تغییر مکان و حتی تغییر جهت و این طرف و آن طرف رفتن، دیکته گفتن را به پایان برسانند. در مورد انتخاب جای مناسب، این سؤال مطرح است که مراد از جای مناسب چیست؟

در این زمینه باید گفت که بعضی از معلمان، وسط کلاس را جای مناسبی برای املاء گفتن می‌دانند لیکن بنظر نگارنده اگر معلم از لحاظ وضع و جهت، وسط کلاس و روبروی دانش‌آموزان قرار بگیرد و املاء بگوید، عده‌ای از دانش‌آموزان پشت سر او قرار می‌گیرند و طبیعتاً وضوح و رسائی صدای معلم برای آنان کاهش می‌یابد و اشکالاتی را برای آنها فراهم می‌سازد بنابراین پیشنهاد می‌شود که معلم در کلاس املاء روبروی دانش‌آموزان قرار بگیرد و طوری بایستد و بنشیند که همه دانش‌آموزان در میدان دید او باشند.

۶ - پیشنهاد می‌شود که معلمان سطوح ابتدایی، راهنمایی و دبیرستان، به هنگام املاء گفتن، کلمات را به صورت صحیح و طبق همان اصولی که در فرائض صحیح و معمولی مورد نظر است تلفظ کنند و دانش‌آموزان را عادت دهند که بتوانند آنچه را می‌شنوند به صورت

صحیح بنویسند بنابراین همانطوریکه قبلاً هم ذکر شد دلیل صحیح نداریم که مثلاً «کوزه» را که هاء غیر ملفوظ دارد «کوزه» تلفظ کنیم و هاء آنرا به لفظ درآوریم و از این قبیل...

۷ - در اکثر مدارس، مخصوصاً مدارس راهنمایی و دبیرستانها، اکثر معلمان رشته‌ها و دروس مختلف عادت دارند که وقتی جملاتی را روی تخته می‌نویسند، به اصطلاح با خط شکسته بنویسند یعنی خطی که با خط املائی تا اندازه‌ای متفاوت است.

نگارنده معتقد است این کار تأثیر منفی بر خط و روش نوشتن و همچنین املاء دانش‌آموز می‌گذارد. توضیح اینکه دانش‌آموزان در دوره ابتدایی با اصول و الگوهای معینی نحوه نوشتن را یاد می‌گیرند و وقتی در دوره راهنمایی و دبیرستان مشاهده می‌کنند که معلمانشان به شیوه‌ای می‌نویسند که با شیوه نوشتن آنها تا اندازه قابل توجهی متفاوت است سعی می‌کنند بر اساس تقلید و اصل تأثیر پذیری از معلم، شیوه‌های نوشتن خود را بتدریج به سبک و شیوه نوشتن معلمانشان درآورند. به عبارت دیگر دانش‌آموزان در دوره راهنمایی به سن بلوغ می‌رسند و در دوره دبیرستان (و اواخر دوره راهنمایی) سعی می‌کنند بر اساس اصل فرهنگ‌پذیری، رفتار مربوط به بزرگسالان را تقلید کنند و با مشاهده شیوه‌های نوشتن معلمانشان در سر کلاس، رغبت و تمایلی در آنان به وجود می‌آید که این شیوه نوشتن را تقلید نمایند و فکر می‌کنند که نحوه نوشتن خودشان را که در دوره ابتدایی یاد گرفته‌اند، کودکانه است و به لحاظ اینکه در این دوره سنی، دانش‌آموزان به تناسب تقلید و پذیرش رفتار بزرگسالان، رفتار کودکانه خود را کنار می‌گذارند، با مشاهده شیوه نوشتن معلمانشان در دروس مختلف (به صورتی که قبلاً یاد شد) امر بر آنان مشتبه می‌شود که شیوه نوشتنی را که در دوره ابتدایی به آنان آموخته شده کودکانه است و باید آنرا کنار گذاشت. در اینجا مشکلی پیش می‌آید همانند مشکلی که در ضرب‌المثل معروف برای کلاغ پیش آمد ضرب‌المثلی که می‌گوید: «کلاغه می‌خواست مثل کبک راه بره راه رفتن خودش هم یادش رفت».

نگارنده پیشنهاد می‌کند که به کلبه معلمان رشته‌های مختلف در مدارس راهنمایی و دبیرستانها توصیه نمود برای جلوگیری از بدآموزی دانش‌آموزان، از نوشتن مطالب و جملات به شیوه شکسته و سبک جاری، حتی الامکان خودداری کنند و در جریان تدریس مطالب و جملات را به صورت اصولی یعنی همان شیوه نوشتنی که در مدارس ابتدایی آموزش داده می‌شود بنویسند.

والسلام

دیگر دستور زبان گفتار مردم تهران.

۸ - حفظ اصطلاحات - یکی از شرایط دستورنویسی آنست که اصطلاحات دستوری حتی المقدور حفظ شود اگر چه تعریف آنها تغییر باید و این نکته‌ای است که زیانشناسان اروپا نیز آن را مراعات می‌کنند؛ زیرا تغییر اصطلاح، تسلیم دستور را مشکل و معلم و شاگرد را گیج می‌کند و در نتیجه آموزش مطالب جدید زیانشناسی و دستوری را دشوار می‌سازد. روشن است که تغییر اصطلاحات اسم، صفت، قید، فعل، شخص تا چه میزان مضر و بد است به خصوص اگر این کار بر پایه عقیده نادرست پاکسازی زبان و عربی‌زدایی باشد. نمونه بد این کار وضع دو اصطلاح نهاد و گزاره به جای منادیه و مسند است.

تنها تغییر اصطلاحی مجاز است که بد باشد یا به چند معنی به کار رود، مانند حرف که هم به معنی حروف میانی (حروف الفبایی) است و هم به معنی حروف ربط و حروف اضافه. اگر اصطلاحات دارای ساخت عربی باشند و فهم آن نیز دشوار باشد تغییر آن مجاز است.

وضع اصطلاح جدید به وسیله ترجمه اصطلاحات دستوری خارجی در مواردی که مفهوم آن اصطلاح برای زبان ما تازگی دارد لازم است مانند وضع اصطلاحات واج، سازه، تکب، گروه به جای فونم، مرفم، اکسان، فریز که اخیراً رایج شده است. بعضی از مردم که دوست دستور نمی‌دانند و نمی‌دانند که مفهوم این کلمات قبلاً در دستور فارسی وجود نداشته است، می‌پندارند استعمال آنها تغییر اصطلاح است که البته اینگونه اشخاص باید بیشتر دستور بخوانند تا تفاوت بین تغییر اصطلاح و وضع جدید اصطلاح را از هم تمیز دهند.

۹ - عربی در فارسی - از آنجایی که در فارسی لغات عربی فراوان است تعلیم قسمتی از صرف عربی برای توجیه این لغات لازم است و این قسمت از صرف عربی در واقع بخشی از دستور فارسی است. بنابراین

آموختن این بخش از قواعد صرف مانند اسم فاعل، اسم مفعول، اسم مکان، اسم زمان، اسم تفضیل و مصدر در فارسی لازم است و بهتر است در ضمن کتابهای دستور فارسی نوشته شود نه در کتابهای جداگانه.

۱۰ - هر هیز از صورت‌گرایی افراطی - یکی از کشفهای زیانشناسی جدید به خصوص مکتب ساختگرایی توجیه زبان است بر اساس صورت آن، نه بر پایه معنا که در شیوه قدیم معمول بود. هواخواهان توجیه صوری می‌گویند توجیهاات و تعریفهای دستوری، فسی‌المثل تعریف اسم، قید، فعل بر پایه معنی جامع و مانع نخواهد بود. مثلاً به جای اینکه بگوییم: «صفت بیانی آنست که حالت و چگونگی اسم را بیان می‌کند» بهتر است بگوییم: «صفت بیانی آنست که «تر» و «ترین» و «ی» مصدری و مانند آنها می‌گیرد» و یا بگوییم: «اسم آنست که «ها» و «ان» جمع به آن الحاق می‌شود و بر سر آن حرف اضافه و غیره در می‌آید» ولی این کار اگر چه مفید است اما چند اشکال دارد:

یکی آنکه ابراد جامع و مانع نبودن بر این قسم تعریف و توجیه نیز وارد است؛ زیرا مثلاً حرف اضافه که علامت اسم و گروه اسمی است گاهی بر سر قید و صفت هم در می‌آید مانند «بناباچار» و «بناگاه» و «از ناگهان» و یا اگر بگوییم «ان» نشانه اسم است برای تشخیص «ان» جمع از «ان» فاعلی و قیدی مثل (خندان و بهاران)، باز باید به معنی متوسط شویم و دیگر آنکه اسمهای خاص نشانه جمع و نکره نمی‌گیرند اما در عین حال اسمند. پس توجیهاات متکی به صورت نیز مثل تعریفهای متکی به معنا استثنا پذیرند و آنها هم جامع و مانع نیستند و استثنای پذیر بودن قواعد دستوری به واسطه آن نیست که تعریف بر اساس معنی است بلکه ناشی از ذات زبان است که از امور انسانی است و قواعد آن نیز ناچار مانند قوانین سایر علوم انسانی از قبیل روانشناسی و جامعه‌شناسی استثنای پذیر است.

ثانیاً اگر فقط به این اکتفا کنیم که بگوییم «اسم کلمه‌ای است که «ها» و «ان» جمع می‌گیرد یا حرف اضافه بر سر آن در می‌آید»، از آن هیچگونه فایده تعلیمی و آموزشی نمی‌بریم. قواعد زبان آنجا که کمک به آسان شدن معانی لغات و جملات و عناصر زبان می‌کند مفیدند و به درد تعلیم می‌خورند و گرنه نمی‌توان فایده‌ای تعلیمی برای آنها متصور شد. بنابراین دستور هم مانند لغت باید صورت و معنای هر دو را مورد توجه قرار دهد و بی‌توجهی به صورت یا معنی و توجه صرف به یکی از آن دو، عملی است افراطی و باید از آن پرهیز کرد. بهتر است ما نیز مانند کسانی که برای زبان عربی دستور نوشته‌اند هم به لفظ توجه کنیم و هم به معنی مثلاً «ابن مالک» در تعریف اسم خصوصیات لفظی و صوری آن مانند گرفتن جر و نتوین و «ال» را با ویژگیهای معنوی با هم می‌آورد. ویژگیهایی از قبیل مثلاً داشتن حالت منادایی و مسند الیهی.

بالجر و التوین و الندوال

و مسند للاسم تمیز حاصل^۴
گذشته از این بسیاری از زیانشناسان مانند گیوم^۵ و چسکی^۶ نظر دو سسور و ساختگرایی را که هواخواه توجیه زبان بر اساس صورت آن بودند مورد انتقاد قرار داده‌اند.^۷ بنابراین برای نوشتن دستور فارسی باید هم به توجیهاات صوری و لفظی پرداخت و هم به ممیزات معنایی و برای این منظور به سه صورت می‌توان اقدام کرد.

الف - ابتدا به بیان مشخصات صوری و لفظی می‌پردازیم و سپس معانی صورتهای مختلف زبان را با دقت بیان می‌کنیم. مثلاً در تعریف صفت بیانی می‌گوییم: صفت بیانی آنست که «تر» و «ترین» یا «یاه» مصدری می‌گیرد و آنگاه به ذکر معانی آن از قبیل معانی فاعلی، مفعولی، نسبی، تشبیهی، حالی، زمانی، مکانی، مقداری و غیره می‌پردازیم.

ب - برعکس این کار را می‌کنیم یعنی می‌گوییم: «صفت بیانی آنست که کیفیت و حالت و چگونگی اسم را بیان می‌کنند» و آنگاه می‌گوییم نشانه‌ی صوری آن «تر» و «ترین» و «ی» مصدری و کسره اضافه است و این کار چون با مفاهیم و روشهای سنتی سازگارتر است تعلیم دستور را آسانتر می‌سازد و این همان شیوه‌ای است که نگارنده آن را در نوشتن دستور امروز به کار برده است. البته هنگام به کار بستن این روش باید اشتباهات و نارساییهای دستورهای سنتی را هم برطرف کرد.

نوشتن دستور بر اساس نشانه‌های صوری یا معنوی صرف، عملاً غیر ممکن است و دستور ساختگرای افراطی بنا همان اشکالاتی روبروست که دستورهای معنی‌گرای افراطی سنتی با آن مواجه بودند. از این رو دستورهایی که «فریز» برای زبان انگلیسی آمریکایی نوشته است و صرفاً بر اساس صورت زبانیست، چون جنبه‌های معنایی را به کلی فراموش کرده است ناقص و بی‌فایده است؛ زیرا اولاً قطع رابطه مسائل دستوری با معنا، دستور را از لحاظ تعلیم تقریباً به صورت ابزاری بی‌فایده در می‌آورد که فقط گاهی به درد ترجمه و تعلیم زبان خارجی می‌خورد و بس. ثانیاً بسیاری از قواعد مبهم زبان را سکوت می‌گذارد و با به‌طور ناقص و نارسا مطرح می‌سازد. از طرفی دستور فریز بر اساس زبان گفتار و بر پایه گفتگوهای تلفظی است نه بر اساس زبان نوشتار.^{۱۱}

به این سبب دستورنویسی از آغاز تاکنون هم به نشانه‌های صوری توجه داشته و هم به مسائل معنایی. کفایت به قدیمترین دستورهای سنتی نگاه کنیم نادر آنجا بینیم که دستورنویس مسائلی مانند جمع و نکره و معرفه را در ابتدا از لحاظ معنی مطرح می‌سازد و سپس با دقت به بیان و ویژگیهای صوری و لفظی آنها می‌پردازد. مثلاً پس از تعریف جمع

می‌گوید که نشانه‌های جمع «ها»، «ان»، «ات» است و بعضی از قواعد جمع مکرر عربی را هم که در فارسی مورد استعمال دارد بیان می‌کند. بنابراین دستور سنتی هیچگاه خالی از نوجبهات صوری نبوده است و استفاده ساختگرایان به این دستورها - به صرف اینکه بعضی از تعاریف آن بر اساس معناست - افراطی و دور از انصاف است و هنوز هم که هنوز است دستورهای سنتی، هم برای تعلیم مناسبتر از دستورهای زبانشناسی است و هم گنجینه‌ی بااروری است برای دستورهای ساختگرا و تأویلی (گشتاری)^{۱۲} و از این رو صرف نظر کردن از آن، چه از لحاظ تعلیم زبان و چه از نظر تحقیقات صرف، ضربه‌ای است به بررسیهای زبان و زبانشناسی.

۱۱ - پرهیز از روشهای ضدعلمی و تجویزی افراطی - دیدیم که در دستورهای سنتی قدیم روشهایی به کار می‌رفت که امروز باید از آن پرهیز کرد و به جای آن باید از زبانشناسی الهام گرفت.

۱۲ - الهام از زبانشناسی جدید - و به کار بستن اصولی از آن که برای دستورنویسی مفید است از آن جمله است:

الف - تشخیص دادن گونه‌ها و جلوه‌های مختلف زبان فارسی از یکدیگر و محدود کردن موضوع دستور و نوشتن دستورهای جداگانه برای هر کدام از آن نمونه‌ها و مخلوط نکردن قواعد گونه‌های مختلف با یکدیگر. به این معنی که دستورنویس باید برای دوره‌های زبان فارسی دستوری جداگانه بنویسد و هم چنین برای گونه‌های مختلف زبان در دوره‌ای معین نیز باید دستوری علیحده تدوین کند. دستورهایی از قبیل: دستور نثر رسمی معاصر، دستور نثر رسمی قرن چهارم و پنجم، دستور شعر فارسی در قرن چهارم و پنجم و ششم، دستور زبان گفتار امروز و غیره. دستورنویس باید بین دستور تاریخی و هم‌زمانی فرقی بگذارد و از

مخلوط کردن قواعد گونه‌های مختلف زبان باهم پرهیزد و از اختلاط زبان گفتار با نوشتار و از آمیزش قواعد قدیم و جدید و از اختلاط قاعده‌های نثر و نثر پرهیز کند. و از آنجایی که مهمترین گونه‌ی زبان فارسی، نثر رسمی (زبان معیار) امروز است، برای تعلیم درست‌نویسی و شیوانگاری، دستورنویس باید قواعد این نوع نثر را استخراج کند و برای این منظور باید ابتدا حدود و تقویر این گونه از زبان را روشن سازد؛ یعنی پیش از هر چیز بداند که زبان رسمی یا نمونه‌ی زبان معیار چیست و نمونه‌ها و آثار آن کدامست.

ب - تجدیدنظر در مبحث حروف و واجشناسی. از مهمترین کشفیات زبانشناسی جدید بحث آواشناسی^{۱۳} و واجشناسی^{۱۴} است و از ناقصترین مباحث دستور سنتی بیاب حروف است که غالباً در آن مسائل خط و دستور باهم مخلوط شده‌اند؛ بنابراین این مبحث باید در نوشتن دستورهای سنتی حداقل استفاده را کرد و مباحثی مانند واج، هجا، تکبیه، آهنگ و درنگ را در کتابهای دستور به‌طور دقیق و علمی مطرح کرد.

ج - به کار گرفتن نشانه‌های ساختمانی و صوری زبان که در دستورهای ساختگرا مورد بحث است، زیرا استفاده از اینگونه نشانه‌ها اگر به‌افراط نکند تعلیم دستور را آسان می‌کند.^{۱۵} د - الهام از دستورهای تأویلی و گشتاری به خصوص در جاهایی که یک روایت دارای دو یا چند ژرف ساخت است. یعنی هنگامی که یک صورت زبانی بیش از دو معنی دارد مانند «پسران وزیر ناقص عقل» که «ناقص عقل» هم می‌تواند صفت «پسران» باشد هم صفت «وزیر».

۱۳ - احتراز از شیبه زبانشناسی - اگر چه الهام از زبانشناسی جدید و شعب متعدد آن مانند معنی‌شناسی، آواشناسی، جامعه‌شناسی زبان، روانشناسی زبان، برخورد زبانتها با یکدیگر و غیره برای نوشتن دستور و تنظیم

زبان نهایت لزوم را دارد اما زبانشناسی ناقص و شبه‌زبانشناسی برای دستورنویسی بی‌فایده است و باید از آن پرهیز کرد. باید از نظریات افراطی خام و جانبدارانه زبانشناسی درباره دستور کاملاً احتراز نمود. باید از نوشتن دستور تعلیمی براساس نظریه‌های عمومی خودداری کرد؛ زیرا این کار در هیچ نقطه‌ای از جهان حتی در آمریکا که زبانشناسی بیش از هر جای دیگر پیشرفت کرده است نتیجه‌ای نداشته است.

بازی در نوشتن دستور تعلیمی باید از شبه‌های درست گذشتگان مدد گرفت و دستورنویسی را نباید به بکار نایب نظریات زبانشناسان کرد؛ زیرا زبانشناسی و نظریه‌های مربوط به آن جوانتر و خامتر از آنست که بتواند از کار دستورنویسان گذشته صرف نظر کند و به همین جهت هیچ کشوری هر قدر هم زبانشناسی در آن پیشرفت کرده باشد نتوانسته است از دستور زبان سنتی بی‌نیاز گردد. «چمکی» می‌گوید: «دستورهای سنتی گنجینه‌های گرانبهایی هستند برای زبانشناسی جدید» زیرا دستور سنتی حتی به بدترین و نجویزترین صورت آن نیز خود نوعی توصیف زبان و زبانشناسی توصیفی است. اینک ما در اینجا به چند نظر افراطی زبانشناسان که ممکن است برای استخراج کامل قواعد زبان مفید نباشد اشاره می‌کنیم:

الف - افراط در صورتگرایی - بسیاری از زبانشناسان ایرانی و بیگانه هواخواه صورتگرایی افراطی هستند که قبلاً بدان اشاره شد.

ب - پیروی از نظریات کلی و عمومی زبانشناسی - بعضی از زبانشناسان برآنند که زبان را باید براساس یکی از نظریه‌های کلی زبان که تنها از قواعد و مسائل مشترک بین زبانها گفتگو می‌کند نوجه کرد؛ درحالی که صاحبان چنین نظریاتی همه قواعد زبان را مطالعه نمی‌کنند و تنها به بررسی قسمت محدودی از آن می‌پردازند. در صورتی که

توصیف زبان اگر به طور کامل و به شکل صحیحی صورت گیرد هم شامل قواعد مشترک بین زبانهاست و هم شامل قواعد ویژه هر زبانی که مورد تحقیق است؛ به این جهت عامتر و کاملتر است. وانگهی نظریه چنانکه از نام آن برمی‌آید، اندیشه‌هایی است که به مرحله تحقیق علمی نرسیده است و باید تجربیات آینده آن را تأیید کند تا به صورت قانون علمی در آید. مثلاً مشکل است نظریه‌ی را یافت که قواعد آن بر سه هزار زبان موجود جهان منطبق گردد و همه این زبانها آن را تأیید کنند؛ مگر همانطور که گفتیم به مقدار اندکی از قواعد زبان که می‌تواند آن نظریه را تأیید نماید اکتفا شود. از سوی دیگر می‌دانیم که در طول تاریخ عملاً بدون آنکه به «نظریه‌های کلی زبان» قواعدی برای زبانهای مختلف ندوین شده است که بعضی از آنها دقیق و علمی هم بوده‌اند از آن جمله است بسیاری از قواعد صرف و نحو عربی که در آغاز کار براساس زبان اهل بادیه و توده مردم تنظیم گردیده و فرنها در آموزش زبان عربی از آن استفاده شده است و روش تحقیق نحو نویسندگان عربی اکنون هم می‌تواند در سهای بسیاری به زبانشناسان بدهد.

ج - بی‌توجهی به زبان فصیح و ادبی زبانشناسان جهان علی‌العموم و بیشتر زبانشناسان ما علی‌الخصوص با زبان فصیح و ادبی میانه‌ای ندارند و گویی با آن بر سر چنگند. در نتیجه به جای نقیبت زبان فصیح و ادبی به حمایت از زبان عامیانه و گفتار می‌پردازند.^{۱۴}

د - بی‌اطلاعی از دستورهای سنتی اروپایی و عربی - دستورنویس باید دستور چند زبان را بداند؛ زیرا هر زبانی دارای دو نوع قاعده است: یکی قواعدی که با زبانهای دیگر مشترکست و در استخراج آنها می‌توان از مجموعه قواعد زبانهای دیگر نیز بهره گرفت مانند شخص و زمان (در فعل) و مستدالیه و حالات اسم و غیره در بیشتر زبانها. اینها را مشترکات یا همگانیهای زبان می‌نامند و دیگر

قواعدی که خاص یک زبان به خصوص است و فقط باید از همان زبان نیز استخراج گردد و مطالعه زبانهای دیگر به کشف آن کمکی نمی‌کند. به این سبب برای استخراج همگانیهای زبان باید دستور زبانهای دیگر را مطالعه کرد؛ البته نه تا حدی که کار را به تقلید صرف و ناروا از آن دستورها بکشانند.

از میان دستورهای بیگانه، مطالعه دستورهای سنتی زبانهای فرانسوی و انگلیسی و عربی برای دستورنویسان ما لازمست. به خصوص دستورهای عربی؛ زیرا بیشتر اصطلاحات دستوری ما از منابع عربی اخذ شده است. درباره اهمیت مطالعه دستورهای سنتی پیش از این هم سخن گفتیم.

۱۴ - آگاهی از تعلیم و تربیت -

دستوری که برای مدارس نوشته می‌شود باید براساس اصول آموزش و پرورش باشد و نویسنده چنین دستوری باید تعلیم و تربیت و زبانشناسی عملی و قواعد تعلیم زبان را، نیز بداند و خود مدتی دستور درس داده باشد و گر نه محقق صرف دستور، خواه ادیب باشد و خواه زبانشناس بدون آگاهی از تعلیم و تربیت و بدون تدریس عملی نباید دستور تعلیمی بنویسد.

نکاتی درباره تعلیم دستور - برای تعلیم صحیح دستور باید مواد برنامه را طوری تنظیم کنیم که این درس فایده عملی داشته باشد و علاوه بر آن باید کتاب را خوب بنویسیم و خوب درس بدهیم. اینک چند نکته در این زمینه:

الف - اگر بخواهیم از دستور در تعلیم زبان مادری و زبان فارسی قدیم استفاده کنیم باید بدینسان عمل کنیم که ابتدا دستور و شعب آن را به اختصار شرح دهیم و معرفی کنیم؛ آنگاه اندکی درباره تعریف و فایده علم دستور بحث نماییم؛ یعنی باید ابتدا به سه باب عمده آن یعنی واجشناسی و صرف و نحو اشاره کنیم و آنگاه فصول و اصطلاحات مهم هر سه باب را تعریف کنیم و شرح دهیم. مثلاً در باب

واجب است. به خصوص باید از تدوین دستور درسی بر اساس «نظریه‌های عمومی زبان» - که در آمریکا و اروپا هم تاکنون سرنگرفته است - پرهیز کنیم. بهتر است بگذاریم این دستور در آنجا جای خود را باز کند و نتایج آن آشکار شود سپس ما به تقلید یا اقتباس از آنها بپردازیم.

۴ - از صورتهای مختلف زبان و قواعد مربوط به آنها قواعدی را که متعلق به زبان ادبی و فصیح و زیبا هستند نجویز و توصیف کنیم و گرنه از نجویز باید پرهیز کرد.

۵ - از تعجر و نظریات جزمی دوری کنیم. از نظریاتی مانند پاک کردن زبان و ناتوان ساختن آن.

۶ - زیباشناسانی که خوب درس خوانده‌اند باید به نوشتن دستورهایی که صرفاً جنبه تحقیقی و زیباشناسی دارد و بر اساس نظریه‌های عمومی زیبانست بپردازند نه به تدوین دستور تعلیمی. آنان باید به مردم ایران اعلام کنند که این دو نوع دستور با هم تفاوت دارند. آنها تنها در صورتی باید به نوشتن دستور درسی دست زنند که شرایطی را که برای نوشتن اینگونه دستورها لازمست احراز کنند. زیباشناسانی که خوب درس خوانده‌اند بهتر است به گردآوری گویشها و تدوین قواعد آنها بپردازند.

بازی از این مطالب چنین برمی‌آید که در دستورنویسی باید از چند چیز پرهیز کرد:

۱ - از خرافات و از بدآموزیهای دستوری و از قواعد غلطی که بدون دقت و تحقیق لازم نوشته شده است و در کتابهای دستور و انشاء آمده است باید احتراز جست.

یکی از مهمترین خرافه‌های دستوری این است که دستور را پایه‌ی زبان آموزی و درست نویسی بدانیم و زبان آموزی را بخواهیم از راه دستور شروع کنیم و همچنین درباره‌ی نقشی دستور در آموزش زبان می‌توانیم.

۲ - باید از نوشتن قواعد ذهنی پرهیزیم و به تدوین قواعد عینی که بر اساس مشاهده واقعات زبان است دست زنیم.

۳ - از زیباشناسی بازی و اغراط در پیروی از زیباشناسان دوری جویم. احتراز از مفایده شبه زیباشناسان و ضدزیباشناسان در

واجب است. به خصوص باید از تدوین دستور درسی بر اساس «نظریه‌های عمومی زبان» - که در آمریکا و اروپا هم تاکنون سرنگرفته است - پرهیز کنیم. بهتر است بگذاریم این دستور در آنجا جای خود را باز کند و نتایج آن آشکار شود سپس ما به تقلید یا اقتباس از آنها بپردازیم.

۴ - از صورتهای مختلف زبان و قواعد مربوط به آنها قواعدی را که متعلق به زبان ادبی و فصیح و زیبا هستند نجویز و توصیف کنیم و گرنه از نجویز باید پرهیز کرد.

۵ - از تعجر و نظریات جزمی دوری کنیم. از نظریاتی مانند پاک کردن زبان و ناتوان ساختن آن.

۶ - زیباشناسانی که خوب درس خوانده‌اند باید به نوشتن دستورهایی که صرفاً جنبه تحقیقی و زیباشناسی دارد و بر اساس نظریه‌های عمومی زیبانست بپردازند نه به تدوین دستور تعلیمی. آنان باید به مردم ایران اعلام کنند که این دو نوع دستور با هم تفاوت دارند. آنها تنها در صورتی باید به نوشتن دستور درسی دست زنند که شرایطی را که برای نوشتن اینگونه دستورها لازمست احراز کنند. زیباشناسانی که خوب درس خوانده‌اند بهتر است به گردآوری گویشها و تدوین قواعد آنها بپردازند.

بازی از این مطالب چنین برمی‌آید که در دستورنویسی باید از چند چیز پرهیز کرد:

۱ - از خرافات و از بدآموزیهای دستوری و از قواعد غلطی که بدون دقت و تحقیق لازم نوشته شده است و در کتابهای دستور و انشاء آمده است باید احتراز جست.

یکی از مهمترین خرافه‌های دستوری این است که دستور را پایه‌ی زبان آموزی و درست نویسی بدانیم و زبان آموزی را بخواهیم از راه دستور شروع کنیم و همچنین درباره‌ی نقشی دستور در آموزش زبان می‌توانیم.

۲ - باید از نوشتن قواعد ذهنی پرهیزیم و به تدوین قواعد عینی که بر اساس مشاهده واقعات زبان است دست زنیم.

۳ - از زیباشناسی بازی و اغراط در پیروی از زیباشناسان دوری جویم. احتراز از مفایده شبه زیباشناسان و ضدزیباشناسان در

واجب است. به خصوص باید از تدوین دستور درسی بر اساس «نظریه‌های عمومی زبان» - که در آمریکا و اروپا هم تاکنون سرنگرفته است - پرهیز کنیم. بهتر است بگذاریم این دستور در آنجا جای خود را باز کند و نتایج آن آشکار شود سپس ما به تقلید یا اقتباس از آنها بپردازیم.

۴ - از صورتهای مختلف زبان و قواعد مربوط به آنها قواعدی را که متعلق به زبان ادبی و فصیح و زیبا هستند نجویز و توصیف کنیم و گرنه از نجویز باید پرهیز کرد.

باور قوی‌ها:

۱ - این قسم دستور با دستوری که زیباشناسان بر اساس نظریه‌های کلی و عمومی زبان می‌نویسند تفاوت دارد. بهتر است زیباشناسان از پرداختن به دستور تعلیمی خودداری کنند و به نوشتن دستورهایی که صرفاً جنبه تحقیقی و زیباشناسی است، بپردازند. زیرا در آن کار تخصص و صلاحیت ندارند و در این کار متخصصند و اصلاً برای چنین کاری ساخته شده و درس خوانده‌اند.

۲ - به دستورهای دکتر خیابور و دکتر خاتری نگاه کنید.

- ۳ - Phoneme
- ۴ - Morpheme
- ۵ - Stress & Accent
- ۶ - Phrase

۷ - شرح این عقل ص ۱۶، جلد ۱ - چاپ مصر.

۸ - M. G. Guillaume

۹ - N. Chrusky

۱۰ - برای این کتاب دیگر ساختگرایی انراطی، به مقدمه دستور امروز، نوشته نگارنده، صفحه ۲۸ و به مقاله وجه فعل در فارسی معاصر مجله دانشکده ادبیات تهران، سال ۱۳۴۹ نگاه کنید.

۱۱ - به The Structure of English تألیف C.

Charles Fries چاپ ۱۹۵۷ نگاه کنید.

۱۲ - Transformational Grammar

۱۳ - Phonétique یا Phonetics

۱۴ - Phonology یا Phonologie

۱۵ - به دستور امروز در آغاز بحث اسم و فعل و صفت

بیانی نگاه کنید.

۱۶ - زبان‌شناسان گویش گفتاری زبان را مقدم بر گویش

نوشتاری و نوع زنده تر زبان می‌شمارند.

(آرانشاسی از دکتر علی محمد حق شناس، ص ۱۶، چاپ

۱۳۶۶)



بقیه از صفحه ۹

سرمشق، الگو و الهام بخش و قابل تقلید و پیروی باشد.

۱۶ - دانش‌آموزان را طوری مخاطب قرار دهد و با آنان به گونه‌ای رفتار انسانی داشته باشد که احساس کند با صمیمی‌ترین دوست و خیر خواه خودشان مواجه گردیده‌اند که در این صورت و در سایه این گونه رابطه دوستانه و شفقانه، ضمن موفقیت در تدریس، انضباط مورد نظر هم به وجود می‌آید.

ذوالنور - چه کنیم که رغبت دانش‌آموزان به تحصیل در رشته ادبیات بیشتر شود؟
استاد سرفراز - این مسأله باید از دو دیدگاه، از دو نظر و از دو جنبه مورد مطالعه قرار گیرد یکی از نظر جنبه هنری و ذوقی و دیگری از نظر جنبه معنوی و محتوی یعنی فکر و اندیشه با هدف و غرض از آوردن آن متن که این خود بعضی جداگانه دارد.

اما جنبه نخستین، عرض می‌کنم هر چه ساخت و بافت هنری ادبیات قوی‌تر باشد و زیبایی الفاظ در آن بیشتر رعایت شده باشد و سخن پرداز هم شخصاً ذوقی تیز و دلی حساس داشته باشد به طوری که از زیباییهای جهان هستی بیش از دیگران بهره‌ور و منتفع و متأثر گردد در ایجاد و تقویت و پرورش رغبت، ذوق و علاقه دانش‌آموزان مؤثرتر می‌باشد و اما اگر کسی درک زیبایی نکند پر واضح است که:

ذات نا یافته از هستی بخش
کسی تواند که شود هستی بخش؟

عباراتی که برای بیان مطالب انتخاب می‌شود باید رسا، ساده، قابل فهم و دور از پیچیدگی و دشواری باشد و به اصطلاح هیچگونه تعقید نداشته باشد. سبیل و واقعیات علمی به حساب متن ادبی نمی‌آیند و در قالب ادبی هم نمی‌گنجند و کسی هم آنها را به عنوان آثار ادبی نمی‌پذیرد. تنها مسأله‌ای که در این قالب، قالب ادبی، قرار می‌گیرند یا اخلاقیات است و با مطالبی که واجد جنبه ذوقی هستند و حکایت از تخیلات عالی و دقیقی می‌نمایند.

۱۱ - نام همه دانش‌آموزان خود را در هفته‌های اول سال تحصیلی یاد بگیرد و برای پرسیدن درس، آنان را با اسم، مخاطب قرار دهد که این عمل یقیناً در رشد شخصیت و منش دانش‌آموزان اهمیتی به سزا دارد.

۱۲ - هر چه می‌خواهد بگوید در ساعت درس باشد و چون ساعت آموزشی به پایان رسد و زنگ تفریح و استراحت به صدا درآمد دیگر سخنی و تکلفی ننماید باشد که مطرح گردد زیرا در ساعت تفریح، دانش‌آموز در هر کلاس درسی باشد آنطور که باید و شاید به گفتار معلم خود، توجه ندارد و قهرآمیز نمی‌تواند داشته باشد.

۱۳ - برای اینکه شور و هيجان و علاقه دانش‌آموزان را نسبت به درس خود برانگیزاند در آغاز درس، به ذکر نکاتی مناسب و نتیجه بخش که احیاناً نشاط‌آور هم باشد بپردازد.

۱۴ - بگویند که با ابتکار خود، ساعت درسش با ذوق و میل و عشق صرف دانش‌آموزان آغاز و با تأثر آنان از اینکه وقت درس معلم به آن خوبی، در آن روز تمام شده خاتمه یابد که:

درس معلم از بود زمزمه محبتی
جمعه به مکتب آورد طفل گریز پای را

مرحوم نیرزاده را که در نقش کدخدای در صفحه تلویزیون دیده‌ایم و همگی با اسم و قیافه جذاب و آموزش همراه با فعالیت‌های گوناگون استثنائش آشنایی داریم و همه می‌دانیم که مراحل اولیه یادگیری نوشتن و خواندن را با نقش‌های هنرمندانه و بی‌ظنیر و پرتنوع چگونه ماهرانه می‌آمیخت که نوآموزان آنچنان به کلاسش شیفته و علاقه‌مند بودند که وقتی درس رو به اتمام می‌گذازد نوابوگان عزا می‌گرفتند.

۱۵ - رفتارش برای دانش‌آموزان

مثلاً بسیاری از موضوعاتی که جنبه عرفانی دارد آدمی را به سوی خود می کشاند و ای بسا که انسان راحتی برای مدتی محدود، از جنبه مادی هم خارج می نماید مثلاً: نخستین بار که این شعر در روزنامه به چاپ رسید دهان به دهان می گشت و عده زیادی سعی می کردند که آنرا پیدا و حفظ کنند:

ماجرای مادر و دختر و پسر سروده استاد شهریار:

مادری بود و دختر و پسر و پسر
پسرک از می محبت میست
دختر از غصه پسر، مصلوب
پدرش تازه رفته بود ز دست

یک شب آهسته با کتابه، طیب
گفت با مادر، این نخواهد رست

ماه دیسگر که از سوم خزان
برگها را بود به خاک نشست

صبری ای باغبان که برگ امبد
خواهد از شاخه حیات گست

پسر، این حال را مگر دریافت
ببگر این جا چه ماهه رقت هست

صبح فردا در دست کوچک طفل
برگها را به شاخه ها می بست!

به بینید، یک دنیا احساس، یک دنیا محبت،
یک دنیا امید، یک دنیا ذوق، یک دنیا جذبه

یک دنیا عشق و یک دنیا عاطفه! پسرک خیال
می کرد با بستن برگها به درخت، خواهرش از
مرگ نجات خواهد یافت!! این که نظامی

فرموده است:
در شعر میبچ و در فن او
چون اکذب اوست احسن او

این به آن معنی نیست که دروغ ترین اشعار
بهترین آنهاست، بلکه بدین معنی است که هر
چه دورتر از واقعیات زندگی مادی باشد زیباتر
و بهتر و دلچسبتر است لذا هر چه تشبیهات و

استعارات مناسب بیشتر در آن به کار رفته باشد
جذاب تر و دلنشین تر خواهد شد.

در مورد تأثیر شعر نیکو نظامی عروضی
سمرقندی در چهار مقاله، نمونه های متعددی
ذکر کرده است که یکی از آنها را در اینجا به

عرض می رسانم:
احمد بن عبدالله الخجستانی را پرسیدند که
تو مردی خر بنده بودی به امیری خراسان چون
افتادی؟ گفت به باد غیس در خجستان روزی
دیوان حنظله بادغیسی همی خواندم بدین دو
بیت رسیدم:

سهری گسر به کام شیر در است
شو خطسر کن ز کام شیر بجسوی

یا بزرگی و عز و نعمت و جاه
یا جو مردانت، مرگ، رویاروی

داعبای در باطن من پدید آمد که به هیچ وجه در
آن حالت که اندر بودم راضی نتوانستم بود
خران را بفروختم و اسب خریدم و از وطن
خویش رحلت کردم و به خدمت علی بن اللیث
ندم... تا آنجا که می گوید دست از طاعت
صفاریان باز داشتم و جمله خراسان خوبشتم
را منخلص گردانیدم، اصل و سبب، این دو بیت
بود.

همچنین تدریس و بیان شرح حال بزرگان
که نشانگر حقایق اخلاقی و ایثارگریهای
شایان توجه می باشد در شاگردان ایجاد رغبت
و کشش به سوی آنگونه حقایق و فضایل
می نماید.

دکتر سلطانی - لطفاً شیوه تدریس تان را جهت
اطلاع همکاران بیان فرمایید.

استاد سرفراز - من هر جا که خود را
محیط و مسلط به درس دیدم و برای خود معینی
جا نسبی در آن احساس نمودم به طوریکه به
سهولت از عهده تدریس برآیم و پاسخگویی
دانش آموزان باشم و هر جا که خود را علاقه مند
به برنامه ای بافتم و با وجود مقتضی و عدم
مانع، به سوی آن شتافتم خود را موفق دیدم و

هر جا برای هر درسی خود کم بینی و قلت
علاقه به سراغم آمد اصلاً به طرف آن درس
نرفتم و آنرا نپذیرفتم و حق برنامه و علم را تباه
نشدم.

صابری - در مورد دروس ادبیات (دیگته -
قرائت متن - دستور - تاریخ ادبیات و

خصوصی درس انشاء) چه نظری دارید؟
الف - دیگته - شاید یکی از بهترین
روشهای موفقیت آمیز املاء این باشد که در
ضمن قرائت متن لغات مشکل آن، در نخته سیاه
نوشته شود، بعد کلمات هم خانواده و
هم ریشه اش (مانند: ذلت - ذل - ذلیل - ذلول
- اذله - مذلت - اذل - اذلال - تذلیل -
مذل... و تذلل) و بعد کلماتی که در تلفظ
فارسی یک جورند ولی در معنی مختلف
(مانند: انتصاب - انتصاب - جعد - جعد -
ثواب - صواب - حاصد - حاصد - نظیر -
نذیر - انتفاع - انتفاع - سُتفی - سُتفی...)

و سپس اضداد لغات همان درس (مانند:
اجتماع - افتراق - اخلاف - اتحاد - آغاز
- انجام - ثابت - سیار - تصدیق - تکذیب
- بسط - قبض - ضلالت - هدایت - طافی
- مطیع... با ذکر معنی و صیغه آنها در اختیار
دانش آموزان قرار گیرد.

ب - قرائت متن - به نظر من قرائت
متن را باید به خود شاگردان واگذار نمود بهتر
است معلم ناظر و شنونده و راهنما باشد،
اشتباهات آنرا برطرف کند جایی که کشش
صدا باید بیشتر یا کمتر باشد جایی که کلمه ای
باید به شدت تلفظ شود، جایی که صدا باید
یک نواخت و با متغیر باشد به آنان بفهماند و
پس از این که دانش آموزان در خواندن متن،
اشکالی نداشتند با آرامی و متانت به توضیح و
شرح مطلب بپردازد.

ج - دستور - دستور هم
روش جداگانه دارد که مطابق آن باید عمل شود
باز هم آنچه مطرح می باشد ذوق شخص معلم
است. بعضی از اصطلاحات دستوری را

می‌توان در ضمن تمرین‌ها و جمله‌ها پیاده کرد
معنی مستدالیه و با سند کمی برای شاگردان
سنگین است باید جهت نسبت را با علامتی
مشخص نمود و به آنها آموزش داد و نظایرش
را از همه خواست. همینطور مباحث دیگر
دستور به همین شیوه تدریس شود تا سرکوز
ذهن دانش‌آموزان قرار گیرد.

د - تاریخ ادبیات - این موضوع در
واقع بحث تاریخ است و مربوط به تجزیه و
تحلیل عوامل اجتماعی و سیاسی زمان شاعر.
این درس به دانش‌آموزان می‌فهماند که شاعر
تحت چه شرایطی به سر می‌برده و متأثر از
شیوهٔ چه کسانی و مطیع چه افرادی و مخالف
چه افکار و افرادی بوده است. لذا باید این
مسأله بدون هیچگونه تعصب شخصی در کلاس
تدریس شود و پس از اتمام بحث اظهار نظر
اشکالی ندارد.

ه - انشاء - در کلاسهای ابتدایی ز در
ساعت انشاء، نباید کلماتی را در اختیار
دانش‌آموز قرار داد تا جمله‌سازی کنند.
داستانی برایش نقل نمود تا آنچه را که از آن
فهمیده است به روی کاغذ بیاورد. در دورهٔ
راهنمایی باید موضوعاتی را در اختیار
دانش‌آموز گذارد که در قلمرو فهمش باشد و
در کلاسهای دبیرستان باید از موضوعات
تحقیقی استفاده شود. در ضمن باید شاگردان
را با شیوهٔ نگارش خوب آشنا نمود و به آنان یاد
داد که از کلمه یا جمله، چگونه می‌توان در
نوشته‌ها استفاده کرد تا مطلب زیباتر جلوه‌گر
گردد.

مثلاً هر یک از دو کلمهٔ آواز و آوا یا
استعمال و کاربرد، دارای یک معنی هستند در
هر دو مثال کلمهٔ دوم ادبی‌تر و زیباتر است.
در ساعت درس انشاء معلم نباید
دانش‌آموزان را به استخدام کلماتی که از
لحاظ آهنگ و تلفظ مطلوب‌تر و بهتر است
آشنا گرداند و به اصطلاح، از کلماتی که دارای
تأثیر حروفند پرهیزد و پرهیز دهد.

استخری - لطفاً نظر خودتان را
دربارهٔ ارتباط زبان فارسی و زبان عربی بیان
بفرمایید؟

استادسرفراز - یکی از خدمات
غیر قابل انکار اسلام به ایران این بود که همراه
با ورود این دین مقدس به این سرزمین و
پذیرشش از طرف ایرانیان پاک‌نژاد،
زبان فارسی هم یخنگی و کمال یافت و برای
عرضهٔ افکار و اندیشه‌های نوین احراز
شایستگی نمود چنانکه شاعران و نویسندگان
بسیاری پدید آمدند که توانستند اندیشه‌های
عالی خود را برای همیشه به یادگار گذارند.
همچنین ایرانیان بودند که در راه تهذیب و
تنقیح و تدوین کتابهای صرف و نحو و قواعد
عربی تلاشهای فراوانی به کار بردند و در طری
پیش از چهارده قرن، هزاران کتاب در
رشته‌های مختلف علوم بشری تألیف و تصنیف
نمودند که هم‌اکنون پشترانهٔ گرانقدری برای
دانش و فرهنگ این سرزمین و بوم هستند. امروز
نزدیک به چهل درصد از لغات فارسی ما
مأخوذ از عربی است. لغاتی که به قول معروف،
نشاستهٔ ایران گرفته‌اند، منون ادبی ما سرشار
از آیات، احادیث، روایات امثال و سخنان
بزرگان دینی و زمامداران اسلام است که بدون
شک، آشنایی با آنها بدون آشنایی با زبان
عربی مقدور نیست.

گذشته از این برای درست به کار بردن
بسیاری از لغات عربی از قبیل متهم و متهم،
مظهر و مظهر، مثبت و مثبت... معلم فارسی باید
لااقل تا حدودی به زبان عربی آشنایی داشته
باشد.

مثلاً معلم فارسی باید بداند حرف
مشبهة بالفعل لیکن است که در زبان فارسی
گاهی به صورت لیکن یا لیکن و زمانی با حذف
نون (ایک) و قتی هم با حذف کاف و به
صورت (ولی) در می‌آید. و اگر دانش‌آموزی در
درس فارسی بی‌رسد که مثلاً هر یک از کلمات:
مدرسه - جانی - محرز - مفاد - مسیر -

عقال - نواخ - منکر - منکر - محله - باغی
- فاقد - منتخب - نماشا (تماشی) به چه معنی
و صیغهای است، معلم بتواند با معنی صحیح
بدهد. خلاصه آنقدر لغت عربی در زبان
فارسی راه پیدا کرده است که معلم فارسی
منهای آشنایی به زبان عربی، نمی‌تواند معلم
خوب و مطلوبی باشد.

احمد نژاد - بانو چه به اینکه سه شمارهٔ
مجلهٔ رشد آموزش ادب فارسی به حضورتان
تقدیم شده مطالب آن را چگونه می‌باید و برای
بتر شدن آن چه پیشنهاداتی دارید؟

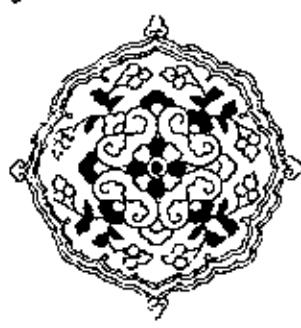
استاد سرفراز - و اما در مورد مجله، با
اینکه این نشریه هنوز نوپا می‌باشد ولی کوشش
تهیه‌کنندگان آن، قابل تحسین و شایستهٔ
قدر دانی است.

از آنچه در درجهٔ اول جاییش در این
مجله خالی است دو قسمتی را که از نظر من
اهمیت بیشتری دارد عرض می‌کنم:

۱ - مطالبی دربارهٔ تأثیر یعنی
ارپذیری ادبیات فارسی از قرآن و حدیث.

۲ - چون قرآن مجید آخرین و والاترین
کتاب آسمانی و معجزهٔ جاویدان پیامبر گرامی
اسلام است و در حد اعلای رسایی و شیوایی
قرار دارد و نهج البلاغه تالی قرآن و اخ القرآن
و دون کلام خالق و فوق کلام مخلوق است جا
دارد در هر شماره از: قرآن، علوم قرآنی، تفسیر
چند آیه متناسب و بعضی از کلمات دُرّبار لنگر
توحید عالم هستی، علی علیه السلام یا سخنان
مفسران و شارحان محترم، مطالبی مندرج
گردد.

والسلام



جای پایِ همزه در رسم الخط فارسی

از: عباس مهیار

دربارهٔ همزه بسیار گفته و نوشته‌اند. اما باز هم. جای چون و چند، در نوشتن همزه و کاربرد آن باقی است. درست به همین سبب هم هست که این یادداشت را بر حاشیهٔ رسم الخط فارسی می‌نویسم.

در نوشتن این یادداشت سه بیخوابی کشیده‌ام و نه دود چراغ خورده‌ام. تنها از یادداشت‌های نوزده سالهٔ معلمی خود، در مورد رسم الخط همزه، با توجه به معیارها و الگوهای سنتی فرهنگنامه‌ها و لغت‌نامه‌ها و کتابهای دستور زبان فارسی باری گرفته‌ام. تا معیاری یک دست در نوشتن همزه به دست دهم. در حقیقت، در این نوشته، کوشیده‌ام جواب خودم را داده باشم.

برای اینکه چیزی در مورد همزه ناگفته نگذارم الف، الف دراز و الف کوتاه را نیز، که جدا از همزه نیست در اینجا می‌آورم.

همزه

همزه از حروف بیصدا است و همیشه در آغاز کلمه می‌آید و با قبول حرکت (ــ) به کار می‌رود. مانند:

(أ): اسب (ا): استخر (إ): امید

با توجه به این تعریف در می‌بایم که:

۱ - کلمه‌هایی که وسط یا آخر آنها همزه دارد فارسی نیست. مانند: کأس، ضوء، پتر، مبدأ.

۲ - کلمه‌هایی را که به شکل: (پاییز، آینه، آئین، مؤبد، یائین و بینائی) نوشته می‌شوند باید نوشت:

پاییز، آیین، مؤبد، یائین و بینایی.

۳ - همچنین کلمه‌هایی را که آخر آنها به الف دراز و همزه مخفی ختم می‌شود در فارسی بدون همزه باید نوشت مانند: (انشاء، صحراء، سما، ابتدا و ...)

یادآوری: اگر این نوع کلمه به کلمه دیگری اضافه شود به جای همزه مخفی محذوف، «ی» اضافه می‌کنند. مانند:

انشای رسا، صحرای سوزان و ابتدای کار، تنها به هنگام نسبت، اگر همزه جزو حروف اصلی کلمه باشد، باقی می‌ماند و به صورتی نوشته می‌شود. مانند: ابتدایی، و یا به واو بدل می‌شود مانند: سماوی.

فرق همزه و الف

۱ - به طوری که اشاره شد، در زبان فارسی، همزه در اول کلمه می‌آید و حرکت قبول می‌کند. مانند: ابر و اسب؛ اما الف در اول

کلمه نمی‌آید و همیشه ساکن است. مانند: باد و بینا.

۲ - همزه از حروف خلق و بیصداست. اما الف از مصوت‌های کشیده است.

یادآوری ۱: اگر در کلمه‌های عربی، همزه مخفی با الف یک جا بیاید به صورت «آ» نوشته می‌شود.

یادآوری ۲: اگر همزه به صدای الف خوانده شود نیز به صورت «آ» نوشته می‌شود. در پایان همین نوشته به آن اشاره شده است.

الف دراز، الف کوتاه

معمولاً کلمه‌های عربی مختم به الف را در فارسی باید به این صورت نوشت:

عقیبا، تقوا، مینلا، قوا، وسطا و اقصا.

صورت اصلی این کلمه‌ها در عربی به این صورت است: عقیبی، تقوی، مبتلی، قسوی، وسطی و اقصی.

اگر این کلمه‌ها اسم‌های خاص باشند، باید در فارسی نیز به شکل عربی آن نوشت. مانند: موسی، عیسی، یحیی، و کیری.

یادآوری ۱: اسم‌های خاص عربی، که در بالا به آن اشاره شد، وقتی بر کلمه دیگری اضافه شود الف کوتاه، به صورت الف دراز نوشته می‌شود. مانند:

عیسای مسیح، موسای عمران، یحییای برمکی و ...

یادآوری ۲: کلمه‌هایی که به الف دراز و «وا» ختم می‌شوند، موقع اضافه شدن به کلمه دیگر به جای کسره (ــ) قرار داده می‌شود. مانند:

انشای رسا و جادوی کارگر.

گفتنی است که در مورد کلمه جلو، نیازی به آوردن پای اضافی نیست.

یادآوری ۳: کلمه‌هایی که به الف دراز و وا ختم می‌شوند در موارد نسبت، پس از الف وا،

و او برمی‌دارند. مانند:

دنیا، جادو که نوشته می‌شوند؛ دنیاوی و جادووی، که و او به ی تبدیل می‌شود و به صورت دنیایی و جادویی نوشته می‌شوند.

باید دانست که پای مصدری مانند: زندگی و پای وحدت با تکره مانند: مردی جدا از این مقوله است و در جای خود از آن سخن به میان خواهد آمد.

یادآوری ۴: الف کوتاه وسط کلمه‌های عربی، در فارسی به صورت الف دراز نوشته می‌شود. کلمات اسحق، اسمعیل، هرون، رحمن و ... را باید به این صورت نوشت:

اسحاق، اسماعیل، هارون، رحمان و ... یادآوری ۵: و نیز الف کوتاه کلمه‌هایی که در زبان عربی به کرسی و نوشته می‌شوند و آخر آنها به ة ختم می‌شود باید در فارسی به صورت الف دراز نوشت: مانند:

حبوة، صلوة و زکوة که باید نوشت: حبات، صلات و زکات.

یادآوری ۶: اگر کلمه‌ای به الف کوتاه ختم شود، از دو صورت بیرون نیست:

۱- الف: حرف سوم کلمه است و آن نیز در نوع است:

الف - اگر الف از و او قلب شده باشد به شکل الف نوشته می‌شود. مانند: عصا. ب - اگر الف از ی قلب شده باشد به شکل ی نوشته می‌شود. مانند: هدی.

۲- اگر در جایی از کلمه قرار گیرد که پیش از آن سه حرف قرار گرفته باشند، در آن صورت الف به شکل ی نوشته می‌شود. مانند: فتوی، مصطفی، مستثنی، جز در مواردی که پیش از الف، ی قرار گرفته باشد که در آن صورت باید به شکل الف دراز نوشت. مانند:

دنیا. ناگفته نگذاریم که الفی که در اصل همزه بوده است همیشه به شکل الف دراز نوشته می‌شود. مانند: میرا و مجزا.

چند قاعده

۱- برابر روش نگارشی که همه آن را پذیرفته‌ایم، اگر همزه ساکن در میان کلمه‌ای که پیش از آن حرف حرکت‌دار باشد به شکل‌های زیر نوشته می‌شود:

الف: اگر حرکت حرف پیش از همزه ساکن میان کلمه، فتحه (ـِ) باشد، همزه به کرسی الف نوشته می‌شود. مانند:

رأس، مأمِن، یأس، مأذون، یأس، مأیوس، کأس و مبدأ.

ب: اگر حرکت حرف پیش از همزه ساکن میان کلمه، ضمه (ـُ) باشد، همزه به کرسی و نوشته می‌شود. مانند:

مؤمن، مؤمن، مؤید، سؤال، مؤس، فؤاد، لؤم و رؤیت.

ج: اگر حرکت حرف پیش از همزه ساکن میان کلمه کسره (ـِ) باشد، همزه به کرسی (ی - ی - ی) نوشته می‌شود. مانند:

ذئب، بشر، اثلاف و لثام.

۲- همزه فتحه‌دار در میان کلمه‌ای که پیش از آن حرف ساکن باشد به شکل‌های زیر نوشته می‌شود:

الف: اگر حرف پیش از همزه فتحه‌دار میان کلمه، ساکن صدا دار (ا - و - ی) باشد همزه فتحه‌دار بدون کرسی نوشته می‌شود. مانند: برای (ا) قرآن، دناهت، براهت، ملائمت که به غلط ملائمت نوشته می‌شود. برای (و) مروءت که امروزه به صورت مروء می‌نویسند و به کار می‌برند.

برای (ی) خطی‌ت که به شکل خطیئت می‌نویسند.

ب: اگر حرف پیش از همزه فتحه‌دار در وسط کلمه، ساکن بدون صدا باشد همزه به کرسی «الف» نوشته می‌شود. مانند:

مسأله، تشأت و جرأت.

۳- همزه فتحه‌دار، در میان کلمه‌ای که پیش از آن حرف حرکت‌دار باشد به شکل‌های

زیر نوشته می‌شود:

الف: همزه فتحه‌دار، که پیش از آن حرف فتحه‌دار قرار گرفته باشد، به کرسی (ا) نوشته می‌شود. مانند: تأسف و تألم.

ب: همزه فتحه‌دار، که پیش از آن حرف ضمه‌دار قرار گرفته باشد، به کرسی (و) نوشته می‌شود. مانند: رؤسا.

ج: همزه فتحه‌دار، که پیش از آن حرف کسره‌دار قرار گرفته باشد، به کرسی (ی) نوشته می‌شود. مانند: رثه که ربه نوشته می‌شود و قته (به معنی گروه و دسته).

یادآوری: در حقیقت این قاعده همان است که در بخش ۱ به آن اشاره کردیم اما برای اینکه چگونگی نوشته شدن همزه، با معیارهای رایج، مشخص شود ناگزیر به بازگویی شدیم.

۴- اگر همزه کسره‌دار در میان کلمه‌ای قرار گیرد که پیش از آن حرف بیصدا قرار گرفته باشد، همزه به کرسی (ی) نوشته می‌شود. مانند: رئیس، مَرئی.

۵- اگر همزه کسره‌دار در میان کلمه‌ای قرار گیرد که پیش از آن حروف صدا دار (ا - و - ی) باشد باز هم همزه به کرسی (ی) نوشته خواهد شد. مانند:

خائن، کائنات، نائب، صائب، ملائک، نواب (حادثه‌ها)، شمائل، مائل، زائل، دلائل، عوائد، رواند، فوائد، قرائن، نائره و ...

یادآوری: نویسنده فرهنگ عمیدی گوید: «چون تلفظ همزه (ه) در چنین مواردی برای فارسی زبانها دشوار است، همزه را به صورت (ی) می‌نویسند و می‌خوانند»

۶- اگر همزه ضمه‌دار در میان کلمه‌ای قرار گیرد که پیش از آن حروف بیصدا باشد همزه به کرسی (و) نوشته می‌شود. مانند: رؤوف، مؤونت، رؤوس، شؤون، مسؤول و ...

همزه در آخر کلمه‌ها

۱- اگر همزه در آخر کلمه قرار گیرد و



سلطان عشق خیمه به صبحرای جهان زدست
 دل را بر سپر نموده و در پیش روی بیار
 با بر فلک نهاده به لاهوت مسرود
 اسلاکیان ز روزن گردون نظاره گسر
 کروبیان ز پیام فلک دوخته نگاه
 نهاده آفتبست که بر قلب ما فکند
 صحرا شده سیاه ز سرغان صبدو او
 در صبح کسار تیغ عشق را نگر که او
 وانگه غروب سرخ شهادت نگر که خون
 گردش گرفته جمع زنان حرم جهان
 گلهای سرخ در بر او از جان عدن
 رویش چو صبح روشن و سوش چو شب سیاه
 بر ذوالجناح همچو مسخند نشسته است
 شببیز کی رسد به سفایات ذوالجناح
 آری سراق عشق به سراج مسرود
 گسوی نهنگ زبر دو پایش شناورست
 از هیش سیاه عدو جمله در فرار
 اینجانه تیغ هندی و تیرک است و روم و زنگ
 این ذوالفقار حیدر و شمشیر اولیاست
 نیزه چو عجاج مسخوم و چون نثار است نیز
 این سرجم علیست به هنگام جنگ بدر
 صبح نبرد سرجم او همچو سرف بود
 اما که ظهر خون عزیزان و یاوران
 امیش سید و جامه سید و علم سید

از غم شرارهها به دل انس و جان زدست
 تیغ و ستان به دشمن دون بسا اسان زدست
 گام شرافتست که بر فرقدان زدست
 چوگان عشق را که به گوی زمان زدست
 بر انگر حسین که بر خاکیان زدست
 آتش به هفت پسته کون و مکان زدست
 شهباز سدره است که بر ساکیان زدست
 از غم شب کنیده و بر آسمان زدست
 از رنگ شفق به جوشن نیر زیان زدست
 گویی که حور حلقه به باغ جهان زدست
 گلهای آفتبست که بر هر جان زدست
 از روی و مسوی رنگ سن و دشمنان زدست
 شمشیر حیدری بر سر گسوان زدست
 اینجا سراق را به خدا او عنان زدست
 کی رخس رستم است که بر هفت خوان زدست
 با ازدها به جای عنان بر دهان زدست
 از زخم سم او همگی الاسان زدست
 شمشیر صفاست و فرند از بمان زدست
 کزدست حق گرفته حسین بر میان زدست
 بر سینهها نشسته و بر استخوان زدست
 سر از شکوه بر علم کساویان زدست
 کز نقش «لافتی» اش دهان بر میان زدست
 بر آن سید رنگ گل اوغوان زدست
 اما به ظهر نقش همه زعفران زدست

ان عشق

آن مسیزبان که تسبیح بر میهمان زدست
نور حسین آمده بر خاکدان، زدست
از نور نقش احمد آخر زمان زدست
با نور حیدری ره صد کوهکنان زدست
کز آفتاب حیدر و زهرامیان زدست
آری شوار عشق به پیر و جوان زدست
در بحر خون به کشتی او بسادبان زدست
نقشی ز مهر و عشق خدا جساودان زدست
نقاش حسن رنگ کسران تا کسران زدست
دست قضا به لوح قلم برسی گمان زدست
این مهر خلقت است که بر این جهان زدست
دل بعد او زدست بزیدان قطان زدست
بر ملک حق چه آتشی این سرگسران زدست
گر خصم ضرب و طعن به تسبیح و ستان زدست
کز خاک تیره خیمه بر لامکان زدست
از خاک عشق رسته و بر گلستان زدست
بر شاخ قد همت ما، آتیان زدست
بر دفتر وجود دو صد داستان زدست
و آن ساله‌ها که آتش دل را به جان زدست
از مرهم ظفر که رقم در قران زدست
این قبال نسیک را قلم برسی نشان زدست
زیرا خدا شکر، دون را نشان زدست

ای کسوفیان درنگ، چه کس دیده در جهان
اندم که خواست دست خدا خلقتی ز خاک
اندر ازل که خواست خدا خلقت نخست
از فراطمه است نور محمد که در حسین
آری حسین گیت همان نور احمد است
مشاق روی اوست جهانی به روز ختر
او ناخدای کشتی دین محمد است
بر بسادبان عزت دین محمدی
در انوار روی اوست که هر ضیح در فلق
با خون شرح اوست که هر شام بر شفق
خوب و بدی نه رسم زمان حسین بود
قبل از یزید بوده یزیدان بی شمار
گویی یزید کسو، بگشا چشم و خود بسین
رزم آوردان بهنه و زمسم و بساک نسبت
ن عاقبت به خاک سپارند و روح مساست
گلهای شرح لاله که رنگین ز خون مساست
سلیل شدست مباح روح بلند ما
بر سرگ گل نشسته و از ظلم غلفی
یا رب به حق آن دل خونین کربلا
دلهای پاره پاره ما را دوا فرست
نصر خدا و فتح خداوند زان مساست
محمود غم مسخور ز شنها و جور خصم

دکتر امیر محمود انوار

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه تهران

آیا فعل مجهول لازم است یا معتد؟



ماجرا از آنجا شروع شده بود که فرزندی قسمتی از درس دستور زبان فارسی را با پدرش، که معلم بازنشسته ادبیات است مرور می‌کند؛ فردای آن روز - بعد از امتحان - فرزند عصبانی و دلخور از مدرسه برمی‌گردد، زیرا معلم دستور دو نمره به او نداده است. فرزند معتقد است که گول پدرش را خورده، پدر هم - که می‌گوید کتاب و معلم هر دو اشتباه کرده‌اند - نامه‌ای به مجله نوشته و موضوع را به بحث گذاشته است. محض روشن شدن سابقه بحث، اوک چکیده درس، بعد نظر معلم بازنشسته و در آخر توضیح کارشناس آورده می‌شود.

الف - چکیده درس

۱ - در جمله «احمد پاسخ نامه را نوشت»، «نهاد» فاعل است.

۲ - در جمله «ضحاک در بند کشیده شد»، «نهاد» فاعل است.

۳ - گاهی فعل جمله به مفعول نسبت داده می‌شود، در این

* این مقاله در شماره ۲ مجله رشد آموزش ادب فارسی درج گردیده بود.

صورت آن را «مجهول» می‌نامند. در مقابل، فعلی را که به فاعل نسبت داده می‌شود «معلوم» می‌گویند.

۴ - در جمله‌ای که فعل آن مجهول باشد، «نهاد» مفعول است.

۵ - در جمله‌ای که فعل آن معلوم باشد، «نهاد» فاعل است.

ب - نظر معلم بازنشسته ادبیات

۱ - «پس از ۲۵ سال تدریس زبان فارسی، به این نتیجه رسیده‌ام که فعل مجهول، متعدی نیست و چون متعدی نیست، پس لازم است.

۲ - آیا کسی هست که بتواند ثابت کند «ضحاک» [در جمله: ضحاک در بند کشیده شد] مفعول است و آیا کسی به مستدالیه بودن آن اعتراضی که با منطق دستوری منطبق باشد، دارد؟

ج - نظر کارشناس:

قبل از هرگونه پیشنهادی، به نمودارها و جمله‌های درس متنازع فیه که عیناً از ص ۱۵۸ کتاب فارسی و دستور سال دوم راهنمایی نقل می‌شود، توجه کنید:

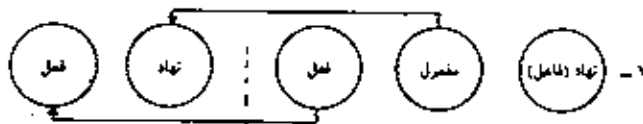
«احمد پاسخ نامه را نوشت.»

پاسخ نامه نوشته شد.

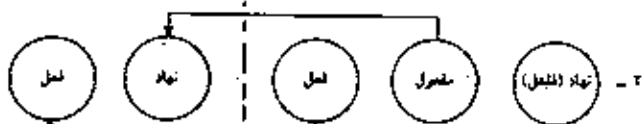
فریدون ضحاک را در بند کشید.

ضحاک در بند کشیده شد.

● در جمله‌های بالا، نهاد کدام است؟ در کدام [یک از] جمله‌ها، نهاد، فاعل نیست؟ در جمله‌هایی که «نهاد» فاعل نیست، چه فعلهایی به کار رفته است؟ دقت کنید:



۱ - احمد پاسخ نامه را نوشت



۲ - ضحاک در بند کشیده شد

در این دو جمله، نهاد در اصل چه بوده است؟

۱ - پاسخ نامه نوشته شد.

۲ - ضحاک در بند کشیده شد.

گاهی فعل جمله به مفعول نسبت داده می‌شود. در این صورت آن را مجهول می‌نامند. در مقابل، فعلی را که به فاعل نسبت داده می‌شود، معلوم می‌گویند. در جمله‌ای که فعل آن مجهول باشد، «نهاد» مفعول است.

در جمله‌ای که فعل آن معلوم باشد، «نهاد» فاعل است.
تفسیر جمله - نمودار شماره ۱ و ۲: فلشهایی که دایره «نوشت» و «کشید» را به دایره «نوشته شده» و «کشیده شد» وصل کرده‌اند، مبین این‌اند: که «نوشته شد» و «کشیده شد»، ساختهای دیگری از همان «نوشت» و «کشید»‌اند؛ و فلشهایی که دایره «پاسخ» و «ضحاک» را به دایره «پاسخ» و «ضحاک» ربط داده‌اند بیان‌کننده این مفهوم‌اند که «نهاد» در جمله مجهول، همان مفعول است در جمله معلوم. با توجه به این نمودارها و توضیح، اگر کسی بنویسد: «در جمله‌ای که فعل آن مجهول باشد «نهاد» مفعول است اشتباه کرده است؟ راستی کجای این تعریف با توجه به نمودار اشتباه است و شما خواننده این بحث، جمله مجهولی سراغ دارید که «نهادش» مفعول نبوده باشد؟ سوءتفاهم همکار بازنشسته ما، ناشی از دو امر است:

۱ - به جمله - نمودارها و فلشهای بسیار فصیح و بلیغ آنها توجه کافی نکرده‌اند.

۲ - در این جمله کتاب: «در جمله‌ای که فعل آن مجهول باشد، «نهاد» مفعول است» تصور کرده‌اند که «نهاد» در عین «نهاد بودن» «مفعول» هم هست، حال آن که جمله مشخصاً می‌خواهد بگوید: در جمله‌ای که فعل آن مجهول باشد، «نهاد» [همان] مفعول [جمله معلوم] است.

عین این ماجرا در کتابهای صرف و نحو عربی هم هست، ولی از برکت حرف تعریف «ال» که بر سر «مفعول» می‌آید، خواننده، مفهوم را به راحتی درک می‌کند. اینک برای نمونه، تعریف فعل معلوم و مجهول را - عیناً - از جلد دوم کتاب مبادئ العربیة - که از کتب صرف و نحو عربی است - برای مقایسه و تبیین موضوع - نقل می‌کنیم:

۱ - أَلْفَعْلُ الْمَعْلُومُ هُوَ مَا يُذَكَّرُ مَعَهُ فَاعِلُهُ، نَحْوُ: قَطَفَ الْوَلَدُ تَفَاحَةً، (=فعل معلوم آن است که فاعلش با آن ذکر شود، مانند: کودک سبب را چید)

۲ - الْفَعْلُ الْمَجْهُولُ هُوَ مَا حُذِفَ فَاعِلُهُ وَقَامَ الْمَفْعُولُ مَكَانَهُ، نَحْوُ: قَطِفَتْ تَفَاحَةً، (=فعل مجهول آن است که فاعلش حذف شده باشد و مفعول به جای آن بنشیند، مانند سبب چیده شد)

ممکن است همکار بازنشسته ما به تعریف عربی فعل مجهول هم که می‌گوید: «وَقَامَ الْمَفْعُولُ مَكَانَهُ» اشکال بگیرد و بگوید: نمی‌بایست «قَامَ الْمَفْعُولُ» گفته می‌شد، زیرا فعل مجهول نایب فاعل می‌گیرد نه «مفعول» در پاسخ می‌گوییم: این «ال» که بر سر مفعول در «قَامَ الْمَفْعُولُ» آمده، حرف تعریف، از نوع عهد ذکر می‌است، و «مفعول» را برمی‌گرداند به مصداقش «تَفَاحَةً» در جمله سابق الذكر. و معنی «قَامَ الْمَفْعُولُ» در تعریف فعل مجهول، یعنی این که «تَفَاحَةً» که در جمله معلوم «مفعول» است، در جمله مجهول، تبدیل می‌شود به «تَفَاحَةً» که نایب فاعل است. برای روشن‌تر شدن مطلب، نمودار فعل معلوم و مجهول را در دو تعریف عربی، ذیلاً می‌آوریم:

در عربی بعد از این که مفعول (=تَفَاحَةً) به جای فاعل نشست، نایب فاعل (=تَفَاحَةً) نامیده می‌شود و در فارسی هم پس از این که فعل مجهول شد، «مفعول»، «نهاد» یا «مستدالیه» نامیده می‌شود.

و اما اجازه بفرمایید ما هم در پایان این مقال، دو نمره از «معلم بازنشسته ادبیات» کم کنیم، زیرا در شماره سوم رشد آموزش ادب فارسی، ذیل مقاله خودشان را با «معلم ادبیات بازنشسته» امضا کرده‌اند. خودشان بهتر از ما می‌دانند که «بازنشسته» در این جا صفت «معلم» است نه «ادبیات» و طبق همان منطق دستوری مورد نظر ایشان، صفت در چنین جایی، باید بلافاصله، بعد از موصوف خود بیاید. نمونه‌های زیر را با هم مقایسه کنیم تا نکته را دریابیم.

۱ - راننده ناکسی پیر	۱ - راننده پیر ناکسی
۲ - کارمند شهرداری بازنشسته	۲ - کارمند بازنشسته شهرداری

و شاید هم این همکار عزیز و خوش قلم، «بازنشسته» را صفت «ادبیات قرار داده، تا هتداری به شیفتگان ادب و ادبیات داده باشد؟! «کارشناس»



اندر سیرت پادشاهان!

به نقل از:

روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه از رجال دربار ناصری

انها انداختم. به یک نیر «چهارتا» انداختم! اجودان مخصوص به خاکپای مبارک عرض کرد، خیلی تعجب فرمودند. واقعاً جای تعجب هم بود. اجل آن حیوان (!) رسیده بود و الا من کجا و تنگ انداختن کجا!؟

روزی صد هزار نفر!

امروز «باشی غلام بچه» از من سؤال می کرد که روس ها بنو چه تعارف دادند؟ پرسیدم: بچه دلیل و مناسبت بمن تعارف باید بدهند؟ گفت: آخر به اصرار نو شاه در قایق آنها نشست. این قبیل تهمت ها زیاد داریم... خداوند وجود شاه را حفظ کند که اعتنا به این حرفها ندارد و الاً روزی باید صد هزار نفر را سر برید!!

از بخت بلند!

بست ساری رفتیم. از دیشب باران میبارید. خیلی وحشت داشتیم مبادا ممتد شود. آنوقت با حالت ناخوشی چه می کردیم؟ از بخت بلند شاه باران ایستاد و هوا صاف شد!!!

ران گراز و...

میرزا حسین پدر سوخته را که بجهت اینباع بعضی انبیا به «عاشورا ده» فرستادم آمد آنچه من گفتم نگرفته است. هر چه میل خودش بود گرفته بود. خیلی متغیر شدم قریب پنجاه تومان اسبابهای غریب و عجیب، منجمله، ران گراز! به سگ ماهی! سبب زمینی پنجاه من!

بعد از شهادت!

پناه بر خدا از حالت دیشب من که هیچ بنده خدا نسیند نيمساعت که خوابیدم، حالم بهم خورد. شاهزاده ریش بلند و غمو بودند مات بمن نگاه می کردند مثل اینکه من مسلمان نیستم به این حالت افتادم و این اشخاص برای نماشا آمده اند! خلاصه بفسمی بدحال بودم که

کم پولی درباریان!

محمد امین میرزا، تفصیل مجلس قماری را که اوایل دولت در خانۀ میرزا گرگین خان واقع شده بود نقل می کرد که خان بابا خان سردار مرحوم دو هزار اشرفی گذاشته بود و میرزا گرگین خان یک جانبخانی پول سفید... افسوس داشت که پول تمام شد و حالت مردم بد شده، دیگر قماری در میان نیست.

بیچاره ماهی!

بعد از نهار شاه از راه کنار دریا همه جا را ندند نزدیک منزل از جلو سم اسب شاه ماهی از آب جستن کرده، خود را به ساحل انداخت! و هر چه خواست دوباره جستن کند و داخل دریا شود نشد من خیلی تعجب کردم، به دو جهت: اولاً اینکه این قسم ماهی کنار دریا پیدا نمی شود! اگر هم باشد، در وسط دریا در قعر دریاست! ثانیاً به اینطور که نزدیک سم اسب شاه بیفتند خیلی تعجب بود! از روز خلقت آدم و عالم چنین مقدر بوده است که این ماهی در سرخوان پادشاهی گذاشته شود!

هیزم عجیب!

در منزل «صلاح الدین کلاه» سربازی کوله باری هیزم آورد، به اردو می فروخت. مهدی قلی خان آن کوله بار هیزم را خرید... نصف شب به جهت کاری از منزل بیرون آمده بود می بیند کوله بار هیزم مشتعل شده نزدیک می رود می بیند هیزمها مشتعل است، اما حرارت آتش ندارد. دست می برد، هیچ علامت آتش نمی رسد. به عرض همایون رساندند، هیزم را آورده در آلابیق شاه گذاشتند... اهل ده می گفتند از این چوبها در جنگل زیاد است، چوب انجیر، پسته یا بادام است!

تفنگ اندازی!

تزدیک اردو یک دست مرغ کوچک دیدم. پیاده شده تفنگی سر

یقین به مرگ دانستم شهادت خود را گفتم. نمیدانم الهام غیبی بود و از زندگانی باقی بود که بخیالم گذشت... قدری [شراب] برود خواستم، قوئی گرفتم، خوابم برد!

استیفاء!

حمام شریف بردند [شاه] در سر حمام به صراحت طبع مبارک، بدون اینکه کسی عرض کند، فرمودند: «صاحب جمع‌های دیوانی از قبیل فراسپاشی و رخت‌دار و غیره، علاوه بر بارهای دیوانی، بته خود را به چه بار می‌کنند؟» معلوم شد به قاطر دیوانی، بته شخصی خود را بار می‌کنند. خیلی متخیر شدند امین‌السلطان را احضار فرمودند، مواخذه شد. او هم گریه کرد که «من هم مکرر می‌خواستم عرض کنم، خیالم بود استیفاء! بدهم.» معلوم می‌شود مقصود از استیفاء، «استعفا» بود. خیلی خندیدیم که دارنده ده رشته کار، هنوز لغت استعفا را ندانسته!

سزای نانجیبی

علاءالدوله امروز نانجیبی کرد. صاحب منصبان که استقبال آمده بودند، او را کتک زدند!

پیشانی مبارک!

دیشب، شاه در تاریکی راه رفته بود. پیشانی مبارک به ستون خورده بود قدری زخم شده بود. الحمدلله خدا حفظ فرمود.

زالو

با صدمه و آه و ناله و درد و تب وارد شهر شدم. پناه بر خدا که در آن روز حالت مادر و عیال و کنیزهای من چه بود. خلاصه حکیم طلوزان و میرزا زین‌العابدین خان آمدند. همان روز زالو انداختند!

تنبیه فی المجلس

صبح به طرف سنگلج رفتم. کوجه‌ها بسیار کثیف بود. نایب محله را به دست خود، کتک زدم!

پدر بیچاره!

مثل من، به ناصرالدین شاه، احدی خدمت نکرده و نخواهد کرد.

دلیل گرسنگی و پریشانی من هم همین است.

چنانچه [!] پدر بیچاره من همینطور با صداقت خدمت کرد.

عاقبت بعد از شصت سال خدمت، بی کفن مرد.

محمود و ایاز!

پدرزین منیجک [ملیجک!] که در نزد شاه به منزله ایاز است و محمود! با من شام خورد. شرح حال منیجک را در موقع خود به تفصیل خواهم نوشت.

درد و درمان

نصف شب درد دل و معده شدیدی عارض شد. بیخوابی به سرم زد. با استعمال حب اقیون و کبابک، رفع بیخوابی و درد دل را نمودم!

وزرای احمق

مجلسی بود مرگب از وزرای ایران امین‌السلطان دوسه جاسی شراب خورد و مست شد. معارن الملک بشرح ابضاً، به امین‌الملک گفتم: تو یا چنین وزرای احمق مست عنصر، چرا صدر نمی‌شوی؟!

قدر ایام

امروز شاه دوشان تپه می‌رود. به اصطلاح عوام «جنگ هفت لشکر» یعنی سان قشون. بهانه به دست شاه آمده است که یک روز را تماماً تلف کند!

آیندگان

حضرت همایون حالا که پنجاه و سه چهار سال دارند، تازه ریش می‌تراشند. آن وقت که سن مبارک تنها هفده هجده سال بود به زور ریش می‌گذاشتند. از این می‌توان به سایر کارها قیاس کرد که وضع مملکت چه شده. آیا به مدنیت و تربیت رو می‌نهم یا عقب می‌نشینیم؟ آیندگان خواهند دانست.

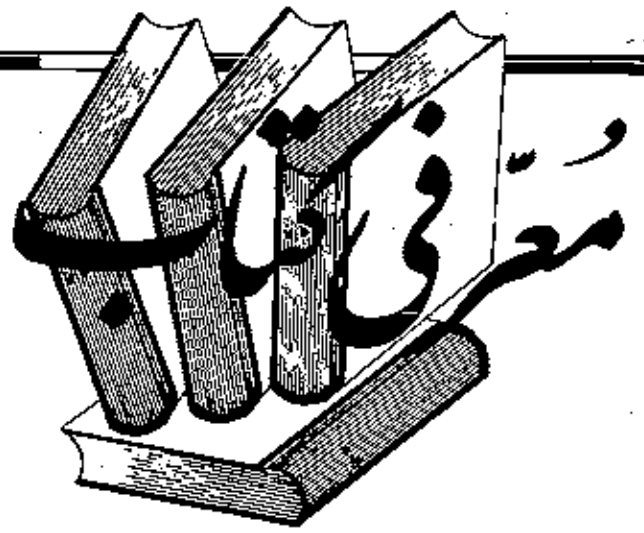
استعداد شاهانه!

بازده سال است که من درس [فرانسه] می‌گویم و ده سال قبل از من، معتمدالملک، پیش از او حکیم گلو که، در زمان ولیمهدی جمع دیگر درس داده بودند.

ماشاءالله هیچ فرانسه نمی‌دانند. تصور می‌فرمایند تعلیم و تعلم مشابه سلطنت ایران است که به بوالهوس می‌توان تحصیل کرد. لا والله.

درس چیز دیگری است!

۱ - پدر بیچاره نویسنده، همان حاجی علیخان حاجب‌الدوله قاتل امیرکبیر است!

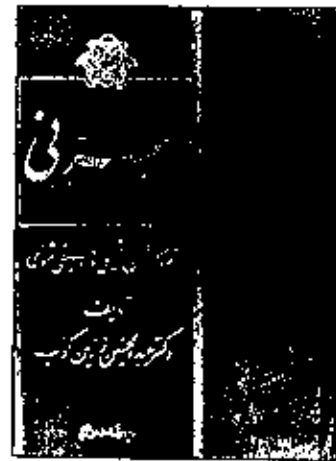


سرنی (دو مجلد)

نقد و شرح تحلیلی و تطبیقی منتهی

تألیف دکتر عبدالحسین زرین کوب

از انتشارات علمی ۱۳۶۴



شرح حدود یک سوم منتهی، به همت دکتر عبدالحسین زرین کوب. تارخ در «گزارشنامه» جلد اول می نویسد: «درست است که این کتاب شرح منتهی در مفهوم عادی و بر مبنای توالی ابیات متن نیست، اما ضمن تقسیم و طبقه بندی مباحث منتهی، اهتمام کرده ام تا آنچه را در آن کتاب از یاب لفظ یا معنی حاجت به شرح و تفسیر دارد، در ضمن آنچه طی نقد و بحث مطرح است به اجمال تقریر کنم و چون بسیاری معانی هست که در منتهی مکرر مورد بحث و اشارت واقع شده است، بسا که این طرز شرح و تقریر، خواننده و نویسنده را از تکرار برخی مباحث بی نیاز دارد و فرصتی فراهم سازد تا مجموعه اقوال گوینده، پیش و کم در یک جا مورد بحث و نقد واقع گردد و اندیشه و تعلیم گوینده بهتر در رشته نظم و ضابطه علمی درآید. با این حال نویسنده آن را نه شرح منتهی تلقی می کند و نقد و تحلیل آن، بحثی در

منتهی است با سعی در فهم آنچه لطایف و رموز آن محسوب است و بیش از این هیچ دعوی دیگر هم ندارد» (ص ۷ و ۸)

اینک به عنوان نمونه، نظر نویسنده را درباره قصه بازرگان و طوطی نقل می کنیم: «آنچه بازرگان در حسرت طوطی از دست رفته اش می گوید، به طور ابهام، ناله و دریاها می گویند را مجسم می سازد و در واقع قصه بازرگان، ماجرای شمس نیریز و غیبت ناگهانی او را به ذهن گوینده تداعی می کند. آنچه سوز و درد مولانا را در کلام بازرگان منعکس می کند، هجران شمس است که طوطی جان وی در هوای او پرواز دارد و شمس بدین گونه در ذهن وی تداعی یافته است و او را از قافیه اندیشی منع می کند و مولانا با خیال وی که مثل همین طوطی، با مرگ پیش از مرگ از قفس عالم گریخته است، از طریق این تداعی، گفت و شنودی روحانی می یابد»

(جلد اول، ص ۱۶۲)

روانشناسی زبان

نوشته خانم دکتر جین اچسون

ترجمه و نگارش: دکتر عبدالحلیم حاجتی

از انتشارات کتابفروشی امیر کبیر ۱۳۶۴



زبان شناس معمولاً به کسی گفته می شود که مهم ترین رفتار پیچیده آدمی، یعنی «زبان» را مورد بررسی و تحلیل و توصیف قرار دهد و چون این توصیف دقیقاً مشابه کار روانشناسان در بررسی و نظام بندی رفتار آدمی است، آن را «روانشناسی زبان» نامیده اند. خانم دکتر جین اچسون در پیشگفتار چاپ اول «روانشناسی زبان»، ص ۵۵ چنین می گوید: چند سال پیش، درسی را تحت عنوان «روانشناسی زبان» در کلاسهای شبانه شروع کردم و از استقبال که از آن به عمل آمد بسیار متحیر گردیدم. گروه زیادی افسراد باهوش و علاقه مند در این کلاس شرکت جستند که بسیاری از آنان برای کسب

اطلاعات تازه یا بیضرن در زمینه روانشناسی زبان یک انگیزه بسیار قوی داشتند. به عنوان نمونه، تا آنجا که من پی بردم، در میان آنها متخصصین گفتار درمانی، معلمین کودکانها، یک مدیر تبلیغاتی، یک کتابدار و یک متخصص روانشناسی تربیتی وجود داشت. همچنین پدران و مادرانی هم آمده بودند که علاقه داشتند بفهمند کودک، زبان را چگونه فرا می‌گیرد و یک خانم دانشجو هم بود که می‌خواست بداند چگونه به یکی از بستگان خود که بر اثر ضربه مغزی قدرت تکلم را از دست داده است می‌تواند کمک کند. به علاوه تعدادی زن و مرد هم آمده بودند که می‌گفتند «فقط می‌خواهیم اطلاعات بیشتری دربارهٔ زبان کسب کنیم، این کتاب برای مجموعه افراد همین کلاس نوشته شد، اما برای افراد دیگری نظیر آنها نیز قابل استفاده است، یعنی کسانی چون خود من که تمایلی دارند بدانند ما چرا حرف می‌زنیم، زبان را چگونه فرا می‌گیریم، و هنگام تولید و فهمیدن جملات زبان، در مغز و ذهن ما چه می‌گذرد. این کتاب همچنین برای دانشجویان دانشگاهها، پلی‌تکنیکها و کالجهاست که نیازمند به کسب آشنایی با این موضوع می‌باشند». فصول مهم کتاب عبارتند از: نظریه‌های زبان: ۱ - ذاتی و اکتسابی ۲ - رفتار حیوان و رفتار انسان ۳ - ماهیت زبان. چگونه یادگیری زبان: ۱ - نظریه‌های یادگیری. ۲ - نظریه‌های محتوایی. ۳ - نظریه پردازشی. ۴ - نظریه زبان مادری. ۵ - نظریه پیچیدگی زبان. زبان و دستور گشتاری: ۱ - مسأله زبان در کرة مشرقی. ۲ - دانش زبانی. زبان و دستور گشتاری: ۱ - فرضیهٔ ظرف ساختی. ۲ - بایگانی زبانی. طرح ریزی و تولید گفتار: ۱ - مکث در گفتار. ۲ - خطاهای گفتار. ۳ - طرح ریزی و تولید گفتار. مطالعه این کتاب را به همهٔ کسانی که با تدریس زبان سروکار دارند و احیاناً در اندیشهٔ تألیف کتاب دستور هستند، توصیه می‌کنیم

مجموعه اشعار جلال‌الدین همایی ۱ دیوان سنا جلد اول

به اهتمام دکتر ماهدخت انو همایی

از انتشارات مؤسسه نشر هما ۱۳۶۴

قطره اشکیم ز چشم روزگار افتاده‌ام

شبنم از دست گل در پای خار افتاده‌ام

دزخ‌ام از آفتاب آسمان گشتم جدا

قطره‌ام از بحر بی‌پایان کنار افتاده‌ام

دیوان ص ۸۳

استاد جلال‌الدین همایی فرزند میرزا ابوالقاسم محمدنصیر، متخلص

به طرب^۱، کوچکترین فرزندان شاعر عالم عارف هنرمند، همای شیرازی است که در ۱۲۷۸ ه. ش در شهر اصفهان به دنیا آمد و پس از هشتاد و یک سال عمر و پنجاه و دو سال تدریس و افاضه، شنبه شب بیست و نهم تیرماه ۱۳۵۹ دیده جهان بین فرو بست و رخت به سرای باقی کشید.

همایی در ۱۲۰۷ ه. ش وارد خدمت دولت در وزارت معارف شد و در ۱۳۲۵ پس از طرح تمام وقت دانشگاهها، به میل خود بازنشسته گردید. استاد در کنار کارهای علمی خود مثل تصحیح «مصباح الهدایه»، «نصیحة الملوک»، «دیوان عثمان مختاری»، نگارش «مقدمهٔ ولدنامه» و تفسیر «دژ هوش‌ریا» اشعاری هم از نوع قصیده، غزل، قطعه و مثنوی از خود به جای گذاشته‌اند که بعضی از آنها مثل غزل ذیل، در زمان خود زبان زد خاص و عام بوده است:

ناجم نمی‌فرستی تیغ به سر مزن

مرهم نمی‌گذاری زخم دگر مزن

مرهم نمی‌نهی به جراحتم نمک میاش

نوشم نمی‌دهی به دلم بیشتر مزن

بر فرق او فناده به نخوت لگد مکوب

سنگ ستم به طایر بی‌بال و پر مزن

گیرم تو خود ز مردم صاحب نظر نبی

از قطعه نیر بر دل صاحب نظر مزن

دیوان، ص ۹۲

در مقدمهٔ جلد اول دیوان، از استاد چنین نقل قول شده: «رسم پیشینگان بر این بود که تخلص شاعر مبتدی را استادان پیشقدم معین می‌کردند، من از حدود چهارده سالگی که به مقتضی طبع موزون، سخنی می‌یافتم، به منتخب حدیقهٔ سنایی که هزار و یک بیت است، علاقه شدید داشتم و آن را از بر کرده بودم. عم بزرگوارم میرزا محمد - جعفر که پیشوای شعرای اصفهان بود و در این فن سمت استادی بر من داشت، فرمود که به تناسب سنایی، تخلص «سنا» اختیار کنم؛ من نیز به احترام گفتهٔ او این تخلص را تا امروز تغییر نداده‌ام، فقط گاهی با کلمهٔ «همایی» تخلص کرده‌ام. دیوان دارای ۲۲۶ صفحه و حدود سه هزار بیت است. برای حسن ختام ابیاتی از قصیدهٔ «ستم و ستمکار» را که در آذرماه ۱۳۵۷ شمسی مروده‌اند، نقل می‌کنیم.

ستم آن قدرت و زور است که چون درگیرد

آنسی گردد و دامان ستمگر گیرد

دیر با زود ستم گز تو به مظلوم رسید

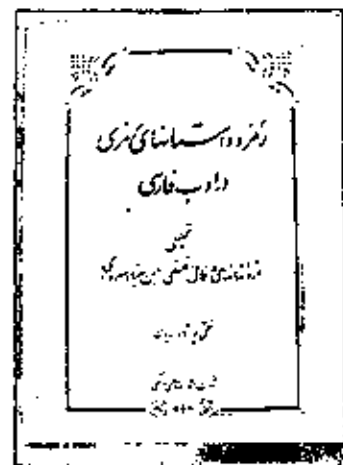
آتشی زاید و سامان نو را در گیرد

۱ - دیوان همای شیرازی در دو مجله به وسیله انتشارات «ناه» منتشر شده است.

۱ - دیوان طرب با مقدمهٔ خود استاد چاپ شده است.

هم از آن آتش بیداد چو دودی برخاست
 دودمان تو و باران تو در برگرد
 باز از آن شعله جهد برقی و در خرمن خلق
 از تر و خشک به هم جمله سراسر گیرد
 آه کز سینۀ مظلوم برآید ابری است
 که شرر بسارد و گسیتی همه را در گیرد
 چه کنی کاری ای ظالم غافل که بلا
 زو برانگیزد و عالم همه یکسر گیرد
 آتشی را مفروزید خدا را زنهار
 کز شما زابد و در مردم دیگر گیرد
 ایله و بی‌خرد است آن که ره خیر و صلاح
 بله بگذارد و راه خطر و شر گیرد
 قطره قطره چو بیوست به هم گردد سبیل
 وانگه آن سبیل همه دشت و بی‌وجر گیرد
 دود از کافر طاغوت برآید روزی
 که دم آه سحر مؤمن مضطر گیرد
 دیوان ص ۱۴

رمز و داستانهای رمزی در ادب فارسی
 نوشته: تقی پور نامداریان
 از شرکت انتشارات علمی و فرهنگی
 چاپ اول ۱۳۶۴



خواننده داستانهای عرفانی - فلسفی ابن سینا و سهروردی
 باید از دکتر پور نامداریان سپاسگزار باشد که چنین اثر عمیقی را با
 نثری پخته به عنوان برآیند رنج و زحمت سالها تحصیل، سنگ بنای
 گوشه‌ای از فرهنگ این مرز و بوم کرده است.
 اگرچه پایان نامه‌های بسیاری از فارغ‌التحصیل‌های دوره

دکتری چاپ و منتشر شده است، اما «مزدیسنا و ادب پارسی»
 «حماسه سرایی در ایران» «نقد ادبی» «صور خیال در شعر
 فارسی» و «رمز و داستانهای رمزی در ادب فارسی» از لون و
 مقوله‌ای دیگراند و به یاد ماندنی.

نویسنده دقیق و زحمت‌کش «رمز و داستانهای رمزی...» در
 توضیح و توجیه کتاب خود می‌گویند: «منظور از نوشتن این کتاب در
 اصل تفسیر و تحلیل داستانهای عرفانی - فلسفی و رمزآمیز بود که به
 وسیله دو تن از نام‌آورترین اندیش‌مندان این سرزمین، یعنی
 ابوعلی سینا و شهاب‌الدین یحیی سهروردی... پرداخته آمده است. فهم
 این داستانها مستلزم درک معانی مجازی کلماتی است که به نمایندگی
 اشخاص، حیوانات، پرندگان، اشیاء و مکانها، جاسازجوب طباهری
 داستان را شکل می‌بخشند. این کلمات به منزله رموز و ظلمتانی‌اند که
 راه بردن به باطن و دست یافتن به راز حقیقت مکتوم متن، جز از طریق
 گشودن آنها میسر نیست. وقتی سخن از معنی مجازی کلمات در میان
 می‌آید، بحثهای مربوط به حقیقت و مجاز، که در حوزه علم بلاغت در
 فرهنگ اسلامی سابقه‌ای دیرینه دارد، به ذهن متبادر می‌گردد؛ حال
 آنکه، آنچه در این کتاب رمز یا سمبل خوانده شده است، اگر چه
 می‌توان آن را هم نوعی از مجاز محسوب داشت، اما از شمار
 مجازهایی که علمای بلاغت متذکر شده‌اند، نیست و از محدوده نظر
 آنان بیرون است. به همین سبب قبل از پرداختن به منظور اصلی کتاب،
 بحث در باره رمز و نماین و تناسب آن با مجاز و حقیقت و صور خیال و
 نیز ذکر زمینه‌ها و انگیزه‌های رمزگرایی و رمزگشایی و شرایط روحی
 تجاری که منجر به پدید آمدن بیان رمزی می‌گردد و همچنین اشاره‌ای
 به نموده‌های آن در ارتباط با فرهنگ اسلامی و ادب فارسی لازم
 می‌نمود؛ بویژه که چشم‌انداز ادب فارسی از این نظرگاه تقریباً ندیده
 مانده است» (ص هشت مقدمه)

کلی کتاب ۲۸۶ صفحه و دارای این عنوانهاست: ۱- رمز و
 سمبل. ۲- نظریه‌هایی در باره رمز و تعریف آن. ۳- رمز و صور خیال
 و رابطه معنی با آنها. ۴- زمینه و انگیزه رمزگرایی. ۵- شیوه برخورد
 با موضوع معرفت و تأثیر آن در کیفیت بیان. ۶- شعر و رمز. ۷- رمز
 و قرآن و حدیث - تفسیر و تأویل. ۸- مثل و تمثیل. ۹- عدم واقعیت
 در تمثیل - اساطیر و داستان پیامبران. ۱۰- فرق تمثیل و داستانهای
 رمزی - رؤیا و واقعه - عالم مثال. ۱۱- داستانهای رمزی و صور و
 مضامین آنها. ۱۲- دیدار سالک با فرشته راهنما. ۱۳- فروهر، دشتا،
 طباع نام، عقل فعال. ۱۴- مسیر سفر روح. ۱۵- رمزهای عالم

۱ - نوشته دکتر محمد معین.
 ۲ - دکتر ذبیح الله صفا
 ۳ - دکتر عبدالعزیز زوین کوب.
 ۴ - دکتر شمیم کدکنی.

کبیر. ۱۶ - رمزهای عالم صغیر. ۱۷ - برنده - رساله الطیرها. بالاخره ۸۰ صفحه منابع و مأخذ و فهرست.

خون‌نامه خاک

مجموعه شعر از نصرالله مردانی (ناصر)

از سازمان انتشارات کیهان ۱۳۶۴



فصل سوم: حرف‌نگاری. فصل چهارم: عمل و ساختمان اندامهای گفتار. فصل پنجم تولید و تشخیص اصوات. فصل هفتم: تولید و ثبت اصوات. فصل هشتم: صامتها. و فصل نهم: مصوتها. بعضی از تیتراکهای کتاب عبارتند از: رسم الخط زبان فارسی (ص ۱۶). شکل حروف (ص ۱۶). ارتباط حروف و صدا در زبان فارسی (ص ۲۰). اندامهای دم و بازدم (ص ۴۸). حنجره (ص ۵۰) زبان (ص ۵۷). اندامهای نابت و جابگاههای تولید (ص ۶۲). نشانه‌گذاری غیرالفبایی (ص ۱۵۱). نشانه‌گذاری الفبایی (ص ۱۵۲). نشانه‌گذاری تصویری (ص ۱۵۶). نشانه‌گذاری رسم الخطی (ص ۱۶۲). مؤلف در ص ۳ پیشگفتار نوشته‌اند: «برای اینکه خوانندگان با مطالب احساس بیگانگی نکنند، سعی شده است مثالها و تمرینها بیشتر از زبانها و گویشهای منطقه انتخاب گردند، بخصوصی که بر حسب مورد، لهجه‌های ایرانی مورد توجه و مقایسه قرار گرفته‌اند و این خصیصه را یکی از مهمترین ویژگیهای این مجیزه به شمار می‌آوریم» به زبان فارسی: پیش از این «اوانشناسی» از دکتر علی محمد حق‌شناس و «درآمدی بر اوانشناسی عمومی» از خانم گیتی دیبیم، منتشر شده است.

جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی

تألیف گای لسترنج (Guy Le Strange) (وفات ۱۹۲۳ م)

ترجمه محمود عرفان.

از: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی. چاپ دوم ۱۳۶۴

مقصود مؤلف و اروپائیان از خلافت شرقی، خلافت خلفای راشدین و خلفای اموی و عباسی است که مرکز دستگاه آنها مشرق زمین، یعنی عربستان و عراق و شام بود و چون یکی از افراد خاندان اموی از شام به اسپانیا رفت و در آنجا دستگاه خلافتی تزیین داد که تا چندین سال اولاد او به نام خلفای اسلامی فرمان‌روایی داشتند و جنگها کردند. خلافت آنها را، خلافت غربی نامیدند این کتاب شامل ۶۱۰ صفحه، سی و چهار فصل و ده نقشه تاریخی است. همه کسانی که آموزش و تحقیق تاریخ نظم و نثر را به عهده دارند، بی‌نیاز از سراجمه به این کتاب نیستند. مؤلف این کتاب در ۱۸۵۴ میلادی دریکی از شهرهای خاوری انگلستان متولد گردید و در سن ۸۰ سالگی در شهر کمبریج وفات یافت. در آغاز جوانی با (Mohl) مستشرق نامدار فرانسوی، مترجم شاهنامه فردوسی آشنا شد و به تشویق او به آموختن فارسی و عربی پرداخت. تحصیل فارسی، وی را که جوانی بیست و سه ساله بود، به مرزوبوم ایران کشانید و سه سال از ۱۸۷۷ تا ۱۸۸۰ م که با زمان سلطنت ناصرالدین شاه مصادف بود در ایران اقامت گزید. لسترنج غیر از کتاب «جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی» قسمت جغرافیای «نزهة القلوب» حمدالله مستوفی را نیز تصحیح و با

اندوه مویه‌های بلبل هرگز به من اذن گل چیدن نداده است و هرگز راهی قمصر کاشان نبوده‌ام تا مبادا شاهد از شاخه جدا ماندن گلها باشم. اما در «خون‌نامه خاک» با شوق تمام می‌بینم و می‌خوانم که نصرالله مردانی چگونه در گستره بی‌انتهای تصور «گل‌های خیال» را می‌چیند و دسته‌بندی می‌کند و در ظرف بلورین زبان می‌گذارد تا همه کسانی که در جدال زندگی، خسته از بی‌رنگی تکرارها هستند - به یاد گل‌های بربر شده جوان - آن را بیابند و مشام جان را رنگین کنند. آخر مگر نه این است که گل‌های باغ زندگی، با «دست سرب و آتش» چیده می‌شوند؟ پس بیایید به یاد این گل‌های باغ ایران، ایران اسلامی گل‌ها را که تصویری از خوی و بوی آنهاست نجیبیم تا در دشت و باغ بیوششان و در «خون‌نامه خاک» بخوانیمشان و وعده دیدار بگذاریم.

درآمدی به اوانشناسی

تألیف: دکتر لطف‌الله یارمحمدی

از انتشارات مرکز نشر دانشگاهی ۱۳۶۴

معمولاً اصحاب «دستور زبان فارسی» کتابهای خود را در دو مجتبی «صرف» و «نحو» تدوین و تبویب می‌کنند؛ اما حقیقت یا دست کم، واقعیت ايجاب می‌کند که مجتبی سومی هم به نام «اوانشناسی» به فن «دستور» اضافه شود.

کتاب «اوانشناسی» دکتر یارمحمدی دارای نه (۹) فصل است که هر فصلی در مجتبی خاصی است، مثلاً: فصل دوم: الفبای صوتی.



شرح فصوص الحکم (دو مجلد) تألیف تاج‌الدین حسین خوارزمی

به اهتمام نجیب مایل هروی

از انتشارات: مولی، تهران ۱۳۶۴

ابن عربی، یا محی‌الدین عربی - ۵۶۰ -

۶۳۵ق - معروف به ابن عربی و شیخ اکبر،

مؤسس نظریه وحدت وجود، به دلیل داشتن

دستگاه فکری منظم و شاگردان و شاگردان

برجسته‌ای مانند: صدرالدین قونوی (متوفی:

۶۷۳ ق) شیخ سعدالدین، سعید فرغانی

(متوفی: ۷۰۰ ق)، عبدالرزاق کاشانی (متوفی:

۷۳۶ ق) و عبدالرحمن جامی (متوفی: ۸۹۸ ق)

توانست بر عارفان همزمان و پس از خود تأثیر

شگرف بگذارد و حتی مخالفان را تحت تأثیر

قرار بدهد.

اگر چه بیش از چهارصد اثر به ابن عربی

نسبت داده‌اند، اما بهترین آثار او، فتوحات

مکیه و فصوص الحکم است. فصوص که

خلاصه عقاید و تعالیم عرفانی اواخر عمر شیخ

است، در واقع گزیده‌ای است از تعالیم بیست و

هفت نفر از پیامبران و گزیدگان - از آدم تا

خاتم - که در شهر دمشق به وسیله پیامبر اسلام

(ص) به او - در خواب - الهام شده، اختصار

و زبان پیچیده و فنی این کتاب باعث شده که

شرح متعددی بر آن نوشته شود. معروف‌ترین

این شرح عبارتند از:

۱ - الفکوک، از صدرالدین محمدبن

اسحاق قونوی، او که شاگرد و بنابر مشهور،

پسر خوانده شیخ اکبر بود، بیش از دیگران به

توضیح و تفسیر آثار استاد خود همت گماشت

تا آنجا که جامی در صفحات الانس می‌گوید:

«مقصود شیخ اکبر در مسأله وحدت وجود،

بروجهی که مطابق عقل و شرع باشد، جز به

تشیع تحقیقات وی و فهم آن کماینفی، میسر

نمی‌شود»

۲ - مطلع خصوص الکلم فی معانی

فصوص الحکم، از: شیخ داوود بن محمود

فیصری (متوفی: ۷۵۱ ق)

۳ - نصوص الخصوص فی ترجمه -

الفصوص، از رکن‌الدین مسعود بن عبدالله

شیرازی معروف به بابا رکنای اصفهانی، که

سه فصل آن بوسیله دکتر رجیبی مظلومی

تصحیح و از سوی انتشارات دانشگاه تهران -

مک‌گیل در ۱۳۵۹ ش منتشر شده است.

۴ - نقد النصوص فی شرح نفس

الفصوص^۱ از عبدالرحمن جامی که بوسیله

ویلیام جیتیک، تصحیح و با پیشگفتار سید

جلال‌الدین آشتیانی از سوی انجمن فلسفه

ایران در سال ۱۳۵۶ منتشر شده است.

۵ - شرح تاج‌الدین، حسین بن حسن

خوارزمی (نگاشته شده بین سالهای ۸۳۵ -

۸۴۸ ق) این شرح که به کوشش نجیب مایل

هروی - بر مبنای سه نسخه - تصحیح و به

صلاح آورده شده، از دو جهت دارای اهمیت و

ارزش ادبی و عرفانی است: نخست این که به

نثر فارسی استوار و دلنشینی نوشته و پرداخته

شده است. دوم این که سوای اشعار فارسی و

حدود ده سطر که از نثر الجواهر و شرح

فصوص عبدالرزاق کاشانی برگرفته، عیناً

مطابق است با شرح بسیار عمیق و ارزنده

شرف‌الدین داوود قیصری که حاوی مزیای و

خواص شرح صدرالدین قونوی ... است^۲

این شرح دارای چهل و دو صفحه مقدمه

مصحح، ۸۱۷ صفحه متن و ۱۰۱ صفحه

اختلاف نسخ و فهرس گوناگون است.



دستور الوزاره

تألیف محمودبن محمدبن‌الحسین

اصفهانی.

به تصحیح و تعلیق دکتر رضا انزلی نژاد

چاپ اول: ۱۳۶۴

از مؤسسه انتشارات امیرکبیر

مصحح محترم، در مقدمه کتاب ص ۱۲،

می‌نویسند: [این] کتاب از

آن‌دستور الوزاره‌هایی است که در گذشته،

مردان دین و ادب برای وزیران تهیه و تنظیم

می‌کرده‌اند تا آنها را در امر وزارت و مملکت

داری چراغ راه باشد، انتشار این گونه آثار، به

ویژه آنها که ناشناخته مانده است هر چند پیر

دختر و نازیبا باشند، چراغی است که گوشه‌ای

از تاریک‌نای تاریخ قوم و مملکت ما را روشن

خواهد کرد. این کتاب عمدتاً جنبه اخلاقی

نهادی دارد و برای تلطیف خلق و خوی امیر و

وزیر و درباریان به ذکر احوال پیامبر اسلام

(ص) و اصحاب و یاران و حسین (ع) پرداخته

و از این جهت بیش از آن که به نسخ کتابهای

تاریخی نزدیک شود، به طراز کتب اخلاقی و

پندنامه‌ها مطرز است.

گذشته از فواید اخلاقی و تاریخی،

ج: تصوف اسلامی از: ریتولد، ا. نیکیلیون،

ترجمه دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی، ص ۱۶۲ به بعد.

د: سه حکیم سلطان، از دکتر سید حسین نصر،

ترجمه احمد آرام، چاپ اول، ص ۹۹ به بعد.

ب: الجانب الفری، فی حلل مشکلات الشیخ

محی‌الدین ابن عربی، نوشته ابوالفتح، محمدبن

مظفرالدین مشهور به شیخ مکی، به اهتمام نجیب مایل

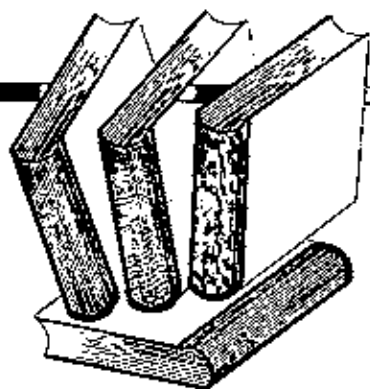
هروی.

۱ - برای شناخت هر چه بیشتر سیستم فکری

ابن عربی و آثار او رجوع کنید به:

الف: محی‌الدین بن عربی، تألیف دکتر محسن

جهانگیری، از انتشارات دانشگاه تهران.



سودمندبهای ابدی بسیاری هم بر کتاب مترتب است، از آن جمله در ص ۱۰۵ کتاب، قطعه یا غزل گونه‌ای در هفت بیت آمده که مطلع آن خسرواگوی زمین درخم جوگان تو باد
سطح دیوان فلک عرصه میدان تو باد
با یکی دو اختلاف جزئی در دیوان حافظ^۲ (غزل شماره ۱۰۸ و قطعه ص ۳۶۴) هم ثبت است. با توجه به این که مؤلف دستورالوزاره در آغاز قرن هفتم - ۶۱۲ ق - وفات یافته، یکی دیگر از بیتهایی که پیش از این ملک طلق حافظ شمرده می‌شد اکنون از مسالکیت او خارج می‌شود.



زبان فارسی، زبان علم

مجموعه سخنرانیهای دوسمین سمینار نگارش فارسی ۱۱ تا ۱۴ شهریور ۱۳۶۳

از انتشارات مرکز نشر دانشگاهی؛ چاپ اول ۱۳۶۵

ویراسته مرتضی اسعدی

طبق فهرست انتشارات مرکز نشر دانشگاهی، که در زمستان ۶۴ منتشر شده است، از سال ۱۳۶۰ تا زمستان ۱۳۶۴ در

۲ - چاپ نوچیدی بور، ص ۵۵۶

۳ - آنچه که امروز به نام «مقدمه قیصری» مشهور است، اصولی است که داوود قیصری برای دژک و فهاندن تفسیر خود نگاشته. ترجمه فارسی این مقدمه

حدود ۲۹۰ عنوان کتاب، ۳۲ عنوان جروه و ۶ نوع مجله در فنون و رشته‌های گوناگون منتشر کرده است.

«زبان فارسی» زبان علم» حاصل سخنرانیهای دوسمین سمینار نگارش فارسی است که در سال ۶۳ به همت همین مرکز، به مدت چهار روز، با شرکت صاحب نظران و علاقه‌مندان زبان فارسی برگزار گردید. این کتاب دارای ۲۴ مقاله است که بسیاری از آنها از جامعیت و دقت خاصی برخوردارند پیش از این هم «مسائل نثر فارسی» مجموعه سخنرانیهای اولین سمینار نگارش فارسی که از ۱۵ تا ۱۸ آبان ۱۳۶۱ به همت همین مرکز برگزار شده بود منتشر شده است.



فهرست نسخ خطی قرآنیهای مترجم

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی (۱)

مؤلف: محمد اصف فکرت.

ناشر: کتابخانه مرکزی آستان قدس

رضوی.

تاریخ انتشار: بهمن ماه ۱۳۶۳

مؤلف محترم در ص ۹ می‌نویسد: «مسلمانان، نسخه‌های نفیس این کتاب مقدس و آسمانی را در طی قرون و اعصار همچون جیان شیرین گرامی داشته و امروز در کتابخانه‌ها و موزه‌های بزرگ جهان، هزاران نسخه نفیس از قرآن مجید که نشان دهنده ارادت و احترام هنرمندان و خطاطان مسلمان از صدر اسلام تا امروز است وجود دارد» و

۱ - که در قرن سیزدهم انجام گرفته - آقای محمود فاضل منتشر کرده‌اند.

۲ - نفی الفصوص خلاصه خصوص الحکم است که به دست خود این عربی انجام گرفته است.

مجله رشد ادب اضافه می‌کند: که اگر از قرنه‌های چهارم و پنجم، نمونه‌های بسیار زیبا و سخت‌دلترین از زبان فارسی بازمانده است از برکت وجود کلام خداست که مسلمانان آن را همراه ترجمه‌های گوناگونش چون جان گرامی داشته و در حراست آن کوشیده‌اند. از ترجمه‌های خوب و ذی‌قیمت کلام خدا این آثار را می‌توان نام برد: - ترجمه و قصه‌های قرآن، از روی نسخه موقوفه بر نریز شیخ جام، مبتنی بر تفسیر ابوبکر عتیق نیشابوری، به سعی و اهتمام مهدی بیانی بحی مهدوی، از انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۳۸ - ترجمه تفسیر طبری، به تصحیح حبیب یسنامی، از انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۹ تا ۱۳۳۴ - ترجمه قرآن موزه پارس، به تصحیح دکتر علی رواقی، از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۵۵ (ناقص)

بخشی از تفسیری کهن، با مقدمه و تصحیح محمد روشن، از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۵۱ - تفسیری بر عשרی از قرآن مجید، به تصحیح جلال مستینی، از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۵۲ - تفسیر نفی، به تصحیح دکتر عزیزالله جوبینی، از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۵۳ - تفسیر شنقی به تصحیح محمد جعفر باحقی، از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۵۵ - تفسیر قرآن پاک (ناقص) به اهتمام علی رواقی، از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۴۸ - تفسیر بصایر بمبئی، (جلد اول) به تصحیح دکتر علی رواقی، از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۵۹ - ترجمه‌های آهنگین از دو جزو قرآن مجید (پلی میان شعر هجایی و عروضی فارسی، در قرون اول هجری) به

۵ - نظر استاد سید جلال‌الدین آشتیانی رک: «شرح مقدمه قیصری، ص ۵، به کوشش محمود فاضل.

۶ - تصحیح علامه محمد قزوینی و قاسم غنی.

اهتمام و تصحیح دکتر احمد علی رجایی، از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ترجمه قرآن (قرآن ری) به کوشش دکتر محمد جعفر باحقی، از انتشارات مؤسسه فرهنگی شهید محمد رواقی ۱۳۶۴.



فرهنگ تحفة الاحیاب

تألیف حافظ سلطانعلی اوبهی هروی به تصحیح و تحشیه فریدون تقی زاده طوسی و نصرت الزمان ریاضی هروی از انتشارات مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۶۵

بعد از تألیف «لغت فرس»، «فرهنگ قواص»، «صحاح الفرس»، و «سعیار جمالی» در ایران و «دستور الافاضل فی لغات الفضائل» در هند؛ «تحفة الاحیاب» قدیمی ترین فرهنگی است که حافظ اوبهی در ۹۳۳ ه. ق تألیف کرده است. مصححان محترم در مقدمه کتاب نوشته اند: «مؤلف تحفة الاحیاب از جمله کسانی است که لغات را بر اساس حرف اول و آخر، بدون رعایت حروف دیگر بنیان نهاده است و مشتمل بر ۱۷۲ بیت شاهد ۲۴۸۳ واژه که اکثر آنها پارسی است، چه معمول و چه متروک و در میان آنها نیز تعدادی لغات عربی، مغولی، ترکی و لغاتی از لهجه های محلی بخصوص «لسان مردم ساورالنهر» دیده می شود و به دنبال آن بیست و هفت اصطلاح و ترکیب را در «باب المستعارات» آورده که بر روی هم ۲۵۱۰ واژه است. امسیر علیشیر نوایی در «مجالس التفاسیر» در شرح حال حافظ سلطان علی اوبهی نوشته اند: «از مردم متعین خراسان است و مردی پاکیزه روزگار و صحبت دیده و خوش طبع است، و خطوط را نیک می نویسد، اما در لیاث و عقد دستار، بسیار نکلف می کند».

کتاب شامل: ۲۵ صفحه مقدمه؛ ۲۲۹ صفحه متن و ۷۲ صفحه فهرست و ازگان، ابیات شاهد، اعلام و مأخذ است.

۱ - ص ۱۱ و ۱۲ مقدمه
۲ - ص ۱۳ مقدمه

مصححان این کتاب را بر مبنای سه نسخه - که کهنترین آنها متعلق به علی اکبر دهخدا بوده است، تصحیح و اختلافات را در ذیل صفحات آورده اند. برای مزید فایده، از منابع و مأخذ مختلف، شواهد زیادی در پاسورقی صفحات، به کتاب افزوده شد.

توفیق هر چه بیشتر این زوج آموزش و پرورشی را در تصحیح و تنقیح این گونه کارهای فرهنگی، از خداوند منعم خواستاریم. ناگفته نماند که پیش از این هم تصحیح کتاب «قصص الانبیاء» را که ظاهر آدر قرن هفتم نوشته شده از آقای تقی زاده دیده ایم.



لاله های عشق آموز

از انتشارات سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی دفتر امور کمک آموزشی و کتابخانه ها. چاپ اول: بهار ۱۳۶۵

لاله های عشق آموز یا «تذکره فرهنگیان شهید» کتابی است در صد و پنجاه و سه صفحه، شامل: مقدمه هیأت تحریر، نوشته آقای سید کاظم اکرمی وزیر محترم آموزش و پرورش، «شمیم یادگاران» دربرگیرنده نام، نام خانوادگی، شغل و بریده هایی از وصیت نامه ها و خاطرات دوستان ۱۷۵ شهید، تصویر، نام و نام خانوادگی، شغل و تاریخ شهادت ۱۶ شخصیت بزرگوار از قبیل سید حسن آیت، دکتر قاسم صادقی، علی اکبر سلیمی جهرمی... و سید کاظم موسوی، نام و نشان و مشخصات ۹۷۷ نفر معلم شهید از شروع انقلاب تا به امروز؛ ذکر ۱۵۴ نفر که جز «نام» نشانی از آنها در دسترس نیست. در پایان هم، تصویر و پیامهایی از شهیدان، رجایی، باهنر، بهشتی و استاد مرتضی مطهری آمده است.

و اما فهرست مؤلف محترم آقای محمد آصف فکرت، شامل ۳۲۶ نسخه خطی است که ویژگیها و شناسنامه هر یک را مثل: نوع کاغذ، خط، تاریخ کتابت، تزیینات، تعداد صفحات، عدد سطور، اندازه ورق، جلد، نام واقف و تاریخ وقف - یادفت ثبت و ضبط کرده است و اغلب در ذیل شناسنامه، تعدادی از واژه ها و ترکیبهای نادر یا فراموش شده هر کتاب را هم ارائه داده اند. اینک - تیرکاً - نمونه هایی از آنها را می آوریم:

قرآن $\frac{1}{58}$ * : پاک دامنان = محصنات، فریو = غرور، زفانها، زوانها = اله اندر بافتگان = مدرکون، اشنوا = سمیع

قرآن $\frac{15}{1809}$: پنجبیک = خصه سگان سگان = ثلاث.

قرآن $\frac{16}{1809}$: بیائیت = آتو، مرگت ها = مساجد، بزنی مکیت = لاتکحووا، مه افگیت = لاتلقوا.

قرآن $\frac{27}{1892}$: نامزا = غیر الحق، می افسوس کنند = بسته زون.

قرآن $\frac{31}{157}$: فرموده شدم = امرت، به سامان کاران = محصنات، هر همه = کلما.

قرآن $\frac{42}{331}$: سخن درست = حکمت، مه بدل گیریت = لا تشنروا، ضمناً عکس ۹۷ نمونه از صفحات قرآنی مترجم - برای مزید فایده - به پایان کتاب افزوده شده. توفیق هر چه بیشتر مؤلف محترم را از خداوند بزرگ خواستاریم.

* عدد فوقانی، شماره مسلسل و تحتانی، شماره بیت نسخه است.



فهرست نسخه‌های خطی فارسی
کتابخانه ندوة العلماء لکنهو
تهیه و تنظیم از مرکز تحقیقات زبان
فارسی در هند.
خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران، دهلی
نو
کتاب دارای یک مقدمه سه صفحه‌ای از

دکتر سید احمد حسینی مدیر مرکز تحقیقات
زبان فارسی در هند ۸۲۳ صفحه فهرست
موضوعی و ۷۲ صفحه فهرست نام مؤلفان و
کاتبان است. مندرجات دارای این
عنوانهاست:
ترجمه و تفسیر، تجوید، حدیث، فقه، کلام و
مناظره، منطق، فلسفه، تصوف و عرفان،
منظومه‌ها و شرح منظومه‌ها، داستانها و نثرهای
ادبی، دستور زبان، طب، هیأت و ریاضی و
نجوم، فرهنگ‌نامه، عروض و قافیه و انشاء و
رفعات. این کتاب بقیناً مورد استفاده اهل
تحقیق قرار خواهد گرفت.

* قابوسنامه،
تألیف عنصرالمعالی کیکاووس بن
اسکندر بن قابوس بن وشمگیر بن زیار،
به اهتمام دکتر غلامحسین یوسفی
از شرکت انتشارات علمی و فرهنگی ۱۳۶۴
شامل ۵۱ صفحه مقدمه مصحح ۲۱۲ صفحه
متن ۳۲۰ + صفحه تعلیقات، فهرس و منابع

* سیر الملوک (سیاست‌نامه)
تألیف خواجه نظام الملک
به اهتمام هیوبرت دارک
از شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.



عالم‌آرای نادری (سه مجلد)
تألیف: محمد کاظم مروی وزیر مرو
از انتشارات کتابفروشی زوآر. ۱۳۶۴

این کتاب مفصل‌ترین زندگینامه نادرشاه افشار و تاریخ
حوادث روزگار اوست. حوادثی که بازگوکننده غمها و شادیهای مردم
ایران است در دوست و پنجاه سال پیش، این کتاب گذشته از فرایند
به تصحیح و با مقدمه و تاریخی از نظر زیان‌شناسی هم قابل توجه است. زبان عالم‌آرا فارسی
توضیحات و حواشی از: اواخر دوره صفویه و نیمه دوم قرن دوازدهم است که آسبزه ابست از
دکتر محمد امین ریاحی زبان عامیانه و فارسی ماوراءالنهر.

از این کتاب فقط یک نسخه خطی - در روسیه - وجود دارد
که از ۱۹۶۲ تا ۱۹۶۶ میلادی خردسازهای شرق‌شناس روسی، آن را در
سه مجلد و هر مجلد را با مقدمه‌ای درباره شناخت نسخه خطی، به
صورت چاپ عکسی منتشر کرد. در چاپ سربی جدید - برای مزید
فایده، مقدمه‌ها هم به فارسی ترجمه شده است.

* مبانی دستور علمی
نوشته پروفیسور احمد شفاپی
از مؤسسه انتشارات نوین ۱۳۶۴

* تاریخ هنر اسلامی
تألیف کریستین برایش
ترجمه محمود رجیب‌تیا
از انتشارات علمی و فرهنگی ۱۳۶۵

* بوستان سعدی
به تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی
از انتشارات خوارزمی ۱۳۶۴

* شعر العجم (دو مجلد)
نوشته علامه شبلی نعمانی.
ترجمه سیدمحمدتقی فخر داعی گیلانی
از انتشارات دنیای کتاب

به بهانه چاپ دوم

* تاریخ ایران در قرون نخستین
اسلامی، جلد اول
تألیف: برتولد اشپولر
ترجمه: جواد فلاطوری
از شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

* کیمیای سعادت (دو مجلد)
نوشته امام محمد غزالی
به تصحیح حسین خدیوچم، ویراستاری و
فهارسی جدید
از مرکز انتشارات علمی و فرهنگی ۱۳۶۵

* احیاء العلوم
نوشته امام محمد غزالی
ترجمه مؤیدالدین محمد خوارزمی
به کوشش حسین خدیوچم
از شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

از میان نامه ها

- ۱ - هند، دانشگاه خواهر لعل نهدود، برادر ابوطالب زیدی نامه محبت آمیز شماره رسید امیدواریم پاسخ نامه و شماره های بعدی بجهت به دستتان رسیده باشد.
- ۲ - گرمی، برادر امیر حسین غنی زاد نامه شماره در اختیار گروه ادبیات قرار گرفت. پرداختن به مسائل ادبیات دوره راهمایی حسره اهداف رشد آموزش ادب فارسی است. امیدواریم با بیاری همکاران بتوانیم به این اهداف برسیم.
- ۳ - سرجان، خواهر عزیزه احمد پور شعر شماره رسید مستظر انشای بهتری هستیم. این هم بینی از شعر شما که یادآور قصاید خاقانی است.
- ۴ - شاهین شهر، خواهر بهجت مسیح پور امیدواریم در شماره های آینده مقالاتی هم درباره آموزش نویسندگی و شاعری داشته باشیم.
- ۵ - ایرانشهر، برادر عبدالحمید ایران نژاد سرگروه آموزش ادبیات فارسی، در مورد درس انشاء نظر شما تأمین شده است. امید است به تدریج پیشنهادات دیگر شما نیز جامه عمل بپوشد.
- ۶ - علمده مازندران، برادر اکبر ترخان نامه محبت آمیز شما رسید. در مورد تهیه فرهنگ معین می توانید به انتشارات امیرکبیر مکانه بفرمایید.
- ۷ - تهران مرکز تربیت معلم شهید مستفتح، برادر محمد رضا صادقی و ... در شماره ۳ رشد آموزش ادب فارسی مقاله ای درباره عروض داشتیم. انشاء الله در شماره های آینده نیز مباحثی درباره آموزش عروض و قافیه و بدیع خواهیم داشت.
- ۸ - نایب خراسان، برادر حکیم پور نامه شما رسید در شماره ۳ رشد آموزش ادب فارسی و همین شماره مقالاتی درباره انشا و املا چاپ شده است. باز هم در این زمینه ها مطالبی خواهیم داشت.
- ۹ - استان همدان، برادر جواد محمودی و شاق نامه مهر آمیز شما رسید. برای تهیه کتابهای مورد نیاز می توانید با کتابفروشیهای شهر خودتان مشورت کنید.
- ۱۰ - اصفهان برادر عبدالله بنده خدا، نامه شماره رسید امید است گروه ادبیات و رشد آموزش ادب فارسی بتوانند به تدریج پیشنهادات شما را عملی کنند.
- ۱۱ - آمل، برادر توکلی، بزاز مقاله شماره رسید در صورت تأیید هیئت تحریریه از آن استفاده خواهیم کرد.
- ۱۲ - باختران برادر سید شجاع مرزبوی مقاله شما برای بررسی به هیئت تحریریه فرستاده شد.

نگرشی

به هدفهای ترکیب بند محتشم کاشانی

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ آدَمَ صَفْوَةَ اللَّهِ

از: «محمد رحیم حاجیان»

دبیر ادبیات فارسی دبیرستانهای شهرستان ملایر

سَلَامٌ عَلَیْكُمْ

ضمن تشکر و سپاس فراوان و آرزوی توفیق روزافزون مسئولین مجله رشد ادب، که با اقدام به موقع و مناسب خود، دری از دروازه‌های نور و علم و عمل را به روی مشتاقان زلال معرفت باز نمودید.

یا کمال احترام، اناhtar می‌دهد: در تدریس درس مرثیه سرائی صفحه ۱۳۲ - ۱۳۱ - ۱۳۰ کتاب فارسی سال دوم رشته‌های عمومی - که در سال جاری توفیق تدریس آن را داشته است - مطالبی از جهت محتوی و مفهوم به نظر رسید، که از لحاظ کمی و کیفی نقطه تاریک و سیاهی را از هدف و پایگاه درس در ذهن به وجود آورد. هر چند قسمت نثر همان درس از حیث مطالب بسیار عالی است، اما ترکیب بند محتشم کاشانی را غنایی و نمایان تجلیل مقام شهیدان کربلا، نمایی بیند، لذا برای روشن نمودن صدق دعوی مقاله گونه‌ای تحقیقی را که از کتاب «حماسه حسینی» و بعضی مأخذ نثارات یافته است، تقدیم می‌دارد امید است مورد توجه صاحب نظران قرار گیرد.

معارفشان سطح فکرشان بالا بیاید، و بدانند که اگر روحشان در یک کلمه اغتزاز پیدا کرد، یعنی با روح حسین بن علی (ع) هماهنگ شد و در نتیجه اشکی ولو ذره ای، از چشمان بیرون آمد واقعاً مقام بزرگی است، اما اشکی که از راه قصابی کردن از چشم بیرون بیاید، اگر یک دریا هم باشد ارزش ندارد.» ص ۲۱ «یکی از چیزهایی که سبب شده متن این حادثه محفوظ بماند و هدفش شناخته شود این است که در این حادثه خطبه زیاد خوانده شده، در آن عصرها خطبه‌ها حکم اعلامیه‌های این عصر را داشته است، همانطوری که در این عصر در جنگها مخصوصاً اعلامیه‌های رسمی بهترین چیزی است که متن تاریخ را نشان می‌دهد، در آن زمان هم خطبه‌ها اینطور بوده

«حادثه کربلا برای ما مردم خواهی نخواهی یک حادثه بزرگ اجتماعی است، یعنی در تربیت ما، در خلق و خوی ما، اثر دارد، حادثه‌ای است که خود بخود بدون اینکه هیچ قدرتی ما مردم را مجبور کرده باشد، میلیونها نفر و قهرماً میلیونها ساعت از وقت خودمان را برای استماع قضایای مربوط به آن صرف می‌کنیم، میلیونها نومان در این راه خرج می‌کنیم؛ این قضیه باید همانطوری که بوده است بدون کم و زیاد بیان شود، و اگر کوچکترین دخل و تصرفی از طرف ما در این حادثه صورت بگیرد حادثه را متصرف می‌کند و به جای اینکه ما از این حادثه استفاده بکنیم قطعاً ضرر خواهیم کرد.» ص ۱۸ - ۱۷ «مردم باید جریان حادثه را راست بشنوند تا

است، چه قبل از حادثه کربلا، چه در خلال آن، چه بعد از آن، که اهل بیت در کوفه، در شام و در جاهای دیگر خطبه‌هایی ایراد کردند.» ص ۲۳

«تواریخ معتبر این قضیه را نقل کرده‌اند که در شب عاشورا امام (ع) اصحابش را در خیمه عند قُرب الماء با نزدیک آن خیمه جمع کرد و آن خطبه بسیار مشهور عاشورا را به آنها القاء کرد، در این خطبه امام (ع) به طور خلاصه می‌گوید، شما آزاد هستید، امام نمی‌خواستند کسی رودر بایستی داشته باشد و خودش را مجبور ببیند، حتی خیال کند که به حکم بیعت لازم است بماند، لذا می‌گوید، همه شما را آزاد کردم... شب تاریک است و از تاریکی شب استفاده کنید و بروید و آنها هم قطعاً با شما کاری ندارند.» ص ۲۴

«همه آنها جواب می‌دهند، آقا! چنین چیزی غیرممکن است، جواب پیغمبر را چه بدیم؟ وفا کجا رفت؟ انسانیت کجا رفت؟ ... و بعد می‌گوید اصحابی بهتر از اصحاب خودم سراغ ندارم، و اهل بیتهی بهتر از اهل بیت خودم سراغ ندارم، مثل اینکه جوانی پشت سر اصحاب نشسته بود و مرتب سر می‌کشید که دیگران چه می‌گویند، وقتی امام فرمود همه شما کشته می‌شوید این طفل با خودش فکر کرد که آیا شامل من هم می‌شود؟ لذا روگرد به آقا، عرض کرد: و آنانی مَن یُقْتَلُ؟ امام فرمود اول من از تو یک سؤال می‌کنم، جواب مرا بده، بعد من جواب ترا می‌دهم، من اینطور فکر می‌کنم که آقا این سؤال را مخصوصاً کرد و می‌خواست این سؤال و جواب پیش بیاید، تا مردم آینده فکر نکنند که این جوان ندانسته و نفهمیده خودش را بکشتن داد، و نگویند این جوان در آرزوی دامادی بود، دیگر برایش حجله درست نکنند. لذا آقا فرمود که اول من سؤال می‌کنم، کَيْفَ الْمَوْتُ عِنْدَكَ؟ پس‌رکم، فرزند برادرم، اول بگو کشته شدن در ذاتق تو چه مزه‌ای دارد؟ فوراً گفت: أَحْلَى مِنَ الْعَسَلِ، از عسل شیرینتر است.» ص ۲۵

«بنابر این افرادی که شخصیت آنها شخصیت پیشوایی است، قول آنها، قیام آنها، نهضت آنها، حجت و سند است، نباید در سخنانشان در شخصیتشان، در تاریخچه‌شان تحریفی واقع شود.» ص ۴۳

(اما متأسفانه برعکس گروهی می‌گویند، هدف وسیله را مباح می‌کند، هدف خوب باشد، وسیله هر چه شد، شد! اینها [محتشم‌ها] هم گفتند ما یک هدف منزّه و مقدس داریم و آن گریستن بر امام حسین است، که کار بسیار خوبی است، و باید گریسته، به چه وسیله بگریانیم؟ بهر وسیله که شد! هدف مقدس است، وسیله هر چه شد، شد!) ص ۴۹

(حوادث و قضایای تاریخی از یک طرف و علل و انگیزه‌ها از طرف دیگر منظور و هدفهایی دارند، تحریف یک حادثه تاریخی این است که علل و انگیزه‌های آن حادثه را بگونه‌ای غیر از آنچه بوده است، بگوییم. یا هدف و منظور آن را بگونه‌ای غیر از آنچه بوده است تفسیر کنیم.» ص ۷۰

«حسین بن علی (ع) خود دلیل نهضت را بیان کرده است. اِنِّی لَمْ اُخْرِجْ اَسْرًا وَلَا نَطُّوْا لَا مُفِیْدًا وَلَا ظَالِمًا وَاِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْاِصْلَاحِ فِی اُمَّةٍ جَدَّتْ.» ص ۷۵

حسین بن علی (ع) مکتب عملی اسلام است، در مقابل مکتب معاویه و اخلاقی که همه بر سر راهها دام دین گسترده، و بر همه سرها بند عبودیت نهاده، و بر همه دهانها افسار طاعت زده، و بر همه گوشها ورد خسوت خوانده، و بر همه دستها اکسیر مسخ زده، و بر همه پیامبران شمشیر عناد آخته، و همه جا و همه وقت بر پیشانی تقدیر مردم داغ ذلت زده، در همه زمانها خرافه پراکنده، و در همه زمینها تخم نفاق فشانده، و همه فریاده‌ها را حلقوم بریده، و از هر مناره توحید اذان شرک گفته، و در ردای تقدس غریب داده، و به زبان صدق دروغ یافته، و به اطاعت خالق خلق را به اطاعت مخلوق کشیده، و در زیر تجلیل شعائر به تضعیف حقایق پرداخته، و از بردگی مقدر

بردگان مسوهبت الهی دریافته، و از ذلت مستضعفان، خلعت سیادت پوشیده، و صدها جاهلیت شرک را به کعبه ابراهیم باز آورده‌اند... در این موقعیت که زور ردای نقوا به تن کرده بزرگترین فاجعه‌ها را به بار آورده است کاخ سبز خداوند مؤمنان غرق در مسنی شراب و نسقه سرور شده و از آنجا فرمان جهاد و تکبیر فرآن و تولید حدیث و بانگ اذان از حلقوم مناره‌های زرین بر آسمان طنین انداز شده است، شمشیر تکبیر گویان بر سر آسمان و قاضیان و عالمان و زاهدان و غازیان و اصحاب و تابعین و اهل بیت فرود می‌آید. تاریخ درخشان بعثت و رسالت محمدی (ص) در مقابل شرک و توحید، کفر و دین غرق در سکوت تسلیم و رضای تاریخ فرو رفته است.

چون بنی‌امیه کسانی بودند که از لحاظ فلسفی طرفدار جبر بودند و کسانی را که معتقد به اختیار بودند می‌کشتند و از بین می‌بردند چرا طرفدار جبر را برای اینکه هر جور باشد بگویند مشیت خداست!

در چنین اوضاعی است که رادمرد آزاده‌ای از ذریه جویانان شکل می‌گیرد و با رسالتش این سکوت تسلیم و رضای تاریخ را درهم می‌پیچد، و خواب آرام بندگان زمین و شهد کام خداوندان زمان را بریشان می‌کند، و با این رسالتش و قیامتش می‌خواهد مکتب عملی اسلام حسین (ع) زنده بماند.

«می‌خواهد سالی یکبار آن ندای شیرین و حماسه‌انگیز، اَلْاَتْرُونَ اَنْ الْحَقَّ لَا یُعْمَلُ بِهٖ وَاَنْ الْبَاطِلَ لَا یُبْتَنَاهُ عَنْهٗ یُرْغَبُ الْمُؤْمِنُ فِی لِقَاۃِ اللّٰهِ مُحَقَّقًا، ظهور کند. می‌خواهد اَلْمَوْتُ اَوَّلٰی مِنْ رُكُوْبِ الْعَارِ مَرگ از زندگی تنگین بهتر است برای همیشه زنده بماند، می‌خواهد لَا اَرٰی الْمَوْتَ اِلَّا سَعَادَةً وَاَلْحَبَاةَ مَعَ الظَّالِمِیْنَ الْاَبْرَمًا، برای همیشه زنده بماند.» ص ۴۷

«می‌خواهد مکتب حسین زنده بماند، تربیت حسینی زنده بماند، می‌خواهد پرتوی از روح حسینی در این ملت دمیده شود و بر آن پتابد،

بنابر این فلسفه‌اش خیلی روشن است.» ص ۴۸
حال بیاییم و اینچنین قیام و رسالت پاک و مقدسی را که برای ما و برای همه انسانهای عالم بشریت است به قول علامه شهید آیت‌الله مرتضی مطهری: (تبدیل و تحریف به شعارهای مفت محتشم یکتیم و چرخ فلک و آسمان را - [بهمانگونه که خلفای بنی‌امیه می‌خواستند] - عامل قتل حسین بن علی (ع) بدانیم!) ص ۱۳۰
کاش آن زمان که این حرکت کرد آسمان سیماب وار گوی زمین بی‌سکون شدی ای چرخ غافلگی که چه بیداد کرده‌ای وز کین چه‌ها در این ستم آباد کرده‌ای و باز هم به گفته علامه شهید آیت‌الله مطهری: (در آن وقت مرتبه‌گوها مثل مرتبه‌گوهای حالا نبودند، «کمیت» مرتبه‌گو بود، «دخیل خُرَاعِی» مرتبه‌گو بود همان دخیل خُرَاعِی که گفت پنجاه سال است که من دار خودم را به دوش کشیده‌ام، او طوری مرتبه می‌گفت که نخت خلفای اموی و عباسی را منزلت می‌کرد، او که محتشم نبود!) ص ۱۲۶
که هدف برایش مقدس باشد، و وسیله هر چه شد، شد! هدف گریاندن است، و وسیله‌ای جز نشان دادن صحنه قهرمانیهای ظالمانه بزبد بن معاویه و عمر سعد و شمر بن ذی‌الجوشن و این زیاد و مظلومیت حسین بن علی (ع) و اهل بیتش را نداریم بنا بر این چنین مرتبه‌سرایسی بکنیم!

آن استقام گر نسنفادی به روز حشر با این عمل معامله دهر چون شدی! (زان تشنگان هنوز به عبوق می‌رسد فریاد اَلْفَطَشُ ز بیابان کربلا.) ص ۱۲۳
لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ (*)

(*) - مطالبی که در داخل گیومه گذاشته شده، و به شماره صفحات رجوع داده شده از کتاب «حماسه حسینی» علامه شهید و مستفکر عالیقدر آیت‌الله مرتضی مطهری اقتباس و تدوین گردیده است.

جدول حذف، تعویض و اصلاح کتابهای درسی ادبیات فارسی
رشته‌های عمومی و فرهنگ و ادب، در چاپ ۱۳۶۵

شماره	نام کتاب	حذف، تعویض و اصلاح
۱	فارسی و دستور سال اول راهنمایی اصلاح جزئی + یک درس جدید.	
۲	فارسی و دستور سال دوم راهنمایی اصلاح جزئی + یک درس جدید.	
۳	فارسی و دستور سال سوم راهنمایی اصلاح جزئی + یک درس جدید.	
۴	فارسی سال اول متوسطه	اصلاح جزئی. حذف دروسهای ستاره‌دار. افزودن مبحث آیین‌نگارش به پایان کتاب.
۵	فارسی سال دوم متوسطه	اصلاح جزئی. حذف دروسهای ستاره‌دار. افزودن دستور سال اول و مبحث آیین‌نگارش به پایان کتاب.
۶	فارسی سال سوم متوسطه	اصلاح جزئی. حذف دروسهای ستاره‌دار. افزودن دستور سال اول و دوم به پایان کتاب.
۷	فارسی سال چهارم متوسطه	اصلاحات جزئی. حذف دروسهای ستاره‌دار. افزودن دستور سال اول، دوم و سوم به آخر کتاب.
۸	فارسی سال دوم فرهنگ و ادب اصلاحات جزئی.	
۹	فارسی سال سوم فرهنگ و ادب اصلاحات جزئی.	
۱۰	فارسی سال چهارم فرهنگ و ادب اصلاحات جزئی.	
۱۱	دستور سال دوم فرهنگ و ادب اصلاحات جزئی.	
۱۲	دستور سال سوم فرهنگ و ادب نو تألیف.	
۱۳	دستور سال چهارم فرهنگ و ادب بدون تغییر.	
۱۴	تاریخ ادبیات دوم، سوم و چهارم اصلاحات جزئی.	
۱۵	عروض سال چهارم	اصلاحات جزئی.
۱۶	صنایع لفظی	اصلاحات جزئی.
۱۷	قافیه و صنایع معنوی	اصلاحات جزئی.
۱۸	ادبیات انقلاب	بدون تغییر

همراهی
با درویشان

... روزی به قومی از درویشان بگذاشت (امام حسن علیه‌السلام). نایب‌راهی چند در پیش داشتند و سی خوردند. گفتند: «یا بن‌رسول الله، موافقت کن.» فرود آمد از ستور و موافقت کرد و گفت: «خدای تعالی منکران را دوست ندارد.»
گفت: «کیمیای سعادت»

باسخ تستهای جاب نمده در شماره دوازده

باسخ	برمش	باسخ	برمش	باسخ	برمش	باسخ	برمش	باسخ	برمش	باسخ	برمش
۹۴	۳	۱۰۹	۱	۱۲۴	۲	۹۰	۲	۱۰۵	۲	۱۲۰	۴
۹۵	۲	۱۱۰	۱	۱۲۵	۲	۹۱	۴	۱۰۶	۳	۱۲۱	۳
۹۶	۱	۱۱۱	۲	۱۲۶	۱	۹۲	۴	۱۰۷	۳	۱۲۲	۲
۹۷	۲	۱۱۲	۲	۱۲۷	۲	۹۳	۴	۱۰۸	۲	۱۲۳	۲
۹۸	۲	۱۱۳	۲	۱۲۸	۱	۹۴	۲	۱۰۹	۱	۱۲۴	۲
۹۹	۳	۱۱۴	۲	۱۲۹	۲	۹۵	۲	۱۱۰	۲	۱۲۵	۲
۱۰۰	۲	۱۱۵	۲	۱۳۰	۲	۹۶	۱	۱۱۱	۱		
۱۰۱	۱	۱۱۶	۳	۸۲	۳	۹۷	۱	۱۱۲	۲		
۱۰۲	۲	۱۱۷	۲	۸۳	۲	۹۸	۲	۱۱۳	۱		
۱۰۳	۱	۱۱۸	۳	۸۴	۲	۹۹	۲	۱۱۴	۳		
۱۰۴	۲	۱۱۹	۱	۸۵	۲	۱۰۰	۲	۱۱۵	۲		
۱۰۵	۱	۱۲۰	۲	۸۶	۲	۱۰۱	۳	۱۱۶	۱		
۱۰۶	۲	۱۲۱	۲	۸۷	۱	۱۰۲	۳	۱۱۷	۲		
۱۰۷	۱	۱۲۲	۲	۸۸	۲	۱۰۳	۲	۱۱۸	۳		
۱۰۸	۲	۱۲۳	۲	۸۹	۲	۱۰۴	۳	۱۱۹	۳		

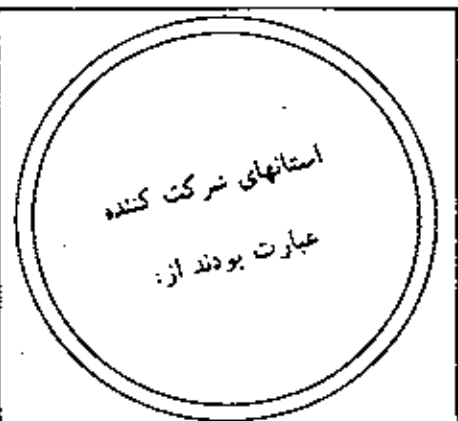
گزارش دومین آزمون سراسری ادبیات فارسی رشته فرهنگ و ادب

میان ۷۴۲ نفر دانش آموز دختر و پسر، ده نفر به مقام اول نادم
رسیدند. خوشبختانه از این عده، نه نفر در آزمون سراسری ۱۳۶۴
دانشگاهها، پذیرفته شدند که گذشته از لوح افتخار و کتابهای متعدد که
از سوی دفتر تحقیقات برای آنها فرستاده شد، اقداماتی به عمل آمد تا
بنیاد محترم البرز به این گروه بورس تحصیلی اعطا کند.
دومین دوره آزمون در روز جمعه ۶۵/۲/۲۶ با شرکت ۱۰۴۹
نفر در مراکز استانها برگزار شد، دوازده نفر، مقام اول نادم را طبق
جدول احراز کردند.

به منظور تشویق دانش آموزان رشته فرهنگ و ادب و اعتلای
زبان و ادب فارسی، دفتر تحقیقات در سال ۱۳۶۳ تصمیم گرفت در
روز جمعه پایان اردیبهشت ماه هر سال آزمون سراسری، توسط مراکز
استانها، از دانش آموزان نخبه فرهنگ و ادب به عمل آورد و به ده نفر
اول، گذشته از لوح افتخار و اهداء چندین مجلد کتاب، برای آن عده از
این ده نفر که در کنکور سراسری دانشگاهها پذیرفته می شوند از
بنیادها، کمک هزینه تحصیلی بگیرد.
اولین آزمون سراسری در روز جمعه ۶۴/۲/۲۰ برگزار شد. از

از خواهران و برادرانی که نام و مشخصاتشان در جدول
ذکر شده تقاضای خود برای اخذ لوح افتخار و جوایزی که از طرف
دفتر تحقیقات برایشان در نظر گرفته شده، به خیابان ایرانشهر شمالی
ساختمان شهید موسوی، طبقه سوم، اتاق ۳۰۲، گروه ادبیات فارسی،
مراجعه بفرمایند. و چنانچه بعد از اعلام نتیجه کنکور سراسری سال
۶۵، در یکی از دانشگاههای ایران پذیرفته شدند، هر چه زودتر گروه
ادبیات دفتر تحقیقات را از قبولی خود آگاه کنند تا نسبت به موافقت و
اعطای بورس تحصیلی آنها، اقدامات لازم به عمل آید.

ردیف	نام و نام خانوادگی	استان	شهر	دبیرستان	دستور	تاریخ ادبیات	مغش و مفهوم	عروض بدیع و قالب	جمع نفرات	رتبه
۱	خواهر رنعت یعقوبی	کرمان	چمبرود	حضرت سبکبه	۱۷	۱۶/۱۵	۱۸/۱۵	۱۲	۶۴	اول
۲	خواهر فریح ناز مرچ بخش	کرمان	کرمان	۲۸ شهید	۱۶	۱۷/۱۵	۱۷/۱۵	۱۲/۱۵	۶۳/۱۵	دوم
۳	خواهر اعظمه دیباز	اصفهان	کاشان	فاطمه زهرا	۱۶	۱۶/۱۵	۱۷/۱۵	۱۲/۱۵	۶۲/۱۵	سوم
۴	برادر علی رضا شرفی دوستاورد	خراسان	مشهد	جلیل نصیرزاده	۱۶	۱۷/۱۵	۱۷/۱۵	۱۱/۱۵	۶۲/۱۵	چهارم
۵	خواهر زینب آل حبیب کیا کلاویه	گیلان	لنگرود	شهید انصاری	۱۵/۱۵	۱۳/۱۵	۱۷	۱۶	۶۲/۱۵	پنجم
۶	خواهر سدرآ درخشان	زنجان	فردین	هجرت	۱۶	۱۳/۱۵	۱۸/۱۵	۱۲/۱۵	۶۲/۱۵	ششم
۷	برادر حامد جلالی	خراسان	مشهد	شهید خراسانی	۱۶/۱۵	۱۶/۱۵	۱۵/۱۵	۱۲/۱۵	۶۲	هفتم
۸	برادر وهاب معصومی	مازندران	قائم شهر	ناحیه ۲	۱۷	۱۵/۱۵	۱۲/۱۵	۱۵/۱۵	۶۲	هشتم
۹	خواهر زهرا قزاقپورلو	تهران	تهران	هدایت	۱۶	۱۷/۱۵	۱۸/۱۵	۱۱/۱۵	۶۱/۱۵	نهم
۱۰	خواهر سبیل بهمنیار	تهران	تهران	نهضت	۱۴/۱۵	۱۴	۱۹/۱۵	۱۳	۶۱	دهم
۱۱	خواهر فریبا علیزاده	خوزستان	دزفول	انقلاب اسلامی	۱۲/۱۵	۱۷/۱۵	۱۶	۱۲/۱۵	۶۰/۱۵	یازدهم
۱۲	خواهر پروین یارمحمدی	همدان	ملایر	مهدیه	۱۴/۱۵	۱۴/۱۵	۱۸/۱۵	۱۳	۶۰/۱۵	چهاردهم
۱۳	خواهر شهنش معظنی	اصفهان	قلمه		۱۴/۱۵	۱۴/۱۵	۱۷/۱۵	۱۳/۱۵	۶۰	پنجم



- ۱ - سیستان و بلوچستان ۲۵ نفر
- ۲ - خوزستان ۲۶ نفر
- ۳ - بوشهر ۲۱ نفر
- ۴ - کرمان ۴۳ نفر
- ۵ - هرمزگان ۱۴ نفر
- ۶ - چهارمحال بختیاری ۱۷ نفر
- ۷ - کهگیلویه و بویراحمد ۶ نفر
- ۸ - کردستان ۱۷ نفر
- ۹ - لرستان ۲۷ نفر
- ۱۰ - ایلام ۱۲ نفر
- ۱۱ - یزد ۱۰ نفر
- ۱۲ - سمنان ۱۴ نفر
- ۱۳ - آذربایجان غربی ۳۱ نفر
- ۱۴ - آذربایجان شرقی ۶۸ نفر
- ۱۵ - خراسان ۱۳۷ نفر
- ۱۶ - گیلان ۳۸ نفر
- ۱۷ - اصفهان ۵۹ نفر
- ۱۸ - تهران ۲۷ نفر
- ۱۹ - فارس ۶۲ نفر
- ۲۰ - باختران ۲۴ نفر
- ۲۱ - مرکزی ۲۵ نفر
- ۲۲ - همدان ۱۹ نفر
- ۲۳ - زنجان ۶ نفر
- ۲۴ - مازندران ۱۴۶ نفر

اطلاعیہ

در باره نشریات رشد آموزش تخصصی

مجلات رشد آموزش مواد درسی مدارس کشور نشریاتی است که از سوی گروههای درسی دفتر تحقیقات و برنامه ریزی و تألیف سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی وزارت آموزش و پرورش با همکاری دفتر امور کمک آموزشی هر سه ماه یکبار - چهار شماره در سال - منتشر می شود.

این نشریات در حال حاضر عبارتند از:

- | | |
|---------------------|--------------------------|
| ۱ - رشد آموزش ریاضی | ۵ - رشد آموزش زمین شناسی |
| ۲ - رشد آموزش زبان | ۶ - رشد آموزش ادب فارسی |
| ۳ - رشد آموزش شیمی | ۷ - رشد آموزش جغرافیا |
| ۴ - رشد آموزش فیزیک | ۸ - رشد آموزش زیست شناسی |

هدف از انتشار این نشریات در وهله اول ارتقاء سطح معلومات معلمان و در مرحله بعد ایجاد ارتباط مستقیم میان معلمان هر رشته و دفتر تحقیقات به منظور تبادل تجارب و مطالب جنسی و مفید درسی است.

دیران، دانشجویان دانشگاهها و مراکز تربیت معلم و سایر علاقه مندان به اشتراک این مجلات می توانند جهت اشتراک هر چهار شماره از یک مجله در سال مبلغ ۴۰۰ ریال به حساب ۹۲۹ خزانه بانک مرکزی - قابل پرداخت در کلیه شعب بانک ملی - واریز و فیش آن را همراه با فرم تکمیل شده زیر به نشانی تهران، صندوق پستی شماره ۱۵۸۷۵/۳۳۳۱ دفتر امور کمک آموزشی - مرکز توزیع ارسال دارند. شماره تلفن مرکز توزیع: ۸۳۱۴۸۵

محل فروش آزاد
الف - تهران:

- | | |
|-----------------------------------------------------------------|----------------------------------------------------|
| ۱ - کتابفروشی شهید شهید کاظم موسوی - اول خیابان ایران شهر نسایی | ۲ - آذربایجان غربی (ارومیه) - مطبوعاتی زینال پور |
| ۲ - فروشگاه انتشارات رشد - خیابان انقلاب بین ولی عصر و کالج | ۳ - اصفهان - کتابفروشی مهرگان و کتابفروشی جنگل |
| ۳ - مرکز نشر دانشگاهی - نایبکده دانی کتاب | ۴ - مازندران (ساری) - هماهنگی گروههای آموزشی استان |
| ۴ - نایبکده دانی کتاب کودک - دورویی دانشگاه تهران | ۵ - کرمان - بازار مطهری - فرهنگسرای زمین |
| ۵ - کتابفروشی صفا - دورویی دانشگاه تهران | ۶ - گرم آباد - خیابان شهدای نرفی، کتابفروشی آسیا |
| ۶ - کویسکهای معتمد مطبوعات | ۷ - مشهد - فروشگاه شماره یک انتشارات آستان قدس |
| ۷ - شرکت کتاب طب و فن دورویی دانشگاه | ۸ - تبریز - کتابفروشی علامه دهخدا |
| ۸ - کتابفروشی انجمن اسلامی دانشگاه تربیت معلم | ۹ - اصفهان - کتابفروشی رودکی |

ب - شهرستانها:

- | |
|---------------------------------------------------------|
| ۱ - باختران - کتابفروشی دانشمند - خیابان مدرس پاساژ ارم |
| ۲ - آذربایجان شرقی (تبریز) - مطبوعاتی ملازاده |

توجه، دانشجویان مراکز تربیت معلم می توانند با ارسال فتوکپی کارت تحصیلی از ۵۰٪ تخفیف برخوردار شوند.



فرم اشتراک مجلات رشد تخصصی

اینجانب _____ با ارسال فیش واریز مبلغ ۴۰۰ ریال، متقاضی اشتراک یکساله مجله رشد آموزش _____ هستم.

نشانی دقیق متقاضی: استان _____ شهرستان _____ خیابان _____ کویچه _____ پلاک _____ تلفن _____

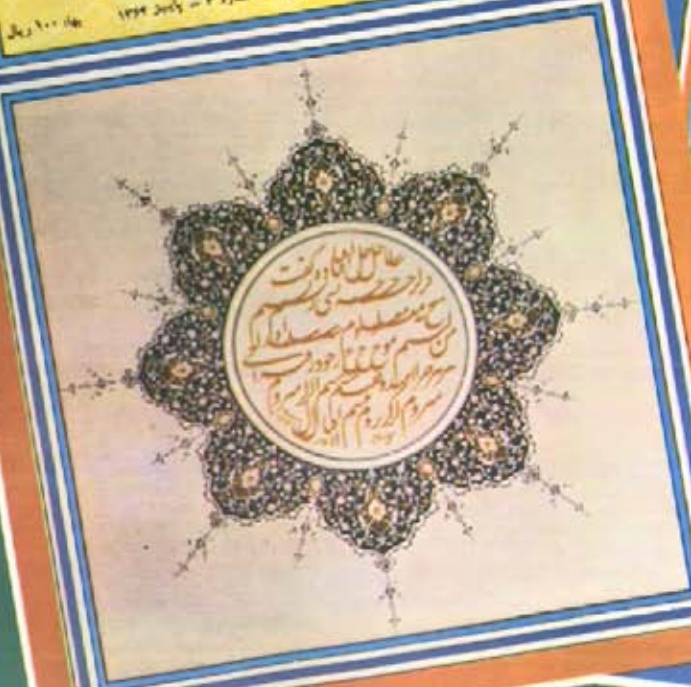
رشد آموزش ادب فارسی

سال اول - شماره ۶ - بهار ۱۳۶۲ - بهار ۹۰۰ ریال



رشد آموزش ادب فارسی

سال اول - شماره ۳ - بهار ۱۳۶۲ - بهار ۹۰۰ ریال



رشد آموزش ادب فارسی

سال اول - شماره ۵ - بهار ۱۳۶۲ - بهار ۹۰۰ ریال



